

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232859

UNIVERSAL
LIBRARY

THE TRAVELS IN EUROPE

NAWAB MIR LAIKALI KHAN

IMADUL SALTANA

SIR SALAR JANG BAHADUR K. C. I. E.

شانہ
ہوائی

وقائع مسافرت نواب مستطاب
اشرف رفیع والا میر لائق علیخان عماد السلطہ
سر سالار جنگ کے سی ای ای ای بصوبہ
بسی و اہتمام اعلیٰ لاجپور امجد شیر ملک الکتاب
در دار الحکومت ممبئی پرتو طبع درآید



بسم الله الرحمن الرحيم

ہر کوئے ترقی کہ درین عصر از سفر دست میدہر شوق مسافرت ممالکت دُور و دراز است مخصوصاً
اشخاصیکہ فیض ایشان شدہ است در جہ کہ رعایای دولت بیہ تکلیس اشخاص یا بند از دنیا
فاویدہ عظیمی در طی مسافرت حاصل میکنند چہ بگردیا کہ گذر کنیم علاوہ بر تماشاہی اماکن خوش نما
و مناظر با صفا می بینیم ہمہ در تحت تصرف خود مان است اعلام ظفر فرجام ما ہمہ جاد و جادو
بر پا است پس اگر برای ہر قوم مسافرت عالم اسل و اسباب ترقی و تربیت باشد برای رعایا
علیہا حضرت ملکہ عظمہ اسل و انفع است این است کہ مادر مسافرت و سیاحت کوئی سبقت
از تمام ملل روی زمین بردہ ایم

چون بواسطہ علی از غافل از وزارت مملکت حیدر آباد کن استغفا نمودم فراغت حاصل شد
کہ یک دفعہ دیگر از دہ راز نیکشان خطی ببردیم چہ خیال سال قبل قریب سن نوزدہ سالگی چہ دہای
در انکلت مان ہر بروم چون حالا چند سال الا ان زمان گذشتہ و بر تجارت و آذماہن

افزوده شده بیشتر در آنچه بار که آنوقت دیده ام خواهم دانست امیدوارم از ملاحظه حالات
و حرکات پلنگیه که در تمام فرنگستان این زمان انتشار دارد و از ملاقات اربابان سیاست
که رشته امور مغمظه در کف گفتار ایشان است بلکه خود بصیرت و معرفت مشخص و معلوم
آن علمی را ببرم که اغلب باعث اضطراب فرنگیان است و آن صیبتی است که درین زمان
متصل را میباشم حدود شمال غربی هندوستان میرسد

نیز ملاحظه درستی کردن در سمت مل غریبه مخصوصاً در ممالک جزئی و فرانسه و انگلستان
در حالیکه احتمال دارد تغییرات ملتی بزرگ روی دهد خالی از افاده و علم نیست آیا این تبدلات
بهتری حاصل شود یا ابری و آیا این تغییرات که لابد بر محضولات می افزاید و بهم مخارج عمداً که
رکاب رازیا میکند در عوض باعث نیست و آسایش رعیت شود و اطلاق مردم سالم و محفوظتر
میماند و در همه جا آزادی فقط مطیع قانون میشود یا خیر در صورت ثانی اگر ترقی مملکت فرنگستان منجوت
علوم غریبه فقط اسباب مخاطر است غیر معلوم و پیوسته باعث اضطراب اعمال و اربابان
سیاست بشود و بهم یونانیو ما به اضطراب محکومین سبزیاید پس هر چه بشیر وضع اسباب دست
نخورد و بی تغییر بماند و آن جاه طلبی ها که در ممالک بارده سایر و ساری است از میان می
بیشتر دور باشد هیچ جای تاسف و اندوه نیست حکمت شرقی ماکه در حقیقت مثل عالم نماند
برای ما بهمان حالت صحت اولی باقی است و حال آنکه سلسله های متعدد و معدوم و حدود
و شعور ممالک با خاک یکسان شده اند نه فقط آرای شرقیه ما اسباب قناعت مانشده بلکه
پیوسته بایل و طالب منفعت و خیر حکومت خوب هستیم و در حقیقت خیلی بکجما خورد و پس آیا
در نفس حکمت های پلنگیه غریبه باید در اماکن خراب سافرت نمانیم آیا باید یکس قواعدی برانیم

که تقریباً طبع الغارند و جلوشان را نمیتوان گرفت و تبعیت جمهور را ننمایند حتی اغلب
علم خودی بر پانینا نیز این سوالات خیلی بهیت دارند برویم هر مطلب چون بند و پنا
و انکستان مال بال یکدیگر بواسطه کشتی بخار و قوه الکتریک نزدیک تر میشوند و هر سال
این دو قوه با همیت و کمال میرسند اهل بی فرار ملکین برای ججوی و تلاش ترقی هر سال از
دیدار یکدیگر بهره مند میشوند و ستان بواسطه اراده قائم مقامان دولت در نظر دارند
مضطرب شده اما این نوع حکومت را بسیاری از عقلا و دانشمندان مسلمة متفق اند که
مخصوصاً برای عواقب امور هندوستان خیلی مناسب خواهد بود از کوش خود می شنویم
که ترقی این ملک منوط باین است که مذاهب مختلفه بهر زمین ما بیایند خصوصت مذبی را کنار
اختلاف ادیان را پشت پا زنند و افکار ملی و معاشرت با یکدیگر را وسعت بدهند
تا مملکت ترقی نماید از طریقی نیز سیاستا حاکمان معتبر و نیک بدستی و راستی را ایتیقن می نمایند
که حکومت منتخبه که در فوختان است چنین نماید که ضررش بیش از فویش است و هم قانونیکه
دارند زو بزوال و انهدام است و اگر با فرض خود اجزای باقی مانند بلا شایه ریب و شکی رشته
معاشرت و مناظر نشان از هم کینه خواهد شد از هر جهت این مسئله معلوم است و چون قیاری
جمهور متصل در تازید است از وضع زندگانی و گذران خود بطوریکه باید و شاید رضایت نداند
عزم خود را جزم کرده اند که بهر وسیله که ممکن باشد بخریهای بهتر دست اندازی نمایند حتی
در صورت لزوم خرج از کینه همسایه و هم خاکشان جسم باشد اطهر من الشمس است که هندو
محتاج است درین نکات همیسان کلی حاصل نماید خصوصاً از آن اشخاصیکه قابلیت
و استعداد و نصیحت گفتن و پند دادن را داشته باشند بناءً علی هذا چند ماحی در فوختان

بسر بردن امید کل مراد چیدن است نه فقط برای فایده ذاتی بلکه چون بد زنت کل رسم دامنی بر
 بدیهه پطمان خود پراکنل کنم اگر سوال کنند ترقی روز افزون غریبین بهتر است یا قناعت
 شرفیت بین سیکویم اولی بلی عالم خوبست و ثانوی برای وجود بنی آدم و نیز اراده من این است
 که قبل از مراجعت بملک خود در اقیانوس انلا فیکت سفر نموده آن ملکات جمهور و سیر را که
 یکنی دنیا باشد به بینم چه کویا ترقی روز بروز آن قطعه عالم سبب بقیاری دائمی اهل فزک شده
 باشد و چون آن عالم منشا غربی نقطه کره ارض واقع شده بقاعده باید برای شرفستین خالی از فایده
 و علم نباشد بنظر می آید که این ترقی کثیر درین زمان قلیل کلیت انباید عاری از علت و مناسبت
 باشد بدون حرف ترقی قوه طبیعیه و حرکت بدنیه با انبساط قوه عقلیه توام خواهد بود امید
 وارم تمام این چیز باراد ضمن مسافرت به بینم انشاء الله تعالی

پس من تاکید کرد که حجب ان چهار شبانه و نیم شهر شعبان عظمه از منزل کوه شریف ساعت پنج و نیم
 بجیدرآباد و بخت نشان نقل مکان کرده قریب ساعت شش و نیم شرفیاب خدمت حضرت
 مستطاب مالکیت نقاب حضور پر نور پادشاه ملک عظمیه دکن ادام الله دولته و شوکته شده
 حسب الرسم اوای نذر کرده استر خاص حاصل نمود بعد بمنزل رفته پس از صرف شام تمام
 خوشیا و نمان و پویمان را و دایع نموده ساعت یازده شب بجل توفیق کالسه بخار فرم جمعیت
 زیادی از اعیان و اشرف شهر بشایعت آمده بودند با تمام آهف افراد و تعارف سببی محمول
 آمده ساعت یازده و نیم کالسه بخار حرکت نمود اسامی بمرابان از انبقرار است نیز بطیف علی
 بایت خان میر جهاندار علی خان میرزا اسمعیل خان میر فدا علی خان و چند نفر ملازم شب ادکال
 استراحت خوایدم هوا گرم بود و نزدیک صبح قدری خنک شد

روز پشنبه یازدهم شهر فوق

ساعت نه و نیم کالسکه بخار بتزل کلبر که رسید نواب یار جنگ حاکم صوبه جنوبی و صاحب منصبان نظامی و قلمی کلبر که تا دم توقف کاه کالسکه بخار باستقبال آمده بودند باهم تعارف رسمی شدند چون بهشت کرم است امروز را درین جا اطراق نموده طرف عصر سمیت بیستی حرکت خواهیم نمود و انشاء الله بشرط سلامت مزاج روزنامه یقیناً با وقایعی که رخ میدهد در طی مسافرت بجز و بفرعک بیان خواهیم آورد نهار را در عمارت حکومتی همان اکرام الله خان بهادر نواب یار جنگ بودم غذای تفصل و خوبی صرف شد پس از نهار قدری استراحت کردم از یک ساعت بجزاز ظهر الی ساعت سه هوا بکلی خفه و کرم بود بعد قدری ترشح باران شده خنک شد ساعت چهار و نیم هوا را کالسکه شده به توقف کالسکه بخار رفتم امروز از وقت معموله کالسکه سمیت دقیقه دیرتر رسید قریب ساعت پنج بکالسکه نشسته رفتم درین راه شب قدری باران بهواسر شد ساعت ده خوابیدم صبح قبل از طلوع آفتاب برخاسته فرائض معموله بجا آورده شد بعد پیاده شده جای صرف نمودیم باز بر راه افتادیم

جمعه دوازدهم

بکساعت ظهر مانده وارد بیستی شدم با وجودیکه از آمدن خود کجی اطلاع نداده بودم باز جمعی از پاسبانان باستقبال آمده بودند در شکله نای دو اسبه حاضر بودند سوار شده به کجائی و اسن رفتم این عمارت نامش از آسن و کجائش صد و شصت نفر مسافر را دارد بسیار مرتفع خوش منظر و مشرف به بحر است خلاصه پس از شست شوی بدن سر میر نهار رفتم هر چند اشتیاقی نبود باز قدری برای کردم بعد از غذا با طاق مخصوص خود رفتم بعضی نوشته جات لازم را

خوانده جواب نوشتم چهار ساعت از ظهر که نشسته با همراهم و جمعی از مشایعین کنار دریا آمده سوار
تاق دو دی شده راندم بطرف کشتی که در لنگرگاه لنگر انداخته بود و یاق علی ^{علیه السلام} و همراهم با یک
بفرنگستان می آیند شد این کشتی مونوم است به پیشا و بطوش ۳۹۵ و عرض ۲۴ و د
اتفاق ۳۶ ساعت و روشن ۳۹ تن و قوت ۱۰۰ عاسب دارد ساعت شست مشغول شام
خه دن بودیم که کشتی حرکت کرد و بجزین و همراهم من که شانزده نفر بودند فواب نظریکت بنا
که برای شن سالی پنجاهم سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه بلندن شیر و کاهمان و سیس کلارک
و راجه میری و راجه مولی نیز بفرموده مسافری بودند شب بسیار خفه و گرم و دریا قدری متلاطم بود و ع
بر این باد مخالف هم میوزید لند بسرهی که دیباستی حرکت نماید مکن نبود اگر هوا خوب باشد
و باد هم نوزد این کشتی ساعتی سیزده میل حرکت نیکند علی حال ساعت ده کفتم بفرود
کشتی انداختند قریب دوازده خوابیدم

شنبه سیزدهم شهر شعبان المعظم

امروز مبارک روزی است انشاء الله بרכת این عید سعید درین فرسیاحت بدن باستانی
بدن تمام خواب بود و وقت بیکه از خواب برخاستم دیدم باز دریا مثل دیروز در تلاطم است هوا گرم بود
قدری بالای مرسته زفته راه رفتم و قدری در سطحه گردش کردم ساعت نه ترک بخواب
زدند رفتم به پیشاپس از صرف غذا باز بالا رفتم بخاندن کتاب و صحبت با همراهم روز را
بسر بردم کشتی تا امروز ظهر ۱۹ میل مسافت طی کرد

یکشنبه چهاردهم

بعد از تمام و صرف جای در مرسته کشته نشستم میرزا اسمعیل خان تاج الحیات نزد کلیدار

که مؤسس و مبدع استیلای انگلیس شد بر بند از زبان انگلیس بفارسی ترجمه کرده بودند گفتند
قدح خواندم خوب ترجمه کرده بکلی الفاظ مروج و محاوره این زمان است بعد از تک نما
زدند سرخسار رفتم پس از نهار بازوجه کامپیان کلارک که از رود کشتی تاکنون بیمار است
صحبت کردم میگفت سبچ غذا نخورده ام گرفت درسی حریره خیلی تاسف خوردم بعد باز
بالا رفته راه رفتم امروز هم باد مخالف مثل دیروز دروزیدن است کشتی تا امروز ظهر سیدو
میل مسافت طی کرده شب هوا خنک شد ابتدا قدری ابر بود بعد کم کم هتاب شده هوا
مثل روز روشن شد تک تک آلوده آسمان بود چرخ کشته آب را بشدنی و شکافت
که متصل قوه برقیه از میان آب مثل نقره شفاف پیدایشد باجمه شب باز در عرشه کشتی مبر
انداخته دوشنبه پانزدهم خوابیدم

صبح را مثل روزهای گذشته سیر کردم بعد از نهار بر عرشه کشتی رفتم میرزا اسمعیل خان از
هند کشتی که شخصی بود کو ماه قدورش پولی جو کند می داشت خواهش کرده بودند چرخ
بخار را تا شاکستند میرجهاندار علی خان و میرفدا علی خان را همراه برده تا شاکر دند میگفتند
جائیکه چرخ بخار است نود و چهار درجه و جائیکه کوره است صد و سی درجه حرارت
دارد ارتفاع دود کشتی مبتدا پا است و خود کشتی درین موسم شانزده پازیر آبت
تا امروز ظهر سید و یک میل مسافت طی شد شش میل کمتر از دیروز زیرا که دیشب او
شب دریا قدری مظلوم شد چرخه بار کلا بسته بودند که مباد آب و دجرات بریزد امروز هم باد
مخالف میوزید دریا چنانچه باید صاف و هموار نیست اما بجهت الله نه مرا و نه هیچکس از
بهر امان را دریا گرفت فقط قدری در سیر میرزا طغی علی بیگ خان دوران پیدا شده بعد

رفع شد تا ساعت پنج عصر هوا صاف بود بعد تدریجاً ابر شد صبح و عصر که هوا خشکست
ماهیهای پرنده در سطح آب مثل طيور میزدولی مستهای پریشان نشان چند فرع است شب را
چون شبهای پیش بسر بردم هوا خشک بود

شبه ششم شانزدهم

صبح از خواب برخاسته پس از کارهای لازمه منداوله در عصر شرفته قدری راه رفتم حجت
جواهری که همراه بود چیزی در آن میخواستم به پیغم چون در انبار گذاشته بودند به کامپان پیغام داد
حکم بدید روشن بیا و رنڈ پس از آنکه آوردند کامپان از جانب دو نفر خوانین که در حجره وی
بودند خواش کرد در محرجی را باز کرده جواهرات را بنام خواش ایشان را قبول کرده خود را
پسندیدند خلاصه وقت نهار شد سیزدهم پس از صرف غذا در عرشته شستی رفته قدری با
همراهان صحبت کردم امروز نسبت بایام گذشته با دکترا میوز در یادگیری آرام تر است
باین جهت تا امروز ظهر بصد و ده میل مسافت طی شد شست نه میل پیش از دیروز و دیروز رفت
هواها نظور گرم است چون بیسوجه ساحلی دیده میشود و هر روز شبیه بیکدیگر است تازه
که قابل تکارش باشد نیست لکه ای ابر در آسمان زیاد بود که اغلب جلوه آفتاب را
میگرفتند از ظهر به بعد قدری باد خنک وزیدن گرفت از ساعت چهار بعد طلایم
دریا زیاد شد از پنجره ما در حجرات میرنجیت دریچه باز آمد و در دکان کشتی نسبت
بایام قبل خیلی بیشتر شد تا ساعت هشت بهین طور متحرک بود بعد از آنکه آرام شد

چهارشنبه بیفدهم شهر شعبان

امروز صبح دیدم دریا مثل کف دست صاف و آرام است حرکت کشتی بهیچ وجه

بخوبی آب

محموس نمیشود فردا انشاء الله تعالی باید بشهر عدن که متعلق بدولت عثمانی است
برسیم سه چهار مرغ دیده شد پیریدند یا از عدن آمده اند و یا از خلیج ایران که تا این نقطه قریب
پانصد میل مسافت دارد هوا نسبت بایام قبل گرمتر است تا امروز ظهر ۲۹ میل فست
طی شده است چون دیر و عصر دو سه ساعت هوا منقلب شد سیزده میل از شهر
معموله کشتی کاسته شد ساعت پنج عصر یک جانا جنگلی کوچک که دوازده متراده
توپ داشت از پهلوئی ماکدشت معلوم شد به بندر میسر میرو و یک کبوتر نر
ساحل عدن آمده روی دقل کشتی نشسته بود یکی از ابل جازاز با تفنگ زد شب بعد
از شام بعضی خطوط برای حیدرآباد نوشته گفتم فردا بجا پارخانه عدن برسانند بعد
در عرض کشتی پنجمین بندم رفته خوابیدم

صبح زود از خواب برخاسته دیدم جبال عدن از دور نمایان است و کشتی تنگرا ندرخته
فورا جای خورده لباس پوشیده رفتم بساحل چون تاخو و شهر عدن مسافت زیاد بود و
چندان هم قابل تماشا نبود رفتم کنار دریا چند دکان خوب و همانجا مرغوبی بود
در یکی از دکانین رفته قدری اسباب خریدم و از آنجا رفتم همانجا برای نماز همراهان به
بودند کشتی برای ذخیره ذغال سنگ و آب شیرین چهار ساعت انجامی استند نزدیک
شهر عدن بر که است بسیار قدیم میگویند در عهد من با ساخته شده ولی این قیاسی است
زیرا که هیچ تاریخ یا سندی در دست نیست جمیع شهر قریب میسر از نظر است
ده هزار نفرشان عرب و باقی ملل مختلفه اند میوه بسیار کیاب و هوایش بسیار گرم است
بعد از نماز بر گشته کشتی آمدیم مردم از بالای جانا بول توی دریای انداختند غلغل

بهشت نه ساله نور از پر آب رفته پول را در می آورند معلوم بشود اهل اینجا در شناساوری
 بسیار تر و دست انداز اطفال مثل بوزینه که از درخت بالا میروند و از شاخه بنیادی مسجد از طناب
 کشتی بالا می آید و چیزی از مسافرین بگیرند اجزای جعبه را با وجود مهارت و زرنگی که در جهاز
 داشتند هر چه میگیرند و عقب این اطفال میدویند که بگیرند شان مکن نبود در کمال عسرت
 اندین قایق بقایق دیگر میرفتند و قنکه میدیدند چاره بنظر هست و عنقریب گرفتار میشوند خود را
 بد زبانی انداختند خیلی مضحک و با تماشای او خلاصه هوا گرم است دریا هم آرام و صاف
 کشتی تا امروز صبح ساعت هفت که بنگرگاه عدن رسیدیم ۲۴ میل مسافت طی کرد و از
 ساعت ده و نیم الی ظهر نوزده میل طرف عصر رفتیم و اگر کم شده که نزدیک بودش کم تمام شب
 همین طور کم بود نزدیک فجر جزئی نسیم خنکی وزید ما بین بحر بنند و بحر احمر شکه است موسوم بیا
 المنذب چون اینجا زیاد سنگلاخ است کشتی را خیلی یواش و بتانی میرند کمال احتیاط است
 که مبادا بسکی یا تیه بخورد و اگر تند بی خطر گذشت از عدن برداشتیم طرف ظهر دست راست
 رشته جبال خشکی بود تا جزیره میرم که صد میلی عدن است دولت نگلیس در این جا
 قلعه مستحکی ساخته همیشه یک سته سرباز و توپچی و دو نفر صاحب منصب باد و عراده توپ
 درین قلعه ساخلوند چون هوا سی گرم و تب انگیز دارد در دو ماه یک دفعه مانور برین عوض
 چشمه نژاد و قه از عدن بایشان میرسانند طرف راست ساحل عربستان و سمت چپ
 کناره افریقا محبوب میشود و ازین جزیره بعد بحر احمر است و جهت میباش را بطورهای
 مختلف نیان می کشند بعضی میگویند بواسطه جبال جول و خوش است که بنکام مغرب
 سرخ رنگت بنظر می آید برخی میگویند که چون هوا حلس خاک سرخ است باین نام خوانده اند

معروف شده اما ظاهر این است که سببش نباتات سرخ رنگی است که در کف دریا قریب بمال
میروند و روی آب می آیند باین جهت احمر می نامندش

جمعه نوزدهم

صبح هوا ملایم بود و دریا بکلی صاف و آرام است راست دو کوه مخروطی شکل بنظر آمد گفت اینجا
ساحل عربستان محبوب می شود و مرغ بسیار بزرگ بنیله بلاش خور تا کردن کلفت کوتاهی داشتند
در سطح آب برای گرفتن ماهی پروانه می زدند نوعی از طیور ماهی خازند تا امروز نظر گشتی بواسطه طایفه
هوا و دریا ۳۷ میل طی کرد امروز بخاین متحد از پهلوی حبس از ماکدشت شب را چون کیا

گذشته شنبه بیستم سهر بردم

صبح که سراز خواب برداشتم دیدم دریا متعوش است معلوم شد از ضعف شب نشین
شروع بطلاطم کرده امواج چون تلال بلند میشوند و درشتی میگیرند از دور آب مثل کوه
بلند میشد و کف میگردش این بود که در دریا جبال متحرکی هستند که قللشان پوشیده از فرست
اما خالی از نظر بود میگویند اینجا همیشه درین فصل باد شدید میوز کشتی با قریب نظر گشتی
دیگری که پیش از آن از بختی حرکت کرده بود بر خور د از آن رد شد تا ظهر رسید و سیزده
میل مسافت طی شد اگر باد مخالف میوزید خیلی بیشتر میرفت جواد سینک را جله میری
که برای تریک چن سال بنجام سلطنت علیا حضرت ملکه مظفره بلند میرفت امروز روز و زو لوگش
بود از من و از بعضی دعوت کرده عصرانه خوبی صرف شد بواسطه ضیق جانتو است و دتا
مسافرن را دعوت کند بعد از صرف عصرانه بالای عرشه رفتم دیدم کف دریا بواسطه موج
مثل صحرائی پراکنده و طایفه نظری آید از قریب میگویند تا فردا همین طوری متعوش خواهد بود

خدا حافظ است در همه جا و در همه حال شب را کافی سیر بردم

یکشنبه مینیت و یکم

صبح بسیار زود از خواب برخاسته دیدم طلایم دریا از دیروزی خیلی شیرست بنوعیکه گاه گاه
ترشح آب عرقه کشی میرسد کاپتان میگفت روز خنک خوبی است اگر این طوبی با دینویز
که ما زیاد اذیت میکرد خلاصه مکان کشتی یعنی زیاد شد که اغلب مسافران برشان بنا کردیم
میچ خوردن هر یک بکوشه افتادند و معدودی را استغراق دست داد و بعضی با که دریا
و کرم و سر دروز کار چسبیده بودند تا اثری به چوبه نکرده هر یک بکار خود مشغول بودند یعنی مرد بار
رفتن و سیگار کشیدن و کتاب خواندن و هفت اینجا طی کردن و جواب یافتن و اطفال
ببازی کردن و قش علی هذا این قطعه بکر ما معروفست و امروز اتفاقا چنان سرد شد که مسافران
لباس کلفت ششی در بر کردند و درجه میزان الهوا که هر روز کمتر از شتا و بهشت و نو خشد
امروز از هفتاد و چهار بالا رفت تا امروز ظهر شتا و چهار میل مسافت طی شد با وجودیکه
بشدت میوزید بانجوب مسافتی طی کرد ساعت هفت و نیم شب دریا قدری آرام گرفت
ساعت ده شب رسیدیم بجاییکه موئوم است به اخوین درین نقطه دو قل بزرگ واقفست
بشما در برجی که روی یکی از اینها ساخته شده چسراغ می افروزند که از ده پانزده میلی پدیدست
و کشتی بهدایت چسراغ بمسافت زیاد از پهلوی تپه های مزبور میگذرد و از این جانا سوسیس
و ولایت و جل و هفت میل است ساعت دوازده در عرشه رفتم چون شبهای گذشته خوابیدم
تزو یک طلوع فجر بود بسیار سرد شد

دو شنبه مینیت و دوم شهر شعبان

امروز صبح داخل خلیج سویس شدیم دست راست از دور دو کوه مخروطی شکل پیدا
 بود چند میل که رفتم رشته جبال طولی در طرفین خلیج نمودار شد کشتی نیم میلی جبال دست
 چپ میرفت امروز هم دریا مغشوش است ولی چون طرفین جبال است و عرض خلیج
 چندان زیاد نیست حرکت کشتی از دور و نزدیکتر است هوا خیلی خنک است تا ناهلر دست
 نود و چهار میل راه رفتیم ساعت شش کشتی بلنکرگاه سویس رسید شکر بار بار برای آسودن
 که بجز الله بسلامتی و تندرستی این چند روزه سفر دریایی خطر گذشت بعد با کاپتان کشتی
 که مردی دراز حایل بود و ریش موچی داشت و نامش مول بود خدا حافظ کرده بجات
 دودی شسته بطرف سویس آمدیم کاپتان کشتی بسیار آدم قابل و مهربانی بود تمام لوازم
 کشتی از قبیل آغذیه و بستر و غیره بسیار پاکیزه و منقح بود علی ای حال شب ساعت هفت بود
 که بخنگلی سیده رفتم به همان خانه سویس که مشرف بدریا است هواش خنک اما اطا قبا بسیار
 تنگ و کوچک بود بعد از شام تفرج کنان رفتم بطرف شهر چپ در کان ایتالیا بی خوبی
 دارد وقت مراجعت جمعیتی بنظر آمد قریب چهل سنجافه فافو سهای شیشه الوان انبوهی
 کشیدند بعد از فانوس کش ها تفر با البسه رنگارنگ در یک بهت ادا آمدند معلوم
 شد وسطی داماد است و طرفین دو ساق دوش که بخانه عروس میفرستند برای آوردن
 وی ساز و طنبوری در میان بود شخصی کلاب پاشی در دست گرفته جلو آمد میرفت گاه
 گاهی بصورت داماد کلاب می افشاند و همه صلوات میفرستادند سویس قصبه است
 بزرگ جمعیتش مثل است بریت و پنجاه نفر مردمان مختلف المشرک و متفاوت است
 از قبیل ایتالیا بی و یونانی و فرانسی و انگلیس و عرب و یهود و اهل خود سویس چشهای

کوچک شکسته دارند و روی هم رفته قصیر و مخلطه هستند و چون ای شهر تنگ و معوج و کثیف
 است هیچ کالسکه اسبی پیدا نمی شود و سواریشان منحصراً به الاغ چندکاری با رکشی دیده شد
 که شتر و قاطر سه شنبه طبیعت و سیم میکشیدند
 ساعت نه پس از صرف نهار بوقت کالسکه بخار رفته متوجه مصر شدیم اخطار کالسکه بخار متجان
 از بوقت یا هشت نبوده که کوچک و کثیف و ناراحت کوباد دنیا کالسکه بخار باین بدی
 پیدا نشود از سوی الی اسمعیلیه طرفین راه زمین بایر و خشک بود و حرارت هوا بقدری شدید
 بود که نزدیک بود هلاک شوم ساعت دو و در منزل زاکا زنگت چاشت پاکیزه فی صرف
 شد ساعت پنج ربع کم وارد قاهره شدیم از کالسکه بخار که اتحی محبسی کرم و خفه بود پیاده
 شده سوار کالسکه اسبی شده رفتم به بفر و بتل که یکی از مهمانخانه های بسیار خوب مصر است
 بلکه میخواستیم بگویم افضلیت آسایش و راحت مسافران اول و مقدم است تمام اسباب
 مهمانخانه از قبیل آئینه و میز و کرسی و تخت خواب و غیره بسیار با سلیقه و تمیز است پیشخدمتها
 ایتالیائی هستند همه لطیف و مذهب شب بعد از شام زیاد نشستیم چه گمان کاری بوی
 زیاد داشته ام که ده بود و خوابیدم قبل از رفتن به بستر رفتم بخواب بستر اولین برینک
 سقیر کبیر دولت بسیمه نگلیس که بخیال قبل بکیر آبا و آده بود خبر ورود خود را نوشته
 در ضمن اطلاع دادم که فردا ساعت ده و نیم ملاقات می آیم جواب فرستادند و در شام
 مزبور منتظر روز چهارشنبه طبیعت و چهارم خواهند بود
 حسب الوعد ساعت ده و نیم بیدار جناب مغربی الیه رفتم بسیار آدمی مذهب و قانع
 دانی هستند و از آن خوب حرف میزنند پس از احوال پرسیدم و قدری صحبت پرسیدند پس

دارید با جناب نوبر پاشای صدر اعظم ملاقات کنید گفتیم البته آنجا که عیان است چه حجت
 به بیان است فوراً بنشی خود گفتند با تلفون اطلاع بدید پس از پنج دقیقه جواب آمد که حاضر
 اند و فقیه بصدار سخانه همه جا میان خیابانهای عریض و طویل و مستقیم و با صفا کدشتیم قاهره بسیار
 شهر آباد خوبی است تمام کوچه و برزن میز و نظیف اند اغلب چهار راه با باغچه با صفا و حوض
 های فواره دارد و در خلاصه جناب وزیر اعظم نوبر پاشا حبیبی اظهار محبت نمودند و میفرمودند
 بنظر شخصت ساله میآیند بنهایت بهوشمند و پولیتیک دان در ضمن صحبت رشته کلام
 بوضع تنبیه مفیدین و جرم و جنایت مجرمین میزد کشید دیدیم قانون شریعت و مذہب مسلمانان
 بنزد و ترک بر یک و طیره است یعنی علماء شرع اینجا هم مداخلت با حکام عرفیه می نمایند
 و چون نوبر پاشا عیسوی اند بالطبع از مداخلت علماء شرع که مکرر دست اندازی با حکام
 عرفیه می کنند بلکه عکس آنها میخواهند حکم جاری نمایند به تنگ آمده اند هیچ شکلی نیست
 که حقوق متنازع فیہ فیما بین شرع و عرف را در کمال سهولت میتوان معین نمود اگر قانونی را
 باشد با جمله صحبت از ابلهیه قدیمه مصر و ساجد متبره و مدارس و غیره شد معلوم میشود مصرین
 در این عصر در رواج علوم خارجی کمال سعی و کوشش را دارند و قریب ده پانزده سالست
 مدارس جدید برای اسنہ مختلفه و علوم متنوعه ایجاد نموده اند چون جناب صدر اعظم دیدند
 میل من شیر بطرف مظم خانه و مدارس متوجه است فرمودند امشب یعقوب پاشا رئیس
 اداره تعلیمات از اسکن دریه میآیند با و خواهیم گفت که شمارا به یونیورسیته می و کتابخانه
 میرند تا شما ناخفته چینی اظهار استنمان کردم قریب سه ربع ساعت طول کشید قوت
 خدا حافظی تا دلباطاقی مشاییت آمده مراجعت نمودند از دم دریم با جناب سر اولین نیک

دست داده منزل آدم ایشان بهم بجان خود فرستند بناچار حاضر بود و صرف شد بعد بخواب بعضی
نوشته جات لازمه شدیم در ضمن یادم آمد که قدری آینه همراه هست بهتر آن است سهمی برای چای
نوبر پاشا بفرستیم و فیکه آوردند همه لک زده و تصایح شده بود و معدودی درست مانده چند
بیار که بود و خواستیم فیت خود را بر کر و انم لهندا همان چند عدد را فرستادیم ایشان محبت نمود
دوستانه قبول کردند و فرموده بودند فردا ساعت سه باز دیدن شریف خواهند آورد و میرزا
اسفیل خان ملاقات جناب ایشان رفته از وضع تکریم و تعظیم جناب معظم له تجدید تعریف میکرد
که بقلع منسوبان آورد و گفتیم البته از غرض نبالت و نجاست خودشان است آثار بزرگ نشی
و اصالت همین است و بس این است که بزرگان پیوسته تواضع را بشمیه خود قرار داده اند
تواضع زکردن نشانه از ان نگوست که اگر تواضع کند خوی اوست خلاصه طرف محضر که با
خشک شد بدکار کلین مما نماند برای تلافی تمام ما مملو است از امتعه نفیسه فرنگی و هندی و چینی
و غیره قدری برای سوقات خریدار و دست بپندل شد هوای شب بهتر از روز است
ولی پشه های بزرگ دارد که با وجود پشه بند باز از چنگشان نمیشود ربانی یافت

رو چشبنبه بیست و پنجم شهر شعبان

امروز یک ساعت و نیم بظهر مانده مقرر شده بود بملاقات حضرت مستطاب اشرف الا
توفیق پاشا خدمت برورم دو ساعت بظهر مانده جناب سر اولین برینیک بهم بر ملازمت
و بهم برای شرف آوردن پس از صرف سیگار و قهوه و قدری صحبت های
مخلقه بملاقات حضرت خدیو مخم داخل حشلی که میشود و بر و پله میخورد و بیست و اعلان کنند
که طریقی حرات مفروتن آراسته و انداز آنجا پله میخورد و بنا را وسیع و پاکیزه که طریقی

اطاقهای با زینت خوب دارد تمام اطاقها را باقالیمهای پاکیزه ایرانی فرش
 کرده بودند بعضی ورودی از پیشانیها جلورفته اطلاع داد نزدیک اطاق خدیو که
 رسیدیم خودشان تا در باب اطاق استقبال نمودند طفیلعلی بیگ خان و میرزا اسمعیل خان که
 همراه بودند با ایشان معرفی شدند بعد نشستیم و صحبتهای مختلف نمودیم از لطیفیات هیچ سخن
 نراندند تنها جوان بنظر آمدند بسیار مذهب و صورت منوری دارند تمام آثار بزرگی در
 ایشان جمع است لباس ساده سیاهی در برداشتند زبان انگلیسی کم میدانند از زبان
 فرانسه خوب حرف میزنند ابتدا با من زبان انگلیسی حرف زدند بعد با میرزا اسمعیل خان
 با زبان فرانسه حسیه تکلم کردند گفتند فارسی خوب میدانستم اما چون مدتیت رجوع
 نشده بکلی فراموش کرده ام ولی تمام الفاظ را میفهمم و جواب هم میدهم نه بطوریکه چند
 سال قبل میدانستم باری سیکارت و قهوه آوردند زیر فنجانهای قهوه خوری طلا و نینله
 چین بود مال خودشان دانههای الماس داشت وسط اطاق میزدند و مطلقا و اطراف همه
 صندوقهای مطلقا بود چهل چراغ بزرگی از سقف آویزان و دیوارهای پاکیزه به جز با
 نصب بود پس از صحبت بسیار برخواستند خدا حافظی کردم حضرت خدیو از اطاق بیرون
 تشریف آورده تا وسط تالار مشایعت نموده مجدداً وداع کرده بیرون آمدند جناب غیره با آنجا
 ماندند من با همراهان بمنزل آمدیم و صبح را خوردیم بعد از تهار قدری کتاب خوانده و صحبت
 با همراهان کردم و قشیکه با حضرت خدیو ملاقات شد فراموش کردم حکمشان را که
 بهترین یادگار است بخواهم لهذا گنجش را پیش نمودم ایشان هم فراموش کردیم بسیار خوب
 فرستاده عکس مرا هم خواستند من هم یکی از عکسهای خود را که همراه داشتم فرستادم ساعت سه

جناب شطاب نوبر پاشا وزیر اعظم باز دید تشریف آوردند بیش از نیم ساعت با یکدیگر
 صحبت شد گفتند پس فردا که شنبه است با سکندریه میروند بعد از تشریف بردن ایشان
 چون ایام گذشته بسر بردم تازه که قابل مذاکره باشد اتفاق نیفتاد شب ساعت نه و نیم
 یکفرسنگ تری که از لندن توسط میستر جوزف رکن قبل از حرکت از حیدرآباد خواسته
 بودم وارد شد جوانی است خوش متظر و بلند قامت ناشر میتر مورتن فردون و همزلف
 لمر و آنلف جو چیل است بنقدراحوال پرسی از وی شد چون خسته بود گفتم بروند بخوابند
 صبح ملاقات کنند منم رفتم استراحت کردم
 روز جمعه بیست و ششم

صبح قدری با میستر فردون صحبت کردم تا وقت نماز شد بعد از خدا قدری خوابیدم طرف
 عصر سوار کالسکه شده رفتم تماشای رود نیل باز از میان خیابانهای وسیع مخرج پاک دبی
 کرد و خان کدشتیم تمام عمارات فرخی ساز و خوش ناهستند واقعا شگفتیست که اگر شخص تا
 مدتی بماند دست نکشید و طول شهر در است و در و نیل که در طرف جنوب جاریست
 واقعست عرضش متناهی میل و عمقش از بیفت الی پانزده فرسخت پل و ده چشمه دارد در چهار
 نوا و پل چهار جرز قطوری ساخته روی هر یک چهار شیر درشت قوی میل از چند نصب
 کرده اند این رود همان رود نیل است و این مصر همان مصری که فرعون و کنونوسی بس
 نامور بر زمین دفن کرده اند که بنیادش بر روی زمین یک نشان نماند در امتداد رود
 قوه خانهای متعدد است موزیکانهای دولتی در هر یک از آنها بنوبه هر روزی نوازند
 چراغ گاز تا نیم شب روشن است در یکی از قوه خانها که خیلی با صفا بود و در

قهوه صرف شد بعد بنزل معاودت کردم

روز شنبه طسبت و هفتم

امروز حضرت خدیو برای ییلاق با سگت دریه میرود و سه ماه توقف خواهند فرمود
هوای قاهره در این ایام گرم است شبها هوای آبله جوهری پیدا میکند امروز قرار بود
سه ساعت از ظهر گذشته برای تماشای مدرسه و کتابخانه بروم قبل از ظهر از درس علوم
رقعه رسید که یک ساعت از ظهر گذشته بند میزند نوشته بودند ساعت پنج برای ملاقات
تشریف میآورند اتفاقا مقدار آمدن ایشان حامل پریشان شد نوعی که نتوانستم ایشان را
پذیرائی نمایم میرزا اسمعیل خان قدری صحبت با ایشان داشتند عذر خواهی نموده مقرر شد
روز دوشنبه صبح تشریف بیاورند شب را چون شبهای پیش اما با کسالت بسر بردم

روز یکشنبه طسبت و هشتم

امروز بنا بود برای تماشای کسب در امان بروم با کاپیتان کلارک و زوجه اش نیز سوار و بنشینم
چون اتفاقا بهت دیر و عصر باقی بود نتوانستم بروم گذشته از این پنج سال قبل که بغیر ننگران
رفتم این جا را دیده ام میل نکردم با وجود کسالت باز بروم بستر فرون و میرزا اسمعیل خان
و جهاندار علی خان و لیاقت علی خان گفتم با کاپیتان کلارک و زوجه اش همراهی نایسند
اتفاقا کلارک صاحب بهم فرجش برهم خورده زلفت هرا مان را هر کسی میداند چه قدر بنگار
قدیم و متحکم و عجیبی است اما افسوس احجار مرمر و نفیسه آنجا را کنده برده اند معبدی پهلوی
آفتاب است بسیار بزرگ و محکم سنگهای بسیار عظیم را روی یکدیگر سوار کرده و بنوعی درندیزی
کرده اند که مثل چیران است در آمدن زمان آلات بخار و مخفی مثل این زمان ترش میماند

معلوم نیست چه کرده اند و خیمه ای چند در همین جا با بود که مرده ها در آنجا پوتنای سنگی گذاشته و بنا
 مینهادند همه را فرنگیان شکافته و بوزنه ای و لایات خود فرستاده اند خلاصه حضرات رفته اند
 ساعت از ظهر گذشته مرا حجت کردند از قرار که میگویند در سوابق ایام آب رو و نخل خیل
 طینان میکرد و فصل بار و سلاطین معتبر محض اینست که مقابرشان را مبادا آب ببرد و بازین
 یکسان شود باین نوع مایه ها خستند که از آب محفوظ باشد خدا میداند صریح بر هر م چه قدر شده
 و چند مدت طول کشیده تا هر یک با انجام رسیده

روز دوشنبه شب و نهم

صبح در خمام بودم که خبر آوردند یعقوب ارغین پاشا رئیس علوم قاهره برای همراهی به کتابخانه
 دیونیوسی آمده اند چون بنا بود با هم صبح را خورده بعد برویم ایشان بواسطه خلالت
 مزاج معذرت خواسته اند پیش رفتند به کتابخانه و قرار شد بعد از نماز من بروم لهذا پس از
 صرف غذا بلافاصله رفتم بطرف کتابخانه تا مسافتی کاری از میان شهر جدید گذشت بعد
 داخل شهر قدیم شدیم که چه با همه تنگ و کثیف بود و تمام دکاکین کوچک و بزرگ اگر اجناس
 دو کالسه از مقابل یکدیگر میآمدند بصعوبت تمام از پهلوی یکدیگر میکشیدند خلاصه عین
 طول کشید تا به کتابخانه رسیدیم کتابخانه های مختلف زیاد دیده شد قرآنی که نه خط کوفی
 و نسخ زیاد بود سی هزار جلد کتاب که همه خطی اند و بسندی با همه در این کتابخانه موجود است
 لاشه بعضی از کتب که عمر حکم بحر فشان نموده در این جایافت می شود کتاب شاهنا خطی مضمون
 نشان داده گفتند علیحضرت اقدس بابون ناصر الدین شاه شایسته ابرار پانزده
 سال قبل برسم وید برای حضرت خدیو فرستاده اند بسیار کتاب نفیسه نادر بود و تفسیر

خواستیم بیرون بیایم از من خواستش کردند هم خود را و در فقری که مخصوص اسبابی
 متخین است که اینجای آیند بنویسم بزبان انگلیسی و فارسی نوشتیم ستر فردن متهد و میرزا ایل
 خان مدد کار معتمد نیز نام خود را برای یاد کار نوشته بیرون آمدیم و فقیه بطرف یونیورسیتی
 که مسجدی است بسیار قدیم که در ده گانه بصری بنا شده قریب ده هزار طلب مشغول علوم
 ادبیه بودند معلم در وسط نشسته شاگردان دور وی حلقه زده بودند پس از استماع سخن معلم
 گاهی مناظره میکردند و گاهی سکوت میماند یکی از مفسرین مقاله در حق ارسطاطالین
 میگفت بعضی با حرف در حرف آورده بودند و گفتند که در ده گانه شوالیات منظمی بپایان میآورد
 چون تمام طلبا سوداگر زاده و زارع زاده بودند کمال حیرت و تعجب از مباحثه ایشان
 بمن دست داده بزبان خارجه در این مدرسه تعلیم نشود فقط عربی است و بس خود مدتی
 چهار صدستون مرد در آنزدیکت داخل مدرسه مسجد دیگری بود خیلی قدیم یعقوب پاشا
 رئیس علوم گفتند در سال ۷۴۱ بنا شده سال قبل بواسطه قدامت و کمینگی کیم خراب
 شد حسب احکام دولت بهمان وضع قدیم ساختند و تمام مصالحی که بعد از خراب شدن
 درست یافته در این جا بکار برآوردند جای بسیار خنکی بود خلاصه بعد از دیدن مسجد و مدرسه
 بمنزل معاودت شد سه ساعت از ظهر گذشته خبرال و یکی سه سالار افواج انگلیس
 ساخلو قاهره بدین آمده قهوه و سیکارنی صرف شد طرف عصر خراب یعقوب پاشا
 منزل من آمده با اتفاق ایشان بدین نواب حالیه نازله خانم دختر نواب مصطفی پاشای
 مرحوم که عموی حضرت خدیو حالیه است رفتم تا بزراده خانم بسیار مذهب و خلیقی هستند
 بزبان فرانسه و انگلیسی خیلی خوب میدانند جای و سیکارنی صرف شده بمنزل معاودت

شد امر و صبح کاپیتان کلارک و زوجش وداع کرده بفرنگستان رفتند

روز شنبه غره شهر رمضان

چون بخبر وزدیکر انشاء الله باسکن در میروم و بیش از پنج روز قصد اقامت ندارم نیت
دوره نکرده ام صبح عالم قدری خراب شد اگر چه پوسته مزاجه منی است عیلم تا امروز بزر
بودم ساعت هشت صبح افواج انگلیس از سوار و پیاده و توپخانه در میدان میدولی که جلوه
نمارت حضرت خدیو است سان میدهند خودم چون نتوانستم بروم همراهان را کفتم بروند می گفتند
که فرج مذکور با وجود قلت عدد از حیثیت جوانی و چالاک و زرنگی با چندین برابر خود می توانست
برابری نمایند اول دسته موزیکان چپان گذشتند از جلوانیان یکت بر سفیدی را با چل قرمز کفتر
آدم که چاق نقره بدست داشت می کشید طرفین وی نیز دو نفر چاق بدست می رفتند این هم
افواج کال است که از قدیم مانده سلبش بطور یقین معلوم نیست بعد افواج پیاده و بعد سوار
گذشت آخر همه توپخانه یعنی تمام اجزای توپ را از هم کرده بار قاطر کرده بودند همان
زنهور کی است که حال در ایران روی شتر میزد آنها عرابه و غیره ندارند و اینها صاحب
هستند که هنگام لزوم سوار می کنند یعنی اگر راه مسطح و صاف باشد عرابه و در خر را بنوا
نصب کرده قاطر حاجی کشند و اگر کوه و تپه باشد بار همان قاطر حاجی کشند خلاصه اول
آمده گذشتند و بعد یورقه و بعد دوان دوان اگر چه بواسطه کمالت خودم نتوانستم میدان
بروم اما در صحن رفتن و مراجعت از جلوه عیانخانه گذشتند دیدم تا ما لبه بسیار خوب و بسیار
مخوب دارند و همه جوانانی هستند بلند بالا و خوب روی خلاصه ساعت نه حمام رفتند
بعد به نماز رفتم هیچ نتوانستم بخورم زیرا که عالم هنوز همان کمالت و وسوسه و وقیل باقی بود و بعد از

افواج یورقه

بخار خوابیدم باقی روز چون ایام گذشته بسر رفت
روز چهارشنبه دوم شهر رمضان

تا بعد از نماز تازه رخ نمود ساعت سه یار دید جزال و یکی رفتم منزل نبودند نام خود را گذارو
مرحبت کردم ساعت نه و نیم شب بیدار جناب مستطاب حقایق مآب آقا شیخ محمد
شیخ الاسلام معروف پیشخ الایباب رفتم گویا روز جمعه قبل از ظهر در یونیورسیتی منظر من بود
البسته قرار بود آرزو را به تماشای یونیورسیتی بروم هم کسالت مزاج مانع شد و هم من
اطلاع نداشتم که ایشان منظر من اند زمان ملاقات فرمودند روز جمعه منظر بودم عرض کردم که
بکلی ناستحضر بودم والا با وجود تقاضاست مزاج حکما خدمت میرسد علی ای حال صحبت با
عربی شد قدری بواسطه ترجمه قدری بی واسطه بعد قهوه خورد و منتهی آمد امروز کمتر
دوا فرستاده بود قبل از خواب خورم خورده خوابیدم انشاء الله بی اثر نخواهد بود جناب
شیخ ضحیر القامه و قطور مذروی بسیار منوری دارند علوم ادبیه بسیار ماهر و قابل اند و نظر
عموم خلق محترم دینی الحقیقه قابل احترام هم هستند

روز پنجشنبه سیم شهر فوق

امروز هم چون ایام گذشته بسر رفت بواسطه حرارت هوا از منزل نمیتوان بیرون رفت
چون احوال هم درست نبود در منزل ماندم نزدیک مغرب سوار کالسکه شده قدری گروش
کردم بھر طرف شهر که آدم میرود همه جا خیابانهای وسیع شجر دیده میشود انصافا نام کوچه و
بازار با صفا و تمیز است نزدیک مہمانخانه که منزل کرده بودم مہمانخانه جدید و گری خوبی
با شکوه چراغهای برقیه متعدد بر صفای آنجا افزوده بود و خبر کرده بودم شام برای من بپزینان

اینجا حاضر نمایند از گردش که بر کشیم بخاستیم آنجا رفته شامی صرف شد اسباب مهمات خانه خیلی
پاکیزه و مرغوب بود اما غذایی که دادند چندان پسندیده نبود در همان خانه که منزل کرده بودم
خیلی با سلیقه غذا ترتیب میداد پس از صرف شام رفتم باغ عامه از جانب دولت ایام خمپینه و
دو شبانه یکت دسته موزیکان جی ما روزی ساعت نه الی نصف شب در جای مخصوصی که میان
باغ ساخته اند بنوازند جمعیت کثیری از زن و مرد بودند بعضی را میفرستند و برخی جو جو قهوه
سند لپاشته صحبت میکردند قهوه بخوردند و هر کسی که میخواست مشروبات مسکره بنیم خورد
در کمال آزادگی صدای احدى بلند نشد قریب نیم ساعت شسته قهوه خورده بر کشم منزل دواز
کشیدم تا نزدیک صبح خوابم نبرد ساعت پنج یکت دو ساعت چرتی زدم

روز جمعه چهارم

باز مثل دیروز کسل بودم و هنوز نقابت بالمره رفع نشده برای رفع کسالت حمام رفتم
قدری در آب کرم شستم هوای اینجا خیلی منقلب است اگر شب میان طاق آدم بخوابد
از شدت گرمای و کثرت پشه خوابش منیسیر و اگر بیرون بخوابد یکت دفعه نزدیکت فخر هوای
کرم مبدل بهوای سرد شده آدم سرمای بخورد این است که درین فصل اغلب مردم
به اسکندریه یا اسلامبول میروند اگر چه میگویند هوای اسکندریه گرمتر است و مرطوب
اما بر حسب معمول بسیاری از اهل شهر رفته اند جناب یعقوب پاشا بدین آمده مدیر دار
الطبع روزنامه اهرام را بهم همراه آورده بودند معرفی کنند قدری صحبت شد چون حد
کرده بودم بدین نواب عالیله نازله خانم بروم خدا حافظ کرده رفتم صحبت مفصلی
شد و فیکه مراجعت کردم وقت شام بود تعیسیر لباس داده سر میز رفتم پس از صرف

قدار یوانی که جلوه‌ها نشان است نشته قدری با هم را بن صحبت شد ساعت دوازده

در اطاق خواب روز شنبه پنجم رفته خوابیدم

دیشب هم رحمت نخواهیدم هنوز کسالت باقی است وقت نماز با وجودیکه شام نخورده بودم هیچ اشتیاقی نداشتم همراهان را گفتم بروند نماز بخوانند شب چند نفر شام موعودند از قبل کا پتیا ن کلارک و مس کلارک و غیره وقت شام تمام مهمانان آمدند من حالتی نداشتم طوعاً و کرهاً با ایشان همراهی کردم تا دوازده شب مشغول صحبت بودیم بعد ایشان رفته منم دراز کشیدم بی خوابی دو شب قبل کچم کرده بود فوراً خوابم در برود

روز یکشنبه ششم

صبح قدری دیر از خواب بیدار شدم دیدم آنچه نند فی الجمله تقاوتی در مزاج پیدا شده شکر خند را بر ایجای آورده یک پیاله چای صرف کرده رفتم حمام از شست و شوی بدن که خلاص شدم جوهری سنگهای خوب آورده بود بعضی با خیلی قابل بود ولی تمام الماسها جدید بودند مگر یک بجائی که صورت خوشه پروین بود الماس های کهنه سفید خوب داشت قشیش را زیاده از حد کران میکشید بدین لحاظ تخفیدم از قیمتیکه الماسهای تازه پیدا شده اند از قیمت الماس صد پانزده الی صد بیست کاسته شده الماس قدیم بهمان قیمت بلکه کران تراست زیرا که بسیار کم یافت میشود ساعت ده رفتم دکان عکاسی یک قطعه عکس بالباس برمی ایندا ده بجائی نشسته و بجای بالباس معمولی با هم را بن انداختم خیلی خوب اقتاد عکاس و عده کرد یکماه دیگر از هر کدام چند قطعه بگیرم دستم قریب سه ساعت در دکان عکاسی ماندم ساعت یک از ظهر گذشته بمنزل آمده نماز خواندم

Ornston

بعد از تحف و شیراز نشستن معتد داخل و مخارج آمده در باب وضع اخذ مالیات و تقسیم آن
و ثروت اهل ملک و غیره صحبت شد وضعی که بهیچ وجه بنظر من پسندیده نمیباشد این است
که حسب القانون ملک ادارات داخله هر یک از دیگری مجزا و مواست برای هر اداره
مسئولی معین است گاهی اتفاق می افتد بواسطه بعضی سواخ داخله یک اداره فاضل می آید
و دیگری باقی آنوقت فاضل این اداره را بمصرف اداره باقی دیگری نمی آوردند این نوع خرج
و دخل موازنه را هیچکی از ضروریات حکومت غراب میکنند این غرابی خود شش است و پهای
اجزای پیچیده شده و این وضع سقیمی که مصدر در این زمان دارد تا جایی که عقل من میرسد میدانم
بپایه اصل و میسران می آید انضا فاما موریت انگلیسهای معروف بریاست ادارات
مختلفه بنظر من آید خیلی مستحسن پسندیده است زیرا که این ملک بکل بی نظم و در هم برهم بود و از
آمدن انگلیس بمصر انتفاع کلی حاصل شده حال ادارات مختلفه بکوشی عاقل و کارگزاران
بسیار قابل انگلیس در کمال نظم و انتق از پیش میرود خدمات عمده سه اولین برینک
در امر داخل و مخارج هندوستان بقدری مستحسن بود که سایه افکن هر ملکی شد که در ملک
مشکوک بود امور امر معنی است و آن این است در فصل پاییز که آب رود نیل طغیان میکند
و ذخیره کردن و تقسیم نمودنش بعبده وی است اما موریت انگلیسها بمصر علاوه بر
اینکه آنجا را دولتی کرده و منظم و بقاعده باعث تسلط و اقتدار حکومت سینر شده
و تنظیمات و قوانین چنان در ملک جای گیر شده که گنتر میشو بصورت بی نظم و اقلی عود کنند
خلاصه پس از صحبت های مختلف که تا یک ساعت طول کشید ایشان رفتند من هم بمنزل خود رفتم که در
در کشیدم چون که کسالت و نقابست بطوریکه نباید و شاید بنموز رفع نشده

روز دوشنبه هفتم شهر رمضان المبارک

امروز صبح بنا بود بتماشای موزه مصر که نزدیک رود نیل واقع است بروم چون کت
هنوز بانی بود زنتم طرف عصر سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتم قهوه خانهای
متعدد و دکانهای قباکو و سیگار فروش در هر کدو هر محله است در تمام قهوه خانها
انواع مشروبات و قهوه و سیگار و سبکی همیشه حاضر است در بعضی با هم اغذیه سرد
یافت میشود امروز صبح چند نفر از همراهان رفته بودند بتماشای بازار مصری گفتند
دکان یکت قالی فروشی یکت کتته قالی دیده شد مال چهار صد و هشتاد سال قبل کتتش
بمان طراوت و تازگی روز اول باقی بود گفتند اگر در استان ایران آورده اند کتتش
بعد از ظهر جناب مستطاب نوب پاشا وزیر اعظم تشریف آورده قدری با ایشان صحبت
شد شب بعد از شام نواب ابراهیم پاشا فرزند اصغر مصطفی پاشای مرحوم بدین
آمده پس از قدری صحبت بکالسکه نشسته رفتم در امتداد رود نیل خیلی خنک و با صفا بود
روی بهم رفته شبها کمی برودت در هوا هست و میتوان راحت خوابید اگر
پشه با بکند از مذباری قریب نصف شب منزل مراجعت کرده خوابیدم

روز سه شنبه هشتم شهر فوق

امروز عصر انشاء الله میخواهم با سکن دریه بروم که با کالسکه بخار تندرو سه ساعت و
نیم راه است بمسافت حدود سی میل قبل از آنجا برای وداع رفتم منزل جناب
سفیر انگلیس از آنجا برگشته نماز خورده قدری در آن کشیدم ساعت پنج و نیم بود وقت کالسکه
بخار رفتم جناب سفیر شایسته تشریف آورده بودند قدری صحبت شده بعد تشریف بردند

ما هم دوسه دقیقه بعد سوار شده بطرف اسکندریه رانیدیم این قطار کالسکه هم به هم راه دارند
آینه های بزرگ در اغلب کالسکه نصب گردانده اند از قراریکه سیگفتند دو سال قبل خریدند
اما بواسطه عدم توجه کمترین نظریات و تفتیک که راه افتادیم تدریجی گرم بود بعد خنک شد
که دو خاک هیچ نبود خوش گذشت ساعت نه و نیم رسیدیم با اسکندریه در مجرای مستقیم فرغیم
به مهمانی نه موسوم به خدیو یا این مهمانی تقریباً مجازی است باز خانه انگلیس است بسیار پاکیزه
نظیر کسی و آینه و فرش و غیره داشت اما غذا بسیار غیر ماکول و بد بود و معتقد بود
ما بخلی خورد و رفتم با طاق خود چون خسته بودم یک ساعت بعد از شام خوابیدم مدت
دو هفته توقف من در مصر زمانی بود که در تاریخ مصر اهمیت پیدا خواهد کرد چه در بین ما که گفتگو
معاهده انگلیس و ترک بود و سر منبری در موند و لطف بطوریکه باید و شاید در امور تاریخی
خوب از عهده برآمد قرار بر این مقرر شد که معاهده را اعلیحضرت سلطان امضا نماید
این شرط اگر احیاناً دولت فرانسه مانع شود نه فقط رشته مودت و دوستی عثمانی
و فرانسه خیمه شود بلکه حرکت آفرین امر انگلیس متعین نماید تا زمان غیر محدد و دی کانی امان
مصر را متصرف باشد در معاهده یکفره این است که اگر دولت انگلیس مناسب بداند
در عرض نه سال تمام احوال و افعال خود را از مصر بیرون ببرد یا عبارت پوتنکینه و ظرف
سه سال انگلیس مصر را تخلیه نماید بشرطیکه درین ضمن اتفاقی روی ندهد که باز لازم بشود متصرف
باشد واضح است که انگلیس را ممکن نیست پس ازین همه شکست دمار و شلیک نمودن شهر را
مصر را تصرف در آوردن و تعلیمات شایسته و قانون و مالیات برقرار دادن و حکومت
بایسته منعقد نمودن راضی نبود و بنای باین پاکیزه کی را که مشاء و بعدش حضور میکرد

انگلیس است از هم پاشیده شود سبب اصلی تصرف نمودن انگلیس مصر را خواش
 بی اندازد طلبکاران مایه وار بودنی بایستی اسمعیل پاشای اول و بعد عربی پاشا از جانب
 مصر از ادای شریل پولی که فیما بین مصر و لندن معاہدہ شدہ بود سرکشی نمایند قرض
 ملتی متجاوز از یکصد لیان لیرہ انگلیس است و اظہار منظم است کہ مصر از عمدہ ادای شریل
 آن نمیتواند پیشہ بر آید لہذا لشکر داخلہ سرطنت میکردند کہ بواسطہ تقصیر در ادای شریل بدینند
 و این چنین لشکر را عسکر خارجہ کہ بہمان قوت باشد باید مقابلہ کند و چون دولت
 انگلیس بجایابی جا چند لیان پول محمولہ داران را صرف عمل نظامی نمود باین ارادہ کہ چنین
 لیان پول لیرہ کہ سرمایہ داران دادہ اند محفوظ و بی خطر نماید تصور نمود کہ دیر امکان است
 از مصر بیرون برود و اگر بیرون برود سبب اصلی تصرف نمودن بکلی معدوم خواہد
 شد کہ ششہ بین اگر انگلیس مصر را تخلیہ نماید سلامتی وزیر اہل صرف در معرض خطر خواهد افتاد
 بلکہ بشام خود خدیو نیز را یکمہ شرف و فاد خواہد رسید بسیاری از صاحب منصبان مصری خارج
 شدند کہ مخفی برای صاحب منصبان انگلیس و فرانسیہ پیدا شود اگر چه این کار برای دفع
 اسراف و رواج تنظیمات فزونی خیلی مقبول و مطبوع بود اما باعث کینہہ منہا شدہ بانوہر
 پاشا دشمن شدند چون نوہر پاشا را مجبور کردند کہ چنین جاہ پر حمت و صہبی را قبول
 نماید آیا شرط مردت و صداقت است او را بدست لشکر گیرینہ بدینکہ خود انگلیس
 او را واداشت کہ سرچی نماید ہمہ تر اینکہ آیا بار قرض ملتی خارجہ کہ بدوشش لیان
 رعایای زارع است در حالیکہ زراعت و محصول در ہمہ جا رو بہ زوال است سنگین
 و معصب اکل است یا نہ بواسطہ فقر زمان اقامت در مصر در این مسئلہ نمیتوانم چیزی

بنوسیم و جود این قروض ملتی شریط مختلفه زیادی در میان ملل متعدده ایجاد کرده و ازین
قروض ملتی که از داخل ملک توجیه کرده اند هر چه میخواهند بگویند چه همه صرف نعمت و بناهای
اجنبیه عامه شد شکلی نیست پولیکه از خارج گرفته شده باشد و صرف ابدیه و عمارت
شده باشد البته بجز نفیسا و خواهد بود و ذکر این تسره نیز خالی از حسن نیست استعیل پاشا
امینلغی را که قرض کرده بیشترش را خرج جوی عظیم بویس کرد اگر چه ظاهر افاده بحالت مصر
بخشید چرا که هر چه عاید میشود باید تریل بدهد بدین لحاظ مصر را به تسلائی تنازعات پولتیکه پیوسته
نمود و نیز بناید چشم کارهای عمده وی پوشید چه قدری از پول مفروضه را خرج نظامت و پاکتی
قاهره نمود و ازین قبیل جوی های آب متعدد در شهر جاری نمود اشجار سایه دار شهر که
اسباب حفظ الصحت هستند در این هوای حاره غرس کرد و این مخارج باعث این شد
که در فصل زمستان اغنیای فرنگستان از ممالک مختلفه آمده پول خود را درین شهر مصرف
میرسانند و این کار را این که کرد و غبار این شهر در سوابق ایام اسباب چشم درد
حایم میشد از صد نفر چهل نفر باین درد مبتلا بودند حالایش از ده یکت ازین درد
منینسانند این چیزها را بناید از نظر محو کرد خلاصه رشته مطلب دراز است برویم بهر
مسافرت نامه زمانیکه در مصر بودیم شبی قونول خبرال سود که بسیار با مدرک و کمال اند
با من شام خوردند بعد از شام صحبتهای کوتا کن شد از وضع تقریر ایشان خیلی میل کردم
فردوی را به منم اگر جنوب فرنگت درین عصر مطمح توجه عموم خلق بود و صوب پولتیکه حالیه
بود و زوی که ملکی است از حیثیت جغرافیه بی مثل و مانند شفع نمون ایالاتی تصور شود
برای مسافرتین فرنگت رای قونول خبرال این است که پنج ششم مالیات خمس جمعیت است

آن ملک متعلق بود است اگر سلطان چشم از زوی پوشد فایده ملکیش بیشتر خواهد بود
 اما گفت سلطان که صاحب دودیمیم است میخواهد یکی را از دست بدوینخواهد مرد و را
 مالک و متصرف باشد اهل سود بسیار دولت پرور و حق شناسند و اهل نزوی بی
 انتظام طلب سلطنت جمهور را می قنصل اینست که نزوی را باید ترغیب کند از سود
 مجری شود نه اینکه از سوا شدن مالعت نماید این نه فقط برای اینست که جلوی این آرزو
 با اینستوان با منیت و آرایش گرفت بلکه برای اینست که در تمام قواعد مفید ملک
 سود که متولش بیشتر است تشجی پیدا خواهد شد و چون ملکستین مزبورین قرض ملی ندارند
 درین مجری هیچ وجه صعوبتی دست نخواهد داد و مناسب این است نوری را اجازت
 بدهند که امتحان آنچه آرزوی وی است بجز بکند من جواب دادم دولت جمهور
 برای ملکی که بکلی بی بضاعتت جنسی خرج لازم دارد زیرا که فرانسه با وجود ملکست بسیار
 و کفایت بشمار روز بروز روز و نروال و انهدام است خلاصه صحبت خیلی طول کشید آخر
 الامر گفتم که اگر معرفی پیدا کنم و متیقن بشویم بفهمیم که دل خرجی و تذیر نه فقط اسباب سختی
 ایام آتی ملت است بلکه مورد زوال سلطنت است مثلاً که ام کیت از سلاطین جرأت
 میکند بر او زینت شاهی تنگن شوند اگر جمهور از مخارج تطایات نکاهای ادای بعضی از قروض را
 نگیرد ملک مصر بظرف خیلی بصیرت بخش آمد چه حتی در هندوستانم اینقدر ابله و قدیمه مختلفه و با
 شکوه یافت نمیشود بر همه شخص و معین است که از آمد و شد ملل غریبه مصر نقصان نیاد و او
 آمده چرا که ضررش بیش از منفعتش است رعایای مصر جنسی قانع و سر برانند و ایالتش
 بسیار کم و طلبایش فقط تحصیل تواریخ داخلی کنند حال ششصد سال است بهمان حالت

باقی است خط عایقی که مانع ترقی و بهبودی مصر است همین است و اتفاقاً آن غرور و غوغا
 چه طور از هم پاشید این تغییرات و تبدیلات باید در تاریخ عالم درج شوند چه لازمه کمال ناخفت
 چنانچه دخت از شک شدن ناگزیر است یا در ضل حسد آن برکن از بحر محنت این تغییرات
 بهم ناگزیر است و تاریخ درج شود اگر زوال این ملک را تقدیری یا ضروری فرض کنید
 باز خالی از تاتف نیست در سواحل رود نیل اراضی بسیار خوب و حاصل خیز است دست علم
 عربین هنوز این رود نیل نرسیده هزار سال است متصل از غلانی بنعیده خاک و گل حاصل
 خیز بر کفر نکستان میبرد مصر هیچ ندارد و جگر گشت ملتی زارع و وضع حراثت نسبت به قربات
 و بطنهای جدید خیلی خراب است و بلا خطه قروض عظیمی که بخارجه میروند ممکن نیست در این
 ماه نوزدهم حالت ملت رو به صلاحیت و برستگاری باشد خلاصه سر رشته دراز است
 و وقت چهارشنبه ششم تنک

ساعت نه و نیم پس از صرف چای نواب ابراهیم پاشا برای مشایعت آمده بودند
 در کاری ایشان شسته رفیقیم لطف دریا شاهرگ سکنه را بسیار خوش نما و خوش ترکیب
 ساخته اند تمام خیابانها از اجاز سیاه است همه را مربع و مستطع تراشیده و پهلوی یکدیگر
 نصب کرده اند طرفین خیابان که پیاده رواست از سنگهای مربع مفید فرش شده
 تمام عمارات چهار پنج درجه و باشکوه است دکا کین خیلی معتبر دارد و همه جازمیان
 خیابانهای متفاکند شتیم درین راه از میان میدانی گذشتیم که وسط آن مجتبه محمد
 علی پاشا را سواره از چدن ریخته نصب کرده اند مسجد محمد علی در مصر که ستونهای
 متعدد و مرمر دارد بالای تپه ساخته شده و مشرف بشهر است از بناهای ولایت بالایی

مسجد اهرام از پانزده میله پیداست خلاصه یک ربع ساعت راه بود تا دریا است
 ده ربع کم داخل کشتی شدیم موسوم به بکیره این بحر موسوم است به مدیترانه اگرچه کشتی
 کوچکست و درش بیش از هزار و سیصد تن غنیت آمار روی هم رفته ظریف است
 اطافهای این کشتی وسیع تر از حجرات جهانیت که از مبدئی آدمی قریب صد نفر غنی
 و فقیر ساکن در این کشتی بعضی به انطاکیه و برخی باسلامبول میرود ساعت یازده غذا
 صرف شد می گفتند غذائی که در این کشتی میدهند بسیار بد است ولی بکس خلد
 ماکول و پاکیزه بود در یانا عصر صاف و آرام بود بعد قدری متلاطم شد تا ناهان چندان
 که باعث اذیت باشد شب در عرشه رفته در اطاق مخصوصی که با اصطلاح راحت
 گاه است خوابیدم روز پنجشنبه دهم هوا خنک بود
 صبح بیدار شده دیدم تلاطم دریا چنین تاثیر شده بحدیکه بخیره بار بسته بودند مبادا
 آب داخل حجرات شود حالت بعضی از مسافرین برسم خورد باد مخالف هم میوزد
 باین حال از دیروز دو ساعت نظیر مانده تا امروز ساعت ده دویست و چهل میل
 مسافت طی کرد از اسکندریه تا انطاکیه پانصد و بیست و بیست و یک ساعت
 ظهر مانده بقاعده باید با انطاکیه برسیم هوا خنک و پاکیزه است از وضع الی سته
 ساعت بعد از ظهر در اطاق کاپیتان که ارفع از سایر حجرات است ماندم زیرا که اینجا هم
 حرکت کمتر بود و هم هوا خنک تر نام کاپیتان تسکو است بسیار آدم باهوش
 وزیر کی بنظر آمد میگفت سالهای ستادی با کشتی شراعی با غلبه مالک روی زمین از
 قیل بندوستان و چین و سواحل سینک دیتا و غیره رفته ام شب هوا خنک و صاف

روشن بود در غروب شستی بتر انداختند با سنجایم بسیار خوش گذشت

روز جمعه یازدهم شهر رمضان المبارک

صبح بپار زود از خواب برخاسته دیدم دریا مثل کف دست صاف و نیم
خاک مفرج میوزید جبال یونان از دور پیدا بود شب از پهلوی تپه چهار جزیره
کوچک که متعلق یونان اند گذشتیم ساعت بیست و نیم صبح از پهلوی جزیره سنت
جرج که در طرف چپ واقع است گذشتیم دست راست مبت و پنج میلی انطاکیه
جزیره لادر بود واقع است معادن طلا و نقره و سرب در این جزیره زیاد یافت
میشود و از دور نیز جزایر دیگر بنظر آمدند برخی آباد و بعضی خراب ساعت نه یکت جماعه
شرعی بزرگ از پهلوی ما گذشت جنسیل تدریفات یک ساعت بظهر مانده وارد اسکله
پرس شدیم کشتی لشکر انداخت عمق اینجا خیلی است پیوسته در این لشکرگاه سه چهار
کشتی جنگی و تجارتی خارجه هستند از این بندر تا انطاکیه شش میل است که هم کالسکه
سوار میرود و هم اسبی من و همراهان سوار کالسکه همی شده راندم قریب یک ساعت
طول کشید تا بشهر رسیدیم هوا گرم و هوا پراز گرد و خاک بود و بعضی ورود رفتیم همانجا نه
موسوم به انگلیتر که مشرف بمیدانی با صفا و عمارت دولتیست آباب این همانجا
از قبیل میز و کرسی و نیمکت و دیوار کوب و چهل چراغ و ساعت و کلدان
و غیره تمیز و پاکیزه است فرش تمام اطراف قالیچه ایرانی است پیشی
همه جوانان آراسته و پاکیزه اند خدا هم خوب و ماکول است کیلاس و آلبان
در پشت خوش مزه اینجا یافت میشود نوت فرنگی هم سرقد بود اما چندان طلاوت

نداشت طرف عصر حالت من جسم خورده نتوانستم از منزل بیرون بروم بیشتر فرون
 میرزا اسمعیل خان میرحاجب انداز علیخان و لیاقت علیخان سوار کالسکه شده فرستند برآ
 تا شای شمر اطراف شمر گردش مفصل کرده بودند گفتند بقبرستان می رفتیم که مال شمر
 سال قبل از حضرت مسیح است ۸۵۰ ساله مسیحی زمانیکه مستردانیال مندس جاده فیما بین
 پلاس و لاکنگر دو پیرس را درست میکرد این قبرستان کثوف شد بعضی از مجسمه های مرم
 را که درین قبرستان روی قبور بود محض خاطر راه شکستند و برخی بغرب کلنگ علیجات
 خورد شد بسیاری از مجسمه ها که درست بیرون آمده همه را بموزه نقل کرده علاوه بر صو
 های سنگی آلات و ادوات طلا و نقره از قبیل کار و دخنجر و نیزه و شمشیر و زینت زنا
 و غیره زیاد پیدا شد چند مثال هنوز در قبرستان باقی است می گفتند جهان بهارات
 و اتادی تراشیده اند که پوست بدن از زیر لباس پیدا است مجسمه کاوی بقدر
 کاو های قوی بیکل درشت دیده بودند که از دور بعینه مثل کاو زنده بنظری آمد در
 سوا بق ایام رسم یونانیان این بوده که بعد از وفات مجسمه شخص متوفی را یا مجسمه یکی
 از معبودین را از سنگ مرمر حجاری کرده بالای مقبره نصب میکردند از پهلوی
 معبد اگر تپس هم گذشته بودند فقط پانزده ستون باقی است طول هر ستون
 سی و شش پا است اگر دو نفر ستون را بغل بگیرند دستشان بیکدیگر نمیرسد همه از
 سنگ مرمر و ستونها شبیه بکلی است که در کوچه که انطاکیه دروازه آن بنا شده
 یافت میشود بسیار خوش نما و سنگ تراشیده اند معبد رب النوع را نیز دیده بودند
 بالای تپه بلندی بنا شده سیصد و نه سال قبل از ولادت حضرت مسیح این بنای

Acropolis

عالی را بنا کرده اند حال فی الجمله اثری بانی مانده زمانیکه رومیان یونان آمدند
 اهل یونان همه بت پرست بودند و میان متعصب آنچه مجتبه و تمثال بود شکسته و نهض
 کردند یک مجتبه درست پیدا نیکو دینی دست است یابی یابی با مختصر هر مجتبه یک عضو
 ناقص دارد من شب را **شنبه دوازدهم** با کالت بسر بردم
 صبح احوالم بحد التدریج بود بعد از نماز بعضی نوشته جات نوشته روانه حیدر آباد کردم
 بهر اخیلی گرم است چهار ساعت از ظهر گذشته سوار کالکه شده رفتم تماشای موزه بهر اهل
 همه بودند اول موزه آرکولی چیکال که در آن آلات خورد و کوچک را جای داده بودند
 رفتم داخل موزه که میباید طرفین دو مدرسه صنایع است از قبیل نقاشی و تجاری و نوبت
 کاری در هر یک سیصد متعلم بیست و هشت خلیفه است مقابل در پله کان مرمر بود
 هر پله تقریباً دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت از پله که بالا میروند ایوان بزرگی
 بود و ستون مرمر بسیار قطور طویل داشت از دست چپ رفته داخل اطاعتی
 شدیم که اطراف آن همه قفسه بود تمام اسبابها را در این قفسه باز آینه چیده اند
 در قفسه اول تا جای طلائع مثلث تا بسیار نازک دیده شد در قفسه دوم چهارده
 ستاره طلا بود که هر یک چهار پرده داشتند در وسط با یک منج برنجی این چهار
 پرده را بهم وصل کرده بودند بعضی مهره های بلور کوچک آبی رنگ شفاف نورانی
 داری دیده شد که در صحنه دیده شده بود و مجتبه زن برهنه بار تعلق و اوصاف
 خطوط سرخ رنگ بر بدنشان مرشم بود در قفسه پایله های طلا شبیه برسد دیده شد
 یک دسته داشتند که های صنی ظروف شکسته و درست بسیار بود و سرنیزه مغربی

دیده شد بطول پانزده اصبع دوششیر مفرغی و دو چاقوی طول مفرغی نیز بود
 و قتی که این ها را پیدا کردند یک تکه متقال که محکم و خوب نساجی شده بود یافتند
 از قرینه می گفتند متعلق به خلاف صهب است قرصهای طلایی مدور و درختی شبیه
 به اوراق اشجار که روی هم رفته هفتصد عدد می شد دیده شد همه فرو رفته و حج
 و متعوج بودند در چین کندن زمین ضرب کلنگ و بیل فرو برده یکی از قرصها که
 طولش تقریباً دو اصبع و نیم بود پس سوراخ و فرو رفته کی داشت از قرار
 منقول این زو زو را با مرده دفن میکردند ظروف گلی بی لعاب و استخوانان
 که می گفتند مال هزار و پانصد سال قبل است زیاد دیده شد چهار صند و قهقه مس
 زنگت زده دیده شد گفتند اینها پهلوی سر مرده پیدا شده که با بای زیاد هم
 بود و سنجاق طلای بلند که سر شان مجتمه کا و آه بود دیده شد در آن زمان
 این سنجاقها را بر برای نکا داشتند موصی میگردد حالا مثل همین سنجاقها بگردان
 میزنند یک زو زو دیگری بود شبیه بکل درشت سی و شش ورقه طلای بسیار نازک و
 بطور برکهای کل پهلوی یکدیگر جوش داده بودند آلات دیگری نیز بود شبیه باهی
 و شب پرک و آه که سرش مثل سر عقاب بود و شیر و جغد و شغال بسیار خوب
 ساخته بودند با وجود این کوچکی تمام اعضا را واضح درست کرده بودند خلاف چیزی
 بود که مجتمه دومرد و سه شیر شبیه شیرهای ایران روی آن کار گذاشته بودند یک نفر
 با تیر بطرف شیر حمله کرده بود شیر هم برای او کوس بسته بود و شیر دیگر دم
 علم کرده در گریز بودند معلوم میشود این را پس از جنگ با ایرانیان پیدا کرده اند

فرنگیان

چه این نوع تصویر در آثار یونانی دیده شد بعضی آلات دیگر سوراخ دار بود که گویا بالبه میدوشتند
 و مجسمه زن دیده شد هر یک در دست یکت فاخته داشتند شاخه نشسته شد مرالی از نقره بود
 شاخهای طلا داشت تقریباً بقدر یک خرگوشی از قرار قول بدر موزه این مرال و بسیاری
 از چیزهای دیگر مال نصد سال قبل از میلاد حضرت مسیح است اگر بخواهم بنویسم چه چیزهای
 عجیب و اشیاء غریب دیده شد یک کتاب پر شد و از این جا رفتم به اطاق دیگر که
 آلبانی نام داشت در آنجا سباب چند از میان آثار و خرابه های مصر پیدا کرده
 برای مملکت یونان بطور هدیه فرستاده همه را در این اطاق نصب داده اند مثل
 بر طرف کلی و مجسمه های آهنی و برنجی و چدنی مختلف الشکل و متفاوت الاوضاع مثل
 دار و بی شاخ دست بسته و دست باز بعضی بچه در بغل گرفته ایستاده و برخی نشسته و
 معدودی دراز کشیده بعضی از مجسمه ها صورت انسان و بدن حیوان داشتند
 و برخی بعکس بسیار پاکیزه و جاری کرده اند در این عصر کمان نمیکشم اینطور نازک کاریها
 بتوانند بکنند گشتف های کوچک و بزرگ از اجرام متلونه تراشیده مثل لاک است
 جا نذا ر بودند در یک قفسه زرو و مختلف خوش کار دیده شد از قبیل زنجیر و گردن بند
 و انگشتر و لوله دعا و سکه های نقره و طلا و غیره از اینجا رفتم با طاق دیگر که مشتمل بود
 بر مجسمه های کوچک مرمر و طینور و جانورهای کوچک در سوابق ایام در یونان بآن
 قسمی که خاک میس کردند نمونه اش را در این اطاق نصب داده اند از این قرار و لاجرم
 روی زمین طاق پنجم داده اند بالای آلات طلا و نقره در طرف راست و چپ
 اسباب حرب و پائین با طرف کلی یا مس اینست که هر مقبره را که می شکافتند

این اشیا پیدا میشد حججه بای چند دیده شد که اغلب پوسیده و خاک شده بودند اما
 و نه آنهایی عیب مانده بودند پس از تماشای این موزه ملتی که مثل است بر مجتمه های مردم
 و تائیل محرج جای افوس است کمتر مجتمه دیده شد که ثابت و بی نقص باشد اغلب بی بینی و
 بی دست و بی پا و بی چانه و بی چشم و بی سر بودند مجتمه رجال مکشوف و مجتمه نساء مستور
 بود یعنی قطیفه مانندی از سنمک تراشیده از کمر بپائین پوشیده بود اینقدر خوب
 حجاری کردند که آدم از دیدنشان سیر نشد از آنجا بیرون آمده رفتم تماشای پارلمنت
 که مختصر بود بیک تالار بزرگی داخل که نشو و نما درین داخل دو پله کان است سی و یک
 علام کردش که برای اشخاص خارج از اجزا هست خود اجزا در صحن تالار که به شکل
 دایره بود درجه بدرجه نشسته بودند قریب شصت نفر حضور داشتند یکی از چیز که مدعی بود
 این مجلس را مخفی طلب ساخته لطف میگرد و بنظر من صاحب تقریر بنام آن یکا عتی که آنجا
 ماندم متصل او حرف میزد ازین زبان جدید که حال در یونان مروج است چندان خطی
 نبردم گفت که در باب پنج لیان لیره بود که میخواهند از دولت فرانسه قرض کنند
 ستمی از آن را صرف راه آهن بکنند و هم ادای قرض سابق را از آن پول بکنند شب
 بعد از شام هوای متاع روشن بود رفتم به اگر ناپس بالای کوهی بنا کرده اند تماشا از
 شمع سنگهای عظیم مردم است اما کلی خراب شده فی الجمله آزاری باقی است از نقش و نگار
 در دو پوار شکسته آثار پیدا است صنادید عجم را طول مسجد نو در عرض پنجاه و اربعه
 پانزده قدم است اگر چهار نفر آدم دست بدست هم بپند بکنند است و نه مار باغ
 بگیرند و دشمنان هم نمیرند سی و شش ستون کتیبا باقی مانده بود از صحن مسجد تمام مسجد

پس از تماشای بسیار و اندوه بسیار مر اجبت بمنزل شد پیش از رفتن به اگر مجلس میر کرد
و نایب اول سفارت بهیسه نگلیس آمده اطلاع دادند که فردا دو ساعت بعد از ظهر
مقرر شده است خدمت عالی حضرت بهایون جورج شاه پادشاه یونان بر حرم
جناب سر بر اسرامبولت سفیر کبیر دولت انگلیس بهمان روز یکشنبه من و اردانظاکتیه
شدم بمبت لندن تشریف بردند نایب اول سفارت بجای جناب ایثان تام مو
راتا و رود میستر کار و شارژ دافر رسیدگی می کنند بسیار جوان آراسته و معقولی
هستند خیلی اظهار روز یکشنبه سینه دهم دوستی محبت کردند
ساعت ده بلاقات جناب میر ترکیو بی صدر اعظم یونان رفتم آنچه بنظر من رسید
از حیثیت ادراک و فهم قاعده دانی قابل این هستند که رئیس ادارات قهقهه فرنگستان
بنشیند شباهت تامی پیش بریارک دارند خیلی ستقیم الراهی و یکت روز و دست فعل
هستند میخواهند این پنج لیان قرض را زود گرفته تمام قروض یونان را یکجا و یک بکنند
می گفتند اگر یونان خود را از منازعات و مناظرات خارجه دور نگا دارد امیت
قولیت که آتیه ملک یونان ترقی بکند رشته صحبت با اینجا کشید که ملازمین قلمی از روی
چه قاعده انتخاب میشوند گفتند بی امتحان خدمت میدهند اگر چه خالی از نقص نیست
و پیوسته بعض غیبت و کنایه است اما روی هم رفته اسهل است از رسمی که باید بهنگاه
بدهند تا مصدر کاری بشوند محض این که داخل خدمت دولت شوند لازم است
از امتحان مائریکوشش تمام عیار بیرون آیند بعد بدون امتحان و درجه بالاتر خدمت
بآنها دادن مناسب تر نماید و دیگر آنکه وزیر کار آنها نیست که بیشتر کار بکنند

و رحمت بخشد و کوشش کند تا تمام امور دولت را بنفس نفیس صورت بدهد بلکه هر کس که کوشش
 کند که زودتر انتخاب شود او وزیر است و این نوع وزارت موقتی است بازش کمتر است
 از منصب صاحب منصبان زیرا دست مستقل اگر برای انتخاب شدن وزارت فقط
 مستلزم باشیم با امتحان دادن بی فایده است و هیچ حاصلی نمی بخشد جز آنکه علم آدم را
 دبی اعتبار کند خلاصه صحبت های شیرین در میان آمد بعد ایشان تشریف بردند فرم
 سرخسار دو ساعت از ظهر گذشته میسر کرد و منزل آمده حسب المقررتیم خدمت علیحضرت
 اقدس بهایون جوشیج میسر فرون میرزا علیعلی بیگ خان و میرزا اسمعیل خان همراه بودند
 همه لباس رسمی پوشیده بودیم و قیقه از کالاسکه پیاده شدیم و دو نفر نایب اجدان با کلاه
 رسمی دم در ایستاده بودند من و همراهان را هدایت کرده رفتیم به اطاق کوچکی بنشیند
 نه نشسته بودیم که خبر آوردند علیحضرت پادشاه شطرنج فتنیم اطاق ایشان تا وسط
 اطاق تشریف آوردند لباس رسمی پوشیده بودند و نشان بسینه نصب و دو بکرون
 آویخته بودند دست داده شستیم صحبت های مختلف در میان آمد بسبب اتغای وزارت
 مرا پرسیدند عرض کردم بواسطه نقابت مزاج بود زمان وزارت سرکار مرحوم
 ابوی را پرسیدند که چقدر طول کشید عرض کردم سی و دو سال و زمان وزارت میرزا
 سوال کردند عرض کردم چهار سال و نیم ازین قبیل سخنان زیاد شد فرمودند و رفتیم
 برای تماشای جویس و مبارکبادی این چنین سعید بلند تشریف میزد بعد برخاسته
 دست داده بیرون آمدیم با همراهان بنین دست داده اظهار رحمت فرموده عرض
 شدیم علیحضرت پادشاه بقدری حسن پسندیده و خلق برگزیده دارند که عامه رعایا و برابرا

شب و روز بدعا کوفی وجود یزدی و ایشان اشتغال دارند و بنوعی در قلوب خلق از وضع
و شریف و صغیر و کبریا ناث و ذکر و رنوخ پیدا کرده که هیچ سلطان خارجه امروز در یونان
بجز شخص ایشان نمیتواند بر مسند سلطنت قرار گیرد و علیحضرت سلطان که وارث تاج و تخت
بهمنده فقط رعیت حق شناسی و دوستخواهی دارد بلکه بالطبع میل و محبت خاصه نسبت
بپادشاهشان دارند و تئستیکه با علیحضرت پادشاه صحبت میداشتم در ضمن یک قطعه
عکس ایشان را خواش نمودم و عده فرمودند طرف عصر بفرستند سه ساعت از
ظلمه که نشسته ام تئوس حاجی بطروس سرتیب تو بچانه که هم نایب اجدان است دو
قطعه عکس بزرگ و یکی کوچک که با دست خط مبارک نامشان را زیر هر دو نوشته
بودند برای یادگار آوردن و قرار گرفته سرتیب مذکور پادشاه که نام خودشان و عکس
میوند و میفرستند مگر کسی که واقعا دوست و متحد باشند عکس مرا هم پادشاه خوان
بودند چون همراه مذاشتم و عده کردم از لندن بفرستم طرف مغرب باز سرتیب مذکور
از جانب پادشاه آمده خدا حافظ کردند و گفتند پادشاه فرموده اند هر خدتی دارید
رجوع نمایند اظهار تشکر کرده و کفتم عرض کنید چندان توقعی این جا نخواهم کرد اگر جمتی باشد
البته با علیحضرت ایشان عرض خواهد شد اگر از علم و بصیرت یونانیان بپوشیم خاک
یونان چندان حصه خوبی از عالم نبرده چه همه پرازشن و ریکت و اطراف ملک پرست
از تپه و دمن و فی الحقیقه جای تعجب است که چه طور چهار طایان لیره مالیات از ملک
جمع میشود بیشتر از آنکه یک شهاب و آفتاب خارجه جمع میشود و ملکت حیدر آباد که زراعت
و ملاحات و معدنیاتش بسیار است بالنسبه یونان از نه طایان جمعیت و چهار طایان لیره

جمع میکنم و در یونان چهار ملیان لیره از دولیان جمعیت جمع میشود یونان هم مثل مصر فرض
 ملی زیاد دارد و بیشتر بخارج مدیون است دولت یونان بیست ملیان لیره قرض کرد
 برای استیاع جازات جنگی و تدارک عسکر حاضر کاب اگر جازات فروخته شود و لشکر
 موقوف فقط عارضه که یونان دست میدهد از جلالت کاسته میشود شایسته یونانیان
 نیست ملاحظه نمایند که محافظت مملکت آنهاست بعسکر نظامی آنها نیست بلکه عزم خرم و دل
 معتبره است که آنها را از ظلم و تعدی دولت خارج محفوظ نماید خلاصه کائنات این است که شاه
 یونانی و موبو ماتش و تارنج یونان که عموماً در مدارس فرنگستان آموخته میشود سبب
 این شده است که ملل فرنگ پیوسته خیالشان مصروف یونان است و شاید هنوز
 نیز مردان توانا و زنان زیبا در ملک مزبور پیدا شود در هندوستان خیال باچندان
 متوجه یونان نیست فقط چیزی که بکار ما می آید در تارنج یونان حکایت جنگهای پی پی در
 پی است که سوابق ایام مکرر با بعضی از حکام غربی ایران روی میدهد و حکایت و
 شرح این جنگهای پرافسانه هنوز جزو کتب و تواریخ معتبر محسوب میشود با وجود تارنج
 پلنکیه جدید جنگ مرآتان نه بکار استقامت و پایداری حکومت یونان بخورد و
 مفید هیئت و آسایش فرنگستان است مذکور است که ده هزار لشکر یونانی صد هزار
 عسکر ایرانی را در مرآتان و تارنج بود کردند پس چرا حالا که یونان بیست هزار لشکر دارد و به
 اسلامبول پورشش نمیدارد از آنجا نیکه در تمام مدارس فرنگ تواریخ و کتب یونان خیلی
 اهمیت پیدا کرده بدون شک یونان را از وضع حالیکه دارد بخوبی کج انداخته
 انبر از این انیکه دیرین دارد بایان سیاست فرنگستان نوعی قلوبشان بسکلی باین

کتاب پیدا کرده پیش از حین حاج است و آزادی و حریت یونانیان را بیشتر از آنچه
نصود و نمایند اگر جوانان انگلیس کمتر متوجه این کتاب بشوند برای حکومتان باتری حاصل
نیشود بلکه برای یونان بهتر است خلاصه برویم سرد روزنامه یومیه

روز دوشنبه چهاردهم

تا نماز تازه رخ نمود بعد از ظهر جناب ترکیونی صدر اعظم باز دید تشریف آوردند چون غیر پیش
آورده بودند من لباسم را کنده بودم نخواستم تا لباس می پوشم ایشان محلل شوند لهذا نماشانرا
کنارده معاودت فرمودند شب من و همراهان در یک حمامخانه که ده مسیلی شهر است همان
میشتر که نایب اول سفارت بودیم اول بنا بود با راه آهن برویم چون گفتند با کالسکه ای
پیش از یک ساعت و ربع راه نیست انشب آن دانستم با کالسکه اسبسی بروم که هم کردش
شده باشد و هم بتأمل تماشای در و دشت را بکنم ساعت سوار شده را ندیم دو ساعت
درست طول کشید تا رسیدیم به حمامخانه اینجا قصبه البیت موسوم به کفیساکه چندی قبل
دولت جبر من آنرا متصرف شده مدرسه و غیره بنا کرده بدین واسطه اهل قصبه تمام زبان
چرمن میدانند که هشت سال قبل در سفارت خانه انگلیس در طهران نایب اول بود شازرد
افر سفارت یونان شده دیر و باز و جاشش وارد شده بودند آنجا هم نیز فرموده بودند
بودند در صبح و روزه با ایشان معرفی شده میسر فرقیتم بعد از شام در اطاق بزرگی که وسط
باغ بود فرقیتم سیکار یکیم چند نفر از اهل شهر هم اینجا برای شام آمده بودند صاحب حمامخانه گفت
پیانو زود مردان و زنان یونانی قضیه بدخیلی خوش گذشت تا نصف شب آنجا بودیم بعد
بوقوف گاه راه آهن رفته با کالسکه بخار شهر مراجعت کردیم و کالسکه های ایسی را خالی

جناب شیردو
تن با کارو

بشهر روانه نمودیم بستر فرون و طفل علی بیگ خان و میرحسب اندر علی خان در همانجا ماندند که صبح
 بروند بر آنان یعنی با آنجا نیکه بیگ قول ده هزار نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را معده و کم کردند و بقول
 چهار صد نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را نابود کردند البته خالی از اغراق نیست خلاصه امروز
 و فتنه از انظار که بطرف کفیا می آمدیم جمعیت کمشیری دیده شد جو قهوه در کاری داشتند
 اطراف خود کل دیکه فراوان گذاشته نغمه کنان و کف زنان از دبی که خارج شدند
 و سیرگاه است بر می گشتند بعد از پرسیدن معلوم شد امر دوعید ترنیه بود و اهل
 شهر عید روز سه شنبه با نردیم گرفته بودند

و شب چون دیر بر گشتیم و کسالت راه هم کج کرده بود و قدری دیر از خواب بیدار شدیم
 پس از آنرا بر جناب ترکیبونی صدر اعظم عکس خویش را بذریعه میسترید ریست که یکی از اجزای
 پادشاهی است برای من فرستاده خواش بیک قطعه عکس مرا کرده بودند چون همراه مذکور
 و عده کردم از آمدن بفرستم بعد از ظهر همراه با نیکه بر آنان رفته بودند خسته و کوفته و گرد و آلود
 مراجعت کردند گفتند پنجاه ساعت رتیم و پنجاه ساعت بر گشتیم بجز کرد و غبار هیچ چیز دیگر ندیدیم
 آن تهی های خاک که مثل است بر اجساد یونانیان که در این جا معده شده اند و شب
 قبل در فالگیر که دهی است نزدیک بندیریس شام خوردیم هوای تنگ خوبی داشت
 و چون فردا انشاء الله بطرف اسلامبول عازم می شوم خبر کردم شام در همانجا خانه فالگیر
 نماند جمعی هم موجود بودند از قبیل میستر با کار دشارد و افرو میستر و نایب اول
 سفارت و غیره ساعت هفت موعودین منسل من آمده با اتفاق ایشان بطرف
 فالگیر اندیم گفتیم بنده و آغروقی را فردا از شهر بخاطر مستقیم میزدیم از شبکی بود و بیا

خوش گذشت اتفاقاً در همانخانه دیگر نزدیک همانخانه مجلس سازند و از بود بعد از شام
با همانان و همراهان آنجا فرستیم شخصی کاچه میزد و دیگری پایا و خیلی باهنک و خوش مقام
زدند بعد از شام همانان وداع کرده رفتند بخیم رفتم بالا خانه که مشرف بدریا است غلامی
روزی چهارشنبه شام در دهم شهر رمضان

ناظر چون ایام گذشته گذشت چند دقیقه از ظهر گذشته میسر با کار روز و جواسش
برای وداع آمدند هفتار با هم صرف شد بعد از نهار قدری صحبت کرده ایشان رفتند
منم خوابیدم ساعت پنج سوار کالسکه شده بطرف بند بیرس روانه شدیم انظار کیه شربت
مطبو الاندازه کوچه ای وسیع بهیچ خوب و همانخانه های پاکبسنه دارد اما بواسطه قلت
آب تمام معابر و گذرگاه با پر از گرد و خاک است کالسکه های دوا سبه و غرابه های
دودی و اسبی زیاد یافت میشود زنان زیبا روی و خوش اندام و مردان قناسب
اخلفه اند من حیث المجموع مینی های درشت و حج های کلفت دارند جانب خیلی کم میانه
یافت میشود اغلب قهوه خانها و تمام خیابانها با چراغ کار روشن میشوند روز و درین
فصل که تابستان است هوا بش گرم است شبها خیلی ناز و ابل ملک تیز هوشت
و چالاکند اما خالی از خدعه و مکر نیستند این همانخانه که ما بنسندل کرده بودیم خوب
آما سفر میکنیم فصل تابستان می آیند بهتر است در دو میلی شهر در فالیر که هوا خنک
خوبی دارد و منزل کنند هوای انظار کیه بقدری برای ماکه بکرهای هندوستان عادت
داریم گرم بود که مافوق آن مقصود نبود خلاصه ساعت پنج و ربع وارد بند شده رفتم
بکشتی اطرش سمس در ویش است ساعتی نیم میل و نیم الی ده میل حرکت میکند خیلی

پاکیزه و نفیس است تمام نیم گشت و تحت خوابا از محل فرزند است ساعت شش و ربع
 راه افتاد و دریا قدری متلاطم بود و باد مخالف سینه میوزید تا چندان صدمه نمیزد ساعت
 هشت ششم خوابیدیم هوا خنک بود اما همراهان می گفتند از ترس اینکه باد آب
 داخل حجرات بشود و پخته های طاق آنها را بپزد بودند باین جهت کرم بود تمام شب هوا برود

روز پنجم شنبه هفدهم

امروز هوا بسیار خنک و تمام روز ابر بود و ساعت قبل از ظهر چند دقیقه باران آمد
 بعد استادنیم ساعت بعد شروع بباریدن نمود همین طور تا شامگاه میبارید و کاهی
 می ایستاد ساعت شش و ربع وارد تنگه وارد داخل شدیم اسم این تنگه از شهر وارد داخل
 مشق است که در ابتدای این تنگه واقع و بسیار خوش منظر است شهر در داخل قریب
 ده هزار نفر جمعیت دارد و دو هزار مسلمان و هشت هزار نفر ملل متفرقه شب خنک

بود رحمت روز جمعه ششم هجدهم خوابیدیم

صبح بسیار سرد بود درجه میزان الهوا در طاق شصت و شش و پروان شصت درجه بود
 مسافری هم لباس کلفت پوشیدند و ساعت ظهر مانده سواد شهر اسلامبول ازدو
 پیداشد نیم ساعت بعد داخل بسفور شدیم نیم ساعت متجاوز گشتی در میان بسفور میرفت
 تا رسیدیم بلنکر که طرفین بسفور ملو بود از عمارات خوش منظر و ابنیه با صفا و ساجد
 حالیه میخواهم بگویم هیچ جایی در دنیا این منظر نیکوی بسفور را ندارد یک ساعت ظهر مانده
 کشتی بلنکر که رسید و لنگر انداخت من و همراهان پیاده شده داخل قایق دودی شده
 بطرف اسکله رانیم از بندر تو بخانه داخل شده و قییم پراهنار را در همانخانه موسوم بتبل

و آنکس که صرف کردیم شهر اسلامبول دو خطه است یکی قدیم که اهل ملک استقبال میکنند
و دیگری جدید که پراینا منتهی تمام شهر و محال اسلامبول رودی کوه و تپه واقع شده
زمین کوچه با باشکوهی قلبیه مفروش است یکت که چه منوی دیده نشد یا سراسیمه است
یا سربالا هوای شهر گرم بود سه ساعت از ظهر رفته رفته هوای دره که یکی از محال اسلامبول
و باکشی و رودی دو ساعت راه است در میان تخته موسوم ببل و یعنی خوش منظر
فرو آمد هوای لطیف شکلی دارد تمام عمارات اینجا مشرف بدریا و خیلی باروج اند سفارتخانه
های خارجه در امتداد بسفود نیز هست که فضل تابستان از شهر اینجا سیاق می آید

روز شنبه نوزدهم شهر رمضان

تا بعد از ظهر تازه که قابل مذاکره باشد رنج ننمود سه ساعت از ظهر گذشته رفته رفته بدین
کرد و منور که یکی از اعیان انگلیس و برای تعمیر آب و هوا اینجا آمده پس از قدری صحبت
رفته بدین جناب سر ویلیام ویت وزیر مختار و ولایت انگلیس مقیم اسلامبول آدم
بافیه معمری اند خیل با کفایت و درایت صحبت های متفرقه زیاد در میان آمد از اینجا بانقا
ایشان فرستیم بدین جناب قحطت نصاب حاجی میرزا حسن خان معین الملک و وزیر
دولت حلیه ایران همذب و خلیق و ادیب بنظر آمدند با ایشان نیز صحبت های مختلفه زیاد شده
با اتفاق فرستیم بدین نواب حلیم پاشا که یکی از اعیان معتبر اسلامبول و پسر عم خود
مصر اند مراجعت از اینجا رفته منزل جناب منیر پاشای شیر الملک منزل نبودند کاغذ
نام خود را گذارده رفته بدین جناب سر برتری ولف قائم مقام دولت فنیه انگلیس که
برای تصفیه گفتگوی مصر با اسلامبول آمده اند از اینجا منزل مراجعت شد میرزا اسمعیل خان

الهمار تاسف کرد که چرا بیرون رفته و حاضر نبود همراه من بیاید خدمت جناب معین الملک
زیرا که با پدرش صفایا شای می گفت دوست است لهذا ساعت نه شب رفتم صبحی
جناب معین الملک نوشته توسط خودشان روانه کردم از قرار یک می گفت جناب معین الملک
از ملاقات من خورسند بودند خلاصه ساعت دوازده که نصف شب باشد خواهیم

روز شنبه بیستم

جناب معین الملک امروز بعد از ظهر و صبح کرده بودند ملاقات تشریف پیاورند و دو
ساعت از ظهر گذشته هوا مغشوش شد باد تنیدی وزیدن گرفته باران هم آمده خیلی
سرد شد در ساعت مهبود منظر بودم که تلکرافتی از جانب ایشان آمدنی بر اینکه هوا می متقلب
دریا مانع است از آمدن و قرار بر روز دیگر مقرر شد ساعت چهار و نیم جناب سر ویلیام
ویت بیازید تشریف آوردند قدری با ایشان صحبت شد چون ساعت پنج برای حضرت
چای در منزل برد و منور موعود بودیم تمام همراهان را برداشته آنجا رفتیم جناب
سر ویلیام ویت نیز آنجا تشریف آوردند پس از صرف چای و چغتهای مختلفه بمنزل
معاودت شد امشب جمعی موعود بودند ولی یخز لرزد منور کسی نیامد بعضی بواسطه اساور
اتفاقیه و برخی بواسطه انقلاب دریا تلکرافتا و کثبات معذرت خواسته بودند منم چون
شب قتل بود قبل از آنکه دعوت بکنیم تلفت نشده بودم از خدا خواستم و امشب را
تسکین کننده بخواندن بعضی ادعیه جات شب را صبح کردم

روز دوشنبه بیست و یکم

از صبح هوا سخت باریدن گرفت و تا شام نه ایستاد چون امروز روز قتل حضرت امیرالمؤمنین

علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام است و دست پیر امری نتوان زد و در منزل
مانده مشغول امور معموله و فراغ لازم که متعلق به امام قتل است شدم
روز دوشنبه طسبت و دوم

نواب جلیلم پاشا باز دید تشریف آوردند چون حالم خوش نبود خوابیده بودم ایشان
قدری نشسته سیکاری کشیده با همراهمان صحبتی کردند تشریف بردند
روز سه شنبه طسبت و سوم

امروز تلکرافنی از جانب سردالفر داندین مترجم و نایب اول سفارت انگلیس رسید که سه
ساعت از ظهر رفته با اتفاق ایشان قرار شده برویم ملاقات جناب جلالتاب کامل
پاشا صدر اعظم دولت بهتیه عثمانی بعد از صرف غذا سوار قایق دودی شده رفتم شهر
تمام همراهمان را فرستادم بمهناخانه میرزا اسمعیل خان و لیاقت علی خان را همراه داشته
رفتم بغارت خانه انگلیس که در پراواقع است از آنجا با اتفاق سردالفر داندین رفتم
به اسلامبول که شهر قدیم است قریب پنج میل مسافت داشت جناب صدر اعظم
در باب عالی که صدارتخانه است تشریف داشتند با ایشان صحبت کوناگون شد
از استیوال و جواب پتکیمه چنانچه با سایر دروز را در میان میآمد اینجا هیچ سخن در میان نیامد
پس از قدری صحبت برخاسته رفتم تا شای مسجد ایا صوفیه که واقعا یکی از ابنیه نفیسه
قدیمه است کنبه بسیار بزرگی دارد قطر شش صد و پانزده پا است شانزده درب
آهنی و شانزده ستون سنگ بکار چرخه که پشت ستون سنگ سیا و پیش ستون
سنگ شیم است و در این با مال معبدی بودند در زم زم موسوم به معبد آفتاب که تا نین

از مسجد مذکور باین جا حلق کردند و شمع بسیار طویل و قطور طرفین محراب بود هر یک اقل از پنج شش صبع و بطول دو ذراع میشد گفتند هر یک از این پنج پیل میوزد بالای محراب شاه نشینی بود که اطرافش حجر طلا بود گفتند اینجا جایی است که سلطان عصر نماز میخواند و مانوین از پائین اقدام می کنند در محن مسجد حوضی بود از سنگ مرمر اطراف حوض را شیرهای متعددی کار گذاشته بودند برای وضو ساختن و غیره در حوض حجر بلبل بود که مانع باشد از اینکه مردم دست در میان حوض بپوشند چوب ارمنه طویلی در اطراف کعبه بود ولی بطوریکه بایستی این بنای عالی را از نو تاز بهنگام بازسازی نمود این مسجد را گشتائیک دوم در سال ۱۰۳۶ هجری بنام احمد صوفی یعنی عقل مقدس ساخت در سال ۱۰۳۲ هجری جغتای یونانی این جارا بعد کردیک تخت سنگ مرمر سحر جی اینجا بود گفتند این کهواره حضرت میح است شبهای رمضان قنادیل که اکب متشیل در این مسجد بقدری میفرزند که تالی روز روشن میشود علاوه بر این مسجد شانزده مسجد بزرگ معتبر دیگر و صد و پنجاه مسجد متوسط و دو بیت مسجد کوچک در اسلامبول است که همه صاحب مناره و گنبد اند بعد از مسجد ایا صوفیه مسجد احمدیه از همه بزرگتر است احمد پاشا در ۱۰۲۷ هجری بنا کرد و شش مناره و گنبد بسیار بزرگی دارد که روی چهار ستون کعبه را زده اند هر مسجد مناره بلند و حوض مرمر پاکیزه و صحنی باندۀ خود دارد فی الواقع این اماکن متبرکه شهر اسلامبول که بالطبع شک و خوش نظر است باشکوه و بارونی تر کرده اند عروس مجلس با خود همیشه دل میبرد علی الخصوص که پیرایه پزوستند خلاصه بعد از تماشای بسیار برگشته به جماعتی رفیق از آنجا سایه برامان را برداشته منزل معاودت شد از طرف

عصر خباب معین الملک باز دید تشریف آورده بودند من نیز آن گاه نزد ایشان را گذاردم
مراجعت روز چهارشنبه بیت و چهارم کرده بودند

امروز جنابان سرهنگری و دلف و سمرالفره و اندیس و لرود و بنورجهار و سوغو و من بودند
بعد از نماز با ایشان از هر تبیل صحبت های مختلفه در میان آمد بسیار خوش گذشت از دیر
کلیم بدت در گرفته نمیدانم سبب چیست گفتم بکفر طبیب حاذق بطلبند چون از
مقتل بواسطه درد کلویرون رفتم تازه که قابل تحریر باشد رخ نمود

روز پنجشنبه بیت و پنجم

بعد از نماز بطور کردش در قایق دودی مخصوص نشسته رفتم اسلامبول همراهان همه بودند
در حقیقت اگر شخص هر روز از این جا با اسلامبول برود و برگردد خسته نمیشود بلکه گردش مفصل
با صفائی است زیرا که کشتی تماش را از بچلوی عمارات و باغات و تلال و شجر سبز
با روح میگذرد و چنانچه اکثر ملازمین دولتی و تجاری اهل سیف و قلم در استراحت و
سکونت دارند هر روز با کشتی های دودی تجاری که متصل در آمد و شدند به شهر رفته
شام مراجعت می کنند طرفین بغور دو ساحل است یکی رودلی حصار نام دیگر آناطولی
حصار چند جهاز برای ساحل بین و چند کتا حل و قهر رند برای حل عموم خلق مراجعت
از اسلامبول رفتم بدین نواب عالیة نازلی خانم که بطور بیلاق با اسلامبول تشریف آفریده
اند جای وسیع کار آنجا صرف شد من در معاودت کردم

روز جمعه بیت ششم

اعتقاد آل عثمان این است که شب که شنب و هفتم این شب قدر است تمام شهر

و محلات را چرخان می کنند و جشنی تمام می گیرند گفته کشتی حاضر گردند برویم شهر تا شام
 کنیم لرودینور زوجه و دخترش نیز همراه آمدند و بین راه رفتم خانه جناب علمی پاشا نوّه
 نواد پاشای صدر اعظم مرحوم چای آنجا صرف شد لرودینور از این جا منزل مراجعت کرد
 زوجه و دخترش با من آمدند شام را در دهانه هتل و انگلتره صرف نموده بعد از شام
 رفتم مسجد ایاضوفیه قریب ده هزار نفر جمعیت بنماز جاعت مشغول بودند رفتم بالا خانه قدر
 نشستم بالای کسبند مسجد را چراغ نوشته بودند قیل شفاعت یا محمد روی کسبند مسجد
 دیگر الاعمال بالقیات در کسبند دیگر لیل القدر همین قسم آیات روی کسبند مسجدی با
 چراغ مزین کرده بودند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک و وضع و شریف غنی
 و فقیر مسلمان و فرنگی بودی و ارمنی سوار و پیاده در کوچه و برزن و مسجد و بازار پر
 بودند خیلی تماشا داشت نصف شب بمنزل مراجعت کرده خوابیدم

روز شنبه مثبت و بهفتم

چون دیشب دیر بودیون در ده رفتم و همین همان خانه اسلامبول خوابیدم قبل از
 نماز بعضی امور لازم مشغول شدم طرف عصر از اسلامبول حرکت کرده رفتم بیون دو
 برای تنبیه لباس چونکه اشب خانه جناب فحامت نصاب سرد و پیام بیت
 سفیر کبیر دولت انگلیس همان هستم وقتی که خواستم بقایق بنشینم جناب سرنبری لوف
 را ملاقات کردم ایشان با من بجهت ای کردند تا طراپیه که من ندل ایشان آنجا است
 در این جا جناب مغری البیه پیاده شدند و من رفتم بیون دره لباس رسمی پوشیده
 رفتم تمام سفرای خارجی یعنی سفیر کبیر دولت علیه ایران و فرانسه و یونان و اسکندریه

نیز موعود بود و ند سفیر دولت منسه بواسطه علالت مزاج علیحضرت امیرالطواریک
نیامده بود و ند سفیر ایران تمثال بی مثال علیحضرت اقدس پادشاه ایران را که مکمل
بالماس بود بینه زده بود و ند بسیار خوب تمثالی بود خلاصه شام خوبی صرف شده
بمنزل روز یکشنبه شب هشتم معاودت شد

امروز هم هوا بر شده قدری بارید و ایستاد بعد از ظهر هوا صاف و خنک شد سه
ساعت از ظهر گذشته رفتم بمنزل جناب سردیلم ویت خودشان بواسطه کسالت
مزاج خوابیده بودند بازوجه و صبیحه ایشان صحبت مفصلی بعد برگشته رفتم بمنزل لرود
امروز عصر آنجا بجای موعود بودیم جمعی دیگر هم از قبیل جناب معین الملک و سفیر یونان
و غیره بودند دختر لرود و نور قدری کمانچه نواخته مستمعین را خطی وافر دست دادند
غروب آمد من منزل شب را چون لیالی گذشته بسر بردم
روز دوشنبه شب و نهم

امروز هم هوا مثل دیروز عصر صاف بود چون مزاج هم هنوز بطوریکه باید و شاید لیتم
نیافته طیب آمده نسوخته دوائی داد و گفتم بروند شهر بیاورند اسب سفرای خارج بمنزل
من همانند حقیقت این ضیافت و لیمه شکر گذاری خداوند تبارک و تعالی است
که عمری عنایت نمود و جشن نیاچشم سال سلطنت علیحضرت قدر قدرت ملکه معظمه
پادشاه انگلستان و قصر هندوستان را دیده منیت نایم و باتمام دولت
خواهان این سلطنت غنی مبارکبادی بکجه الله همه باین فیض علیا و نعمت کبری رسیدیم
ساعت شش شب زوج و صبیحه جناب سردیلم ویت آمدند و از جانب

سر و پیام ویت عذر خواهی کردند که بواسطه بعضی امور ملازمه نتوانستند بیایند بعد ساری
 یکی بعد دیگری از قبیل سفیر کبیر دولت علیه ایران و غیر یونان بازوجه شان و غیر امکا
 و زوجه شان و میترفن و سر افراد آندلس و لرد و نور و غیره تشریف آوردند بعد از
 شام من خطبه بنام علیحضرت اقدس ملکه معظمه و امته ملکها و شوکتها خواندند بلامتی وجود
 مبارک علیحضرت ایشان و تبرکات پچاهیم سال سلطنت همه آشامیدند بعد میترفن نایب
 و معتمد اول سفارت بنیه انگلیس نطق غرائی کردند بنی خود و التوا خواهی حضرت اقدس علی حضور
 پر نور نظام الملک آصف جاه مظلله العالی و تمجید از خدمات و الذی عوم و خود من
 و بسلامتی حضرت اعلی حضور پر نور مظلله العالی نوشیده از سر میز برخاستند
 و رفتند بالا خانه پس از دو سه دقیقه تا تل پائین آمده در صحن همانخانه رقص محقری کرد مجلس
 برخاسته شد بگردانند نهایت خوش گذشت پس از تشریف بردن ایشان منم
 بخواب گاه روز سه شنبه سلخ رفته خوابیدم

تا عصر از منزل بیرون رفتم قبل از ظهر میتر وکیل معتمد وزارت اعظم از جانب جناب
 جلالتاب کامل پاشای صدر اعظم آمده عذر خواهی کردند که جناب معظم له بواسطه بعد نماز
 و عیالات مزاج نتوانستند خود شان بیایند با معززی الیه تدری صحبت شد سر نماز رفتم
 بعد از نماز چند دقیقه حیرت زدم طرف عصر با اتفاق تام بهرامن قیسم اسلامبول
 چونکه فردا عید نظر است و این جا این عید را خیلی خوب می گیرند و اعظم و اهل اعیان
 میدانند شب را در همان همانخانه که همیشه میسر رفتم بسر بردم
 روز چهارشنبه قره شهر شوال

صبح که از خواب برخاستم حسب الرسم همراهان آمده ادای نذر کردند با فردا فرد
 آنها عید مبارکی شد و شب چون شب بیت و هفتم بلکه بهتر تمام شهر را آئین بته
 و چراغان کرده جهازات را با اعلام و بر قهای متلون اللون زینت کرده بودند علیحضرت
 اقدس سلطان رسم است نماز عید را در مسجدی که خودشان بنا کرده اند خوانده سر
 میرند عبارت دولتی بر بند سلطنت متکلم میوند بعد تمام عیب ان و اثرات و امری
 ملک نظامی و قلمی بجنور رفته دست علیحضرت ایشان را بوسیده بیرون میآیند
 و علیحضرت سلطان بغر خور حال هر یک نوازشات خسروانه مبذول میدادند کتی
 خیلی قابل تماشا است امروز هم سیندر چون سایر آیام بسر بردم شب بعد از شام
 رفتم باغ حاسه که تپه باش دنیا مندوز یکان میزدند جمعیت کثیری از زن و مرد جمع
 شده بودند آنجا قدری نشسته بستی خورده منسل معاودت شد

روز پنجم و دوم شهر شوال

امروز حاله چندان خوش نبود از منزل بیرون رفتم بعضی نوشته جات لازمه نوشته
 روانه هندوستان کردم هوای این جانبست به بیوک دره که ترس است پشه زیاد هم
 دارد چیزی که قابل تحریر باشد روی غذا مردم چون دیروز مشغول دید و بازدید
 هستند تمام اطفال البسه کوناگون و قمیسه بوقلمون پوشیده دهنه دهنه از این جا
 به آنجا میروند این جار رسم است تا سه روز این عید را میگیرند
 روز جمعه ششم

صبح که از خواب بیدار شدم بتوسط لرد و منور رفته از جانب سفارت به تکلیس رسید

که علیحضرت اقدس بهایون سلطان اعظم یکجا عت و نیم از نظر گذشته رامین کرده اند
 عمارت سلاطین خدمشان مشرف شوم قریب ظهر سراسر آفرود ساندین مبرجم و نایب اول
 سفارت نکلیس آمده با اتفاق ایشان فیتیم حضور وقتیکه نزد یک عمارت رسیدیم
 علیحضرت بهایون مسجد جمیدیه که سه سال قبل حکیم خودشان بنا شده برای نماز تشریف
 میبردند من نیز در بالاخانه که محاذی مسجد بود توقف کردم از نماز فارغ شدند ظهرهای
 جمعه بلا استثناء در همین مسجد بنماز تشریف میبردند و در چنین روزی تمام صاحبمنصبان
 بحری و بری بالباسهای رسمی در رکاب سعادت حاضر میشوند خلاصه طرفین راه سرباز با
 صف کشیده علیحضرت سلطان از میان آن در کالکه دو استیقه قریب مسجد تمام
 عسکر بصدای بلند سه دفعه بپوشیده موزیک سلام زدند دوم پله کان مسجد علیحضرت سلطان
 از در شکافرو وارد آمد داخل شدند بعضی از ارکان نیز درون مسجد فرستند صاحبمنصبان
 نظامی که اغلب آپلایت و نشان داشتند بیرون مسجد در کمال نظم و ترتیب ایستادند ازین
 جمیعت کثیر صد از احدی بیرون نمی آمد بعد از فراغت از نماز حسب معمول قشونی را که خلعه
 شهباز استند از بحری و بری سواره و پیاده سان دیدند در پی که قشون از جلوی گذشتند موزیکان
 به آهنگ خوشی می نواختند پس از سان پائین آمده در در شکاف دو استیقه نشسته خودشان را اندر
 بطرف عمارت افواج ترک خوش اندام و خوش لباس سواره نظام مثل لباس
 ترافهای روس بود در پهلایانی اسب های یک رنگ و یک اندازه داشت
 خلاصه همه مار و قیقه پس از تشریف بردن علیحضرت سلطان نایب اجدادی از
 جانب سنی ابجانب بهایونی آمده اطلاع داد که برویم فیتیم میرزا اسمعیل خان و لیاقت خان

همراه بودند و مردم به کان خواجه باشی که مرد مهمربوده بود جلو آمده تعارف کرده و حجت
 نمود عرض کرد که فلانکس حاضر است و فتنه داخل عمارت شدیم نیز پاشای شیر الملک
 ایستگت آقاسی باشی جلو آمده فرستیم با طاق مخصوص چند دقیقه تا مل کرده فرستیم
 بحضور مبارک اعلیحضرت سلطان لباس سیاه ساده در پیشیری بیکر و پالتوی بدوش
 انداخته بودند و قشیکه داخل شدیم ایستاده بودند و بعد نشستیم سیکارنی با دست مبارک
 مرحمت فرمودند صحبت های متفرق در میان آمدن عرض کردم چون در این ملک علم و
 به ترقی است استدعا دارم بعضی از مدارس را بنیم فرمودند بسیار خوب پس از
 کشیدن سیکار و صحبت های شیرین و آبدار که قریب یکساعت طول کشید مرخص شدم
 و ضمن صحبت فرمودند باید ملاقات ثانوی سینه بشود عرض کردم هر وقت بایشا
 ملوکانه با حضار این بنده صادر شود با جان و دل حاضر مخلصه تمام اطاعتنازین
 بود با سباب نفیسه از قبیل میز و کرسی و ساعت چل چراغ و دیوار کوب و کلدان
 و غیره پله کانه است و نه تنها همه از سنک مرمر بود فرش اطاعتنا کافالی لباس عجایب
 خلوت مانوت ساده سیاه بود و فتنه بیرون آمد اعلیحضرت سلطان ستمعل حتی
 پاشای نایب اجدوان را که مدیر جازات دولت عثمانی است مقرر فرمودند نزد من
 بماند برای هدایت تماشای عمارت و اماکن تبرکه و غیره چون امروز جائی نماند
 بروم گفتم فردا بیایند بیوک دره من از حضور سلطان که بیرون آمدن فرستیم
 همانخانه چای خورده بعد بلافاصله ششام بطرف بیوک دره برای تغیر لباس
 زیرا که امشب در خانه جناب سردیلم ویت مجلس باله برای تبریک جشن پنجاهم

سال سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه و امته شکوه داده میشود بعد از شام فرقه همراهان همه بودند تمام در دیوار را چراغان کرده آتش بازی رنگارنگی بالای تلی که مشرف به سفارت بود چیده بودند قریب شصت مقصد نفران زن و مرد مسلمان و فرنگی ترک و عجم غریب و بومی بالبنه نفیس و نشاءنهای مختلف خنده کنان و گفت و نمان در وجد و سماع استاده و نشسته متحرک و ساکن مشغول صحبت و عشرت بودند بسیار خوب مجلسی بود اهل مجلس یکدیگر تهنیت و مبارکباد می گفتند ساعت دوازده پیچ خبر کردند انواع اقسام استریه و اخذیه و فواکه و حلویات بر سرهای متعدد چیده بودند تا یک ساعت از نصف شب گذشته مجلس گرم بود بعد کم کم موعودین فرستادند منتهی منزل مرجهت کرده روز شنبه چهارم خوابیدم

امروز فراجم چندان سالم نبود انسب چنان دانستم منزل بمانم هوا خنک است اما میگویند شهر گرم است بعد از ظهر اشعیل حتی پاشا آمده بودند بر ویم بعضی جاها را تماشا کنیم چون عالم خوب نبود قرار بر وزد و شنبه که پس فردا باشد داده شد روز یکشنبه پنجم شهر شوال

کسالت دیروز تا ظهری بود از ظهر تا نظرف عالم بهتر شد شب را منتهی خواب میرزا محسن خان معین الملک سفیر کبیر دولت علیه ایران موعود دهم بعد از مغرب اگشتی آوردند فرقه خانه ایشان کنار غلیج موسوم به استینا در امتداد بنفوس قهست بسیار جای با معنائی است تمام سفرای خارجه باستثنای سفیر کبیر دولت علیه انگلیس که علیل بود حضور داشتند سفیر ایران خانه آراسته و اسبابی منتهی و پیرز

دارند بعد از صرف شام که واقعا بسیار خوب بود و مرکب بود از اغذیه فرنگی و ترک
و ایرانی بالاخانه رفته مشغول صحبت و تماشای پرده های روغنی و آبی که اغلبشان کار استادان
ماهر فرنگ بود شدیم نصف شب سوپه که عبارت از آش بره و حلوبات و میوه جا
حاضر کرده بودند قدری صرف شد مجلس به هم خورد و منزل آمده خوابیدم

روز دوشنبه ششم

دیروز از جانب علیحضرت سلطان حکمی نفاذ یافته بود که خزانه را که مخزن آلات جواهر است
قدیمه و غنیمه است باز نموده من بروم تماشا کنم و وساعت قبل از ظهر بقایق نشسته
راه افتادیم کرد و نمود و صبیحه شمسفر یونان بازوجه اش و همه همراهان من همراه بودند
از بهلولی عمارت دلمه باغچه گذشتیم آتیمیل حتی پاشا در اینجا منظر بودند باطلعی شده به خط
مستقیم رفتیم همانجا که در پر اواق است برای خسار پس از صرف غذا از میان کوچه
های هر از و سر بالا که طرفین دکانین مرغوب خوب داشت گذشتیم قریب نیم ساعت
طول کشید تا رسیدیم بخانه اینجا عمارتی بوده از عمارات دولتی موسوم بعرض اداسی حال
بواسطه استحکامی که دارد مخزن کرده اند داخل خانه که شدیم در وسط تخت طلایی
بود مکلل پیر آبدار و ز مرد و یوا قیبت بی شما گفتند تخت شاه آتیمیل سلطان ایر است
که در سال ۱۵۱۴ عیسوی دولت عثمانی بعد از آنکه ایرانی را مغلوب نمود این تخت را به تصرف
و آورده چهار باب و داشت پستی مر و اید و دوزی روی آن خساره بودند و نقشه ظروف
جواهر نشان و آلات داد و ات حرب و کمرزهای مضع و حقیقه های طلای جواهر نشان
و کلاه خود و قلعه ان و قوطیه ها و تنگهای متعدد و همه مضع و مکلل بجواهر زیاد دیده است

در یک طرف شمال سلطان عبدالعزیز خان را از چدن مجسم و پاکیزه ریخته بودند که
 های قدیم طلا و نقره و مس که همه در ظروف جداگانه پشت آینه های بلور حیده بودند
 زیاد دیده شد شمع های مرجان و لیشم و یاقوت و پارچه های زنار و دوزی ظروف چاک
 خوری مرصع و غیره در قفسه دیگر ریخته شده بود و در چندین ساعت وقت لازم دارد که
 شخص بتواند یک یک همه را ببیند طرف راست مدخل پله پیچور و میرود بالا خانه این جا
 مخزن نقاشی های صدف نشان و مرصع وزره و کلاه خود طلا و دوستانه مرصع و کلاه های
 چینی خیلی قدیم که هر یک بقدر خمره است شصت ساعت طلایی روی فیله از
 فولاد دیده شد گفتند در سال ۱۶۳۸ مسیحی از سلطان مراد بغدادی گرفته شده
 طرف دست چپ بالا خانه قفسه های متعدد بود که صورت سلاطین قدیم روم را
 با بمان لباس و جعبه و جواهری که داشتند جای داده اند همه خانه های سفید
 بزرگ بر سر بسته بودند قفسه اول صورت سلطان سلیم بود لباس زنار و دوزی
 بلند و بر و خنجر مرصعی بکر زده بود و بعد از آن سلطان یازید خان ثانی و سلطان محمد خان
 ثانی و سلطان سلیمان خان اول با جعبه بلند مرصع و سلطان سلیم خان ثانی با خنجر
 مرصع و سلطان احمد خان اول با لباس جواهر و دوز و قش علی هذا روی جعبه سلیمان خان
 ثانی و دوز و در طرفین و یک یاقوت در وسط بود که هر یک از تخم کبوتر درشت تر بود
 لباس سلطان محمود خان ثانی شبیه بود لباس فرنگیان از اینها که رو شدیم قفسه های
 دیگر بود که ساعتی بزرگ نبود و درونش باو شیر باو سپهر های طلا و قشک باو طباخچه های
 و هر نشان را پشت آینه ها حیده بودند جای دیگر جعبه بزرگ زنانه جواهر نشان و تسک

آنجوری موضع و سرچق های که برای جواسه نشان فاشتمای صدف آقا بهای موضع
 دست چپ حق های مکمل بجای اهرات کونا کون آلات فراموش خانه از طلا اسبابهای
 علاج و طروف حسنی و قوه خوری موضع خیلی نفیس و پاکیزه دیده شد بعد از تماشای
 زیاد رفتیم بکتابخانه که در جنب خزینه و قسمت صد هزار کتاب عربی و ترکی و فارسی
 همه را بترتیب پشت قفسه های بلور چیده بودند کتاب خطی دیده شد موسوم به سته عطار
 که مثل بود بر شایانه و بسلی نام و یوسف زلیخا و غیره حجم کتاب سته ها یک است اصبع
 نیم طولش شش اصبع و عرضش چهار اصبع بود اما درش تقریباً بیش از نسبت طول بنظر آمد
 از آنجا بیرون آمده رفتیم به نیکی کو شک که مشرف به بحر و لنگرگاه است بسیار خوش منظر
 و با صفا و در حق های بلند که هر یک دو ذرع طول داشت و همه از هر یکا که برای مصع بود
 آوردند قدری کشیدیم بعد شربت و قوه آوردند چون جای با صفائی بود قدری نشسته
 پس از نیم ساعت رفتیم تماشای عمارت سلطان مراد چهارم تمام دروب خاتم
 و صدف کاری بود کسب و شک کاشی کاری روی تالار وسط زده بودند اظرافش همه
 آیات قرآن مجید بود تمام ستونها از سنگ مرمر بالای داخل بخله جلی نوشته بودند با
 بدولت همیشه این درگاه بجای استمدوان لا اله الا الله بعد بیرون آمده از پهلوی
 مسجدی که موصوف است بمسجد سعادت رفتیم درش مقفل بود گفتند کلیدش نزد شخص
 سلطان باید باشد زیرا که عرقه حضرت پیغمبر خاتم النبیین علیه آلاف التحية والثناء در این
 مسجد است سالی یکده روز یا نزدیک به شش ماه رمضان در این مسجد باز می کنند
 اهل حضرت سلطان آنروز را این جا نماز می کنند از بیرون مسجد خیلی با صفا بود و دیوار نمازگاه

بسیار به همانخانه مراجعت شد قدری نشسته و چای خورده بطرف بیو که ره راه افتادیم
 یعنی با کالسکه تا اسکله آمده از آنجا بکشتی نشستیم عمارت دلمه باغچه کنار دریا و سر راه آن
 میل کردم آنجا را تماشا کنم کشتی را لب دریا برده پیاده شدیم این عمارت بنیاد
 سلطان عبدالحمید خان است که واقعا نمونه ایست از بهشت اول بسیار بزرگست
 نتوانستیم بیش از ربع آن را تماشا کنیم ثانیاً بقدری پول در این عمارت خرج شده که
 بهتر از این حالا ممکن نیست در اسلامبول عمارتی بنا کنند بعد از آنکه زلزله های مرم
 چند بار رفتیم داخل تالار بزرگی پرده های بزرگ روغنی در اطراف نصب کرده بودند
 تمام اطراف را از سخته های رنگین فرشش کرده اند در وسط اطراف برای اینکه پانفرودقا
 بعضی سه چارک کسرتده اند که روی آن راه بروند پرده روغنی بسیار علانی دیده
 شد صورت اهل مصر را کشیده اند در چینی که راه افتاده اند زیارت که بروند خیلی
 خوب کشیده بودند و هم بالنسبه پرده بزرگی بود تقریباً شش ذرع در چهار ذرع میشد
 از این قبیل اطراف متعدد دیده شد بعد رفتیم مرتبه دوم طرفین پله کان مجر بلور بود و بالای
 پله غلام گردش مانند بود که ستونهای بزرگ سنگ سماق داشت قتما الیه
 این مرتبه تمام بود تا ما از سنگ مرمر شفاف روشن مثل آینه میدرخشید کلدان
 بزرگی بطول یکذرع و نیم یکپارچه از سنگ شیم دیده شد بسیار چیز نادر و پاکیزه بود از
 آنجا پائین رفته داخل کالری شدیم و الان طویل مسقی بود که طرفین آن پرده های کمی
 وانی و دور نماهای ساده و رنگین همه کار استادان ماهر و نقاشان قابل بود
 دیدن هر یک نیم ساعت وقت لازم از طرف دیگر کالری بالا رفته داخل تالار

بسیار بزرگی که شانزده شون سناق داشت شدیم یعنی در چهار موضع چنان
 ستون جنب یکدیگر بود و کسب بسیار بزرگی روی پهنای بنزله سقف زده بودند از وسط
 کسبند چهل چراغ عظیمی که بنظر سیصد لاله میخورد و آنچه بود از این جادوگر بجا های دیگر
 رفتم زیرا که وقت نبود و خسته هم شده بودم پائین آمده سوار گشتی شده بطرف منزل اتم
 روز شنبه ششم

امروز بواسطه نقاست مزاج از منزل بیرون رفتم و چون چار بطرف هندوستان
 حازم است بیشتر وقت را مصروف خطوط لازمه کردم و با شکست امعیل حق پاشای
 نایب اجدان آمده بود و ند برویم بعضی جاها را تماشا کنیم ولی کسالت مانع شد تازه دینی
 روز چهارشنبه ششم

امروز هم مثل دیروز بسر رفت تازه که قابل نکار کش باشد رخ ننمود

روز پنجشنبه ششم

بنا بود بروم اسلامبول ولی نقاست مزاج که از پیروز باقی بود زیاد شده مانع از رفتن
 شد بعضی از همراهان اجازت حاصل نموده شهر فرستند که فردا را بروند تا شای کوچه
 اعلی حضرت سلطان که چگونه مسجد شریفه ائمتی قابل زیارت و تماشا است

روز جمعه دهم

طرف عصر چند نفر از آشنایان اسلامبول باز دید آمده قدری با هم صحبت شد
 بعد از قن ایشان رفتم منزل لر و دو نور ساعتی هم با مشارالیه و زوجه شان صحبت کرد
 منزل روز شنبه شانزدهم جهت

امروز بنا بود برویم بحجزیره پرنیکسپو که اعظم و باشکوه تر از سه جزیره دیگر ایل پرنس است
 دو سه فرسخی اسلامبول چهار جزیره است مونسوم به ایل دو پرنس چون بسیار هوای سفج
 خشکی دارد مردم برای تفریح در این جزایر میروند من و همراهمان هم سه ساعت از روز
 بالا آمده بکشتی نشسته راه افتادیم لرد دنور در کشتی دیگر رفت که بعضی از موعودین را
 همراه بردارد منم با همراهمان خود در قایق نشسته بعضی از همانان که بمحمد جناب معین
 الملک و میرزا جواد خان مستشار و دختران ایلچی ملچوم و غیره بودند برداشته راه فلانیم
 تا زمانیکه از سفور خارج نشده بودیم دریا صاف و کشتی بی حرکت اما وقتی که خلج باریا رسیدیم
 هوا طوفانی شده کشتی را بتلاطم انداخت و متصل آب از میطرف کشتی داخل شده
 از طرف دیگر میرون میرفت و لطامت آب بسر و صورت و لباس می ریخت اکثر همراهمان
 و اہمہ برداشت که مبادا کار از وضو کند شسته غسل برسد تا آنکه شد کیماعت انظر
 گذشته بسلامت بحجزیره مذکور رسید سوار کالسکه شده تا آن طرف جزیره که قریب دو
 میل راه بود میزنهار را در دامنہ کوه کنار دریا که جای خنک باصفائی بود چیده بودند
 از پائین تا بالای کوه ملو است از کلاج بسیار باصفا و خوشنمنا اگر چه حرکت کشتی و تلاطم
 دریا باعث اوقات تلخی شده بود اما بجهت تلاقی آن درآمد بعد از نهار حضرات بعضی سوا
 الاغ و برخی در کالسکه نشسته رفتند بالای کوه من چون خسته بودم رفتم بمہمانخانہ که نزد
 اسکله بود آنقدری دراز کشیدم بعد از کیماعت حضرات آمدند آب پنچ و چای و غیره ضرر
 شد مجلس رض نیز بحال است کسی و پاکیزگی فراهم آورده زن و مرد رض خوبی کردند و
 من بن ہمہ خوش گذشت تا مغرب آنجا بودیم بعد برخواستہ طرف منزل معاود

رسیده فریم

کردیم در حین مرجهت در مثل کف دست صاف و متاب صفحه در بار مثل بکیت
سخته نقره خام کرده بود زمان ^{تقین} سه ساعت و نیم طول کشید حین بر کشتن دو ساعت
آیدیم چون حیل خسته بودم بعد از شام زود خوابیدم

روز یکشنبه دوازدهم

زبان شرفیابی حضور مظهر طور علی حضرت سلطان جلده الله ملکه فرمود قبل از رفتن از اسلامبول
دفعه ثانی نیز ملاقات بشود چون دوشه روز دیگر میخواهم بروم رفته بجانب نیرباری
ایشیک آقاسی باشی نوشته اطلاع دادم که عنقریب مرض خواهم شد تا غروب
جوابی نیامد امروز را هم چون ایام گذشته بسر بردم یعنی از منزل بیرون نرفتم بخاندان
کتب و صحبت با همراهمان و نوشتن بعضی نوشته جات روز را شام کردم

روز دوشنبه سیزدهم

امروز هم کمانی السابق بسر بردم طرف عصر از جانب جناب فیر پاشا پیغام آمد که حضرت
سلطان میخواهند مطلع شوند که چه روز از اسلامبول حرکت خواهید کرد چون شب گذشته
قرار داده بودم و اقامت در اسلامبول هم بیش از این اسباب کسالت شد
بود جواب دادم روز شنبه خواهد شد کرم شده تازه که قابل باشد روی نداد

روز سه شنبه چهاردهم

حالتی نداشتم و منهدل بسر بردم عصر سوار کالسکه شده رفتم برای گردش شب
چند نفر از دوستان منزل آمده شام با ایشان صرف شد

روز چهارشنبه پانزدهم

امروز بعضی از همایان رفته بودند که روش بعد از مرجهت گفتند قریب هفتخانه که منزل
داریم چشمه است بسیار با صفا و نیل خوش هوا اشجار مشجر و کلمای منظر زیاده دارد و قنوه
خانه بزرگ پاکیزه نیز ساخته اند بزبان ترکی خونکار سوی میامندش یعنی چشمه سلطان از
بس از طراوت و خضارت آنجا تعریف و تجید کردند میل کردم بروم به بیم گفتند روز
جمعه نسبت به ایرایام بهتر است زیرا که موزیکان نیز تندر جمع گیری از اسلامبول و محل
و خوش میروند و ما شام آنجا بسر سیرند خلاصه که ما شدت یافته تمیت توام روز از منزل
بیرون بروم روز شنبه قرار شد از اسلامبول حرکت کنیم و بهم زمان علیحضرت
سلطان خواش کرده بودم بعضی از مدارس را به بیم لند انکارانی به تمعیل حقی پاشا کردم
که فردا در هفتخانه اسلامبول منظر من باشند برویم بدین مدارس

روز پشمینه شانزدهم

یک ساعت نظرمانده بکشتی نشسته روانه شهر شدیم بعد از نماز گفتیم چند کالسکه حاضر کنند
برای رفتن به مدارس در این ضمن خبر رسید که بواسطه آیام که ما تمام مدارس بند و طلاب
تعطیل دارند از این جایاس حاصل شده باز به یوکره معاودت کردم شب قوه
از جانب سفارت کبری انگلیس آمد که علیحضرت سلطان فردا که روز جمعه است
تعیین نموده اند در عمارت سلاطین شرفیابی حاصل کرده مرض شومخم بیرون است این
اجازت را قبول نمودم شب چند نفر از دوستان با من شام خوردند بعد از غذا صحبتی
با ایشان کرده **روز جمعیه هفدهم** بعد خوابیدم
صبح رفته از جانب سفارت کبری انگلیس آمد که مزاج مبارک علیحضرت سلطان

فی الجمله متکثر شده نمی توانست بیرون تشریف بیاورند بدین جهت امر و فرستادنی حاصل
 نمیشود و از آنجا نیکه غم جزم کرده بودم فردا از اسلامبول حرکت کنم به پیغام اجازت حاصل
 نمودم طرف عصر رفتم خونکار نوی فی الحقیقه جای مطبوعیت بالای کوه چشمه است
 آبش بسیار زلال خنک و گوارا بواسطه لوله های متعدد آب از آنجا داخل شکم اردکهای
 چند که از کچ و ساروج ریخته اند شده و از دهان آنها آب میجریز و در عرض طوطی که در موزه
 پائین ساخته اند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک آنجا جمع شده بودند من دیر
 رفتم ساز تمام شده بود و وزیر مختار دولت روس نیز آنجا بودند تا مغرب مانده من ندل
 معاودت کردم چون نسردا اسلامبول را وداع میکنم و خوابم نمیبرد میل کردم چند
 ستری در باب وضع حالیه و پلنیک ملکی اسلامبول بنویسم و چون آغاز نامه بنام مالک
 الملک است ابتدای شرح حالت هر ملک بهم منسوبست بنام سلطان آن ملک که قلم
 مقام مالک الملک است بشود علیحضرت سلطان عبدالحمید پاشا سلطان حالیه
 در سال ۱۲۹۳ هجری از کتم عدم بعرضه شود قدم بهما دند چنانچه مشهور است تا آغاز طپش
 آثار رشد و مردانگی و انتبت و فرزاندگی آنچه شان هویدا بودی بالای سرش
 زهوشمندی یتافت ستاره بلندی در سال ۱۲۹۳ سلطان مراد برادر شان از
 سلطنت مخلع گشته علیحضرت ایشان پای بر مسند عز و وقار گذاشتند از ابتدای
 سلطنت بار عایا و برابا که روی ستند مختلف الذهوب و متعادت المشرب
 نوعی سلوک و رفتار کرده اند که فریاد احدی بیرون نیامده بر سر مرغان خوش کمان
 و سیخ کس ظلمی و ستمی وارد نیامده جز از غمزه محجوبان اهل ملک انانها و ذکور امضای

خواتین بشاق می بندند که در حقیقت ملکی است بسیار نازک بینی تا چانه را می پوشانند و کبری
چندان میان نشان رسم نیست بلی خوب رویان کشا دور و با باشند جمعیت اسلامبول و تلویح
آن که نصف شان عیسوی اند قریب یک میان است دولت عثمانی صد و پنجاهشتی
دارد هفده آهین پوشش باقی تجارتی مایات ملک چهارده میان لیره نگلیس است
شهر بسیار خوش منظر و با صفا واقع شده در حقیقت چشم انداز اسلامبول مستغنی از شرح و بیات
علاوه بر اینکه دست قدرت شامل حال اسلامبول شده دارای ابلهینه پاکیزه و عمارات نظیفه
و مسجد ایا صوفیه است که همه از زیر دست استادان ماهر برآمده مثل همان تاج محلی است
که مادر هندوستان داریم میگویند کار دیو است والا آدم چه طور باین خوبی میتواند بیا
میخواهم بگویم از حیثیت هنر و استادی هنرمندان قدیم هر اقلیوم مثل هندیان بودند که کبریا
جدید را باینها می قدیم بسخیم ثبات و استواری ملت کالشمس فی وسط السماء ظاهر
و هویدا میکرد و امروز که این ابلهینه و مساجد روبرو و وال و اندام اند دست بهیج بنائی
که فی الحقیقه مستحکم و پاکیزه باشد نمی زنند بجهت اینکه اعتقاد عموم ملت این است برای
که ما بسازیم برای انسال و اخفا دمان یا برای کفار بلا خطه اینکه مباد امثال پس فردا این
ملکت کیر دیگری بیاید امروز صنعت و هنر در میان ملتی که بالطبع صنعتگر و هنرمند حاصل و
باطل گشته خلاصه این مسئله تا این زمان بر من محقق نشده بود که بعد از جنگ پلونا که در سال
۱۸۷۸ عیسوی روی داد قراقمای روسی حتی تا صحن مسجد ایا صوفیه آمدند و عجب موقع
بود رسیدن جهازات نگلیس از طرف خلیج بسیکا عسکر روس در ابواب جمعی اسکوف
که سرداری بود جاه طلب و او را سرباز مثل بت می پرستید تمام استحکامات ترک

با خاک بجان کردند الا ان اسلامبول که آرزوی هر یک از اهل روس است بقصر
 بیاورد و بجای دست نشاندہ این لشکر مقرر است مگر افمانیکہ اسکولف با مہر طور روس
 میگرد که اذن بدہد اسلامبول را تسخیر کنم هنوز صدایش از دست کماہ مکراف بکوش مردم
 میرسد روز بعد ازین مکراف آد میرال ہورہنی با کشتی ہای جنگی دولت نکلیس تا قریب تبرک
 شہر آمدہ نزدیک جزایر پرنس لنگراند خستند این شد کہ دست تصرف روس بریدہ شد
 اردوی روس و آن سنکر ہای ست و بی اسکا نشان دست در آماجکاہ کلولہ
 توپہای آن قلع متحرک واقع شدہ بود دیگر آنکہ توپخانہ سبت روس بغاصہ سہ سیلہ بری
 سوراخ کردن این جہازات آہنی حکم تفنگ بادی داشت باین پنج قلا در آن زمان
 مسجد یا صوفیہ یا مال سم ستوران لشکر کفار بجات یافت از جمہ متغات و محلات
 این است کہ ہج لشکر تری بدون امداد لشکر بحری نمیتواند قطنیہ را بغلبہ گیرد یک
 کرو جمعیت روس نتوانستند حتی در مقابل توپہای ترک پاداری کنند قلعہ و اسکا یک
 اطراف اسلامبول اندہمہ را از تمام نقاط از میان آب میتوان ہدف کلولہ ساخت ولی
 لشکری کہ ہجوم بیاورد محض ورود نمیتواند خود را متحصن نماید جز اینکہ متکی بقوت خود باشد
 کہ تا چند مہتمی تواند پاداری کند بدون اینکہ از طرف دریادہ و آسیبی برسد لہذا بنظر
 می آید کہ قطنیہ در ہمدامن و امنست مگر اینکہ لشکر کہ ہجوم بیاورد جہازات جنگی
 مستحکم استہ باشد کہ بتواند قلاع اطراف را کوبیدہ داخل ملک بشود آنہم یا ارتک
 دارد اخل و باز سمت بجز اسود از طرف مشرق و یا آنکہ ساخلوین قلاع نکت بگرامی کنند
 یا قلاع را بطوریکہ باید و شاید توجہ نمودہ پشت کوش بسیند از ذلوقت میتوان شہر

اسلامبول را گرفت و الا تقریباً محال بنظر میآید فایده که حال ما در هندوستان میبینیم
از اسلامبول یکی ملت یکی است و یکی تعصب مذهبی و بواسطه مراد و ده که ما بین هندوستان
و فرنگستان میشود این فایده روز بروز زیاد شده اهمیت بسیار پیدا می کند مدت
یکماه می که من در اسلامبول ماندم با تمام فرای خارج ممالک مختلفه صحنهای ملت یکی
زیاد داشتم هر یک از آنها و من کشاده بارزوی زیاد نشسته اند که این لقمه را بقیه
ولی من هیچ وجه با هیچکس از آنها متحدمی شوم که میگویند اجل ترک رسیده و روز
جنگ عاقرب میرسد کائنات این است وضع تنظیمات اسلامبول که چندان مرتب نیست
و صغوبانی که عایق اصلاح امور است خواه ملت یکی و خواه ملتی و اما مواظبت و علم
و طمعت دل دوستان ترک را بنهایت سرور کرده بخصوص انگلیسها را احتمال
کلی دارد روزی برسد که با علیحضرت سلطان و دول معتبره دیگر بگویند از دو کاری که را
خستیار کنید یا قطنطنیه را بتصرف دولت روس بدهید و یا با صلاح امور یک مستلزم
اثر از و بیجان مملکت آل عثمان است باتفاق دول انگلیس و منسه و اطرش و ایطالی
پیر از مذقوتیکه چنین روزی بیاید ابواب مصاحج بروی ملک باز شده هم ملک که بطبع
زررین و حاصل خیز است تنگی می کند و هم عموم خلق که بالذات شیخ و سهرمند و سرزنش
شکوهی پیدا می کنند و کافی السابق می توانند از همه جهت امداد و بدل معتبره فرنگستان نشاء
زمانی که از اسکندریه برای یونان بجای نشستم معاهده انگلیس و ترک بنظمی آمد که فیصله یافته
بود اما بورود اسلامبول معلوم شد که بعضی از شقوق هنوز حمل مانده تصفیه نشده بود
و مدت یکماه توقف من در اسلامبول حرکات فرانسو و روس چنان ضد و مخالف

شروط بود که معاهده سهریزی ولف بکلی ماطل و باطل گردید و چنین حالت این بطلان
 برای زمان آتیه اسباب این شود که این دو گروه مخالف زودتر گفتگویشان فاصله
 شود و فرای کبار منسه و اطریش و ایطالی سهریزی ولف و سه و یلیام و بیت لگت دارند
 اما قسمی که موسی و مونتبلو به علیحضرت سلطان سخن را ندانی نفی الامر میداند بود و علیحضرت
 سلطان بطینکانه منحل شد ولی وقتی خواهد آمد که با دولت جمهور فرانسه ترک متودت و موافقت
 کند سلطانیکه قوه تمیزشان چنانچه پیش از سلطان حمید است ممکن نیست باین مسئله برخورد
 که از امداد بجا کرد و لستین فرانسه و روس هیچ انتفاعی به اسلامبول یا مصر نخواهد رسید
 بلکه بعکس موجب نقصان و ضرر کلی خواهد شد و لستین مغرب زمین امروز در فرنگستان تکیه و
 تکیه هستند و رایحه غربانی و زوال مبشام هر دو دولت میرسد چه هر یکت زیر بار قرض زیاد
 و خرج لشکر حاضر کار بند و تقریباً هیچ امید ی ندارند بتوانند ادای قرض را بکنند
 یا لشکر را نگه داری نمایند اگر هر یکت از دو لستین مذکورین در این ماه بدون انقلاب
 یا بدون تغییر حوادث ملی از میدان جستن هیچ جتنی پیدا نخواهد کرد و چرا آنکه ملحق شده باشند
 به امنیت و عدم اسراف در این حالات علیحضرت سلطان و ثوق کامل پیدا
 می کنند که بجمع رضا قبول نمایند امنیت و استخلاص اسلامبول منوط و مربوط بداخله
 مملکت است نه تعقیب و اطاعت دول خارجه و در آمدن مصالح امور داخله که مؤثر و از
 روی زمین باشد اسباب جذب قلوب و وستان و حجابان زرنک و غیره خارج
 میشوند بدیر روس و بسفور همان طریقی است که ایکناتیف ریخته یقین دارند اگر علی قدر
 الکفایه زوری بیاورند اسلامبول تسلیم محض است اما وقتیکه بختها ازوه کمال رسد

باین سلی سر رضا و سلیم پیش نمی‌هند و هم این فقره را نباید در پرده‌ی خفا پنهان کرد که حتی
 اگر تصرف اسلامبول اسباب جنگ بشود و دیگر دولت عثمانی کو را نه اعتماد بدو
 انگلستان نخواهد نمود ملتیک دانان را مستم است که وضع همایم امور دولت عثمانی
 چنان در هم و برهم و چنان هرج و مرج است که عنقریب زمانی میرسد که هر دولت
 یاطنی که بخواهد حفظ احترام خود را بکند و دیگر با دولت عثمانی دم از داد و موافقت نخواهد زد
 بنا علی هذا باغرض اگر دولت عثمانی را زوالی روی دهد دیگر دولت انگلیس با امور ملتیک
 مدتی نه مداخلت ننماید حتی اگر رشته تجارت بالوانت هم ضرر دولت انگلیس نشود مگر
 دولت انگلیس در هندوستان پنجاه ملیان رعیت مسلمان دارد که از سایر طوایف
 خیلی شجاعتر و جنگجو ترند و دولت انگلیس کمال وثوق را باینان دارد که همین هادست
 تعدادی روس را کوتاه خواهند نمود و دولت انگلیس فراموش نکرده است که همین طوایف
 بودند که در سال ۱۸۵۷ مسیحی بر حسب امر خلیفه خویش سلطان عبد المجید متحد با کایت انگلیس درآمدند
 و هر آینه اگر دست از استمین در نمی‌آوردند خون تمام مردان و زنان سفید پوست که
 در هندوستان متوقف بودند ریخته می‌شد پدر بزرگوار مرحوم مکرر بمن میفرمودند که حکم
 خلیفه از اسلامبول برای نشان دادن آتش فتنه و فساد خیلی تاثیر بخشد که کتباً بمسلانان هند
 فرمود و دفع کنند این فتنه را و جمع بشوید زیرا اعلام انگلیس من میدانم که در مالک غریبی
 تعصب مذمبی دیگر چندان اهمیتی ندارد ولی از عقل مستبعد است که بگوئیم در ایالات شرقی
 هم کاش همین طور بودی بلکه مناسب حال ایشان بی‌چوجه نخواهد بود و ما چندین کثرت
 که در ایالات حاره و بارده هر سال ماه رمضان روزه میگیریم و متحمل انقذار محنت

و کسبت بشویم محض اینکه اطاعت قول پیران را کرده باشیم و ساکت بمانیم بشویم که و
 بدینہ مطمح ظلم و ظلمیان کفار شد و اشخاص با بصیرت بند و ستان میدانند که قانون
 انگلیس در بند دفع تمام منازعات داخله را کرده که متصل سابق بر این حادث میشد
 و ہم بواسطه نظم و نسق عادلانه که قرار داده حریت و آزادی ملک طاقی باشد بعضی را
 کمان نیست که ما حریت ملتی مان از دست رفته آزادی در عهد سلاطین مطلق بود که رعایا
 خود را و امید داشتند بر یکدیگر بسقتند بلای این نوع آزادی از میان ما رفته تا پیش از دوست
 چهل طبعان جمعیتی که ما در هند متعینیم بخاریم هر نقطه و هر محلی را که می پسندیم برویم مطمح قانون
 معین و متغی باشیم و بسبب همتی که بیشتر باعث شده ما ثابت قدم باشیم در دوستی با انگلیس
 مذیب پاک ما است و چون ما رعایای دولتخواه اعلیحضرت ملکه معظمه و دامنه شکوخت هستیم
 رشته قوی و مضبوطی هستیم برای و داد فیما بین اعلیحضرت ملکه و حضرت خلیفه مقصود اصلی
 و آرزوی کلی ما این است که نگذاریم روشنی بیشتر بطرف هندوستان بیاید ما هیچ نذاریم
 این نوع حکومت با قاعده را از دست داده مطمح سلطان مطلق جبار بشویم و میدانیم
 که روس دشمن خونی مذیب ما است و اگر مقدر شده باشد که دولت عثمانی و ملکه و بدین
 بدست روس سفید آنوقت کجا و ستان باستان فیض نشان صریح مقدس حضرت امیرالمؤمنین
 میرسد که ما لازم نیست بیشتر متعین کنیم که سلطانان هند چقدر مانع بزرگی هستند برای گرفتن روسی
 بسفور را بسیاری از اشخاص هستند که میگویند مؤلف کتاب مونسوم به کریر برین در حد و لشکر
 روس مبالغه کرده تا کسی نیست برای العین به بند روس خودش در کلان هر آن است جواز
 اتشعوی بسفور و بسفور و بجز ما را و اجین پراکنده و عسکر در قلاع دارد داخل ساخلو و حی

خیال نمیکند که غما قریب وی را ممکن است متولی بر آسبای و ممالک مرکزی و شرقی فرنگستان
 بشود و اگر فی نفس الامر دولت عثمانی بهمان بی اعتنائی باقی بماند روس جری تر شده و
 بر وز به سغور نزدیک تر شود و امنیت یورپ را منقضی گرداند جای این را دارد که ایس
 در کمال یاس خود را عقب بکشد تا از نواحی که از ده سال قبل رُخ نموده بخصوص اتفاقات
 چند با قبل ظاهر میشود که گفتگوی شرقیه بطور رضایت بکلیتی بشود مگر مسافری که با اسلامبول
 میرود از وضع میان عموم خلق استنباط میکند که دولت عثمانی دولت اطریش بدو است
 و محتجب دعوت میکند حال هر ترک بالبصیرت و کفایتی میداند که بعضی تغییرات ناگزیر است
 در اسلامبول واقع شود و جز آنکه با دولت مقتدری مع بشود هیچ چیز دیگر اسلامبول را
 از چنگ روسان نمیتواند خلاصی دهد و این نیز عاری از حیرت نیست رایجه جنگی که
 اکنون بمشام شرق یورپ میرسد و هم دست تعدی روس که بسمت مشرق
 و مغرب مشغول در آرزیدن است کمتر اسباب تهدید دولت اطریش است
 تا دولت عثمانی خودش بناء علیه برای این ملت اشب و اصلح آن است
 که علاج واقعیش از وقوع بنمایند دیگر آنکه نباید تصور نمود که چگونه ممکن است دو
 مختلف المذهب و متفاوت المشرک را با هم نگاهداری نمایند بدون اینکه نزاع و خلع
 رُخ ندهد این بسیار سهل است چه قانون داخله یعنی که از روی بصیرت ایجاد شد امروز بنای
 این شد که چندین دودمان مختلف از قبیل سلاو جرمن و لاتین و ماکیا در کمال رفت
 و مهربانی با یکدیگر در غلطه و آمیز شدند میدانم که در وضع قانون اطریش چندین نقص
 است و مگر گفته شده که این ملوک طوائیف بقدری بی ثبات اند که عاجزند از نگاه داشتن

عسکر دائمی حاضر رکاب اگر چنین باشد و اگر دست قدرت اطریش بواسطه داشتن
 حکومت های مجزار و به تناقض باشد پس موافقت با دولت عثمانی کردن خطرش کمتر است
 آنکه از وی اضعف است صلاح دولت جرمن در یوروپ امنیت که بهیچ وجه پیرامون جنگ
 نکرد و در مدانیت روزگار بگذرانند و این اراده که در نظر دارد برای ایجاد تجارت در
 دماغه های بعضی بکار نسبت بسرمایه که دارد دوست نیند بهیچ جنگ عظیم میشود تا عهد ملوک طوین
 شبه دماغه بلخان با استد اطریش یک سیاستی است که غیث و از خاک طرین بیزمارک و خود
 این نتیجه طبیعی سیاستی است که خود روس قفل زد و در طریش دیوانخانه جرمن بآن گرمی می راد
 سال ۱۸۷۶ مد و نمود در آن زمان روس مشغول بنا کردن و محکم نمودن ممالک مختلفه امتداد و کفایت
 بود و پرس بیزمارک واضح میدید که این لغه های بلغارستان و غیره را نمی تواند از کلوپا بین
 ببرد که در این ضمن روس آمده وین باز کرد و ببلعدشان و فی الحقیقه چیزی نمانده بود که تصرف
 کنند اما از کیمه اس رفتند چرا که میخواست همه ایکی کرده و خود بالا استقلال سلطنت نمایند
 شد که نتوانست ثمری بچسبند ایتالی نیز از اینکه شبه جزیره بلخان را جزو اطریش نمایند
 هیچ شایبه بدگانی بدل راه نداد و اتفاقات سال ۱۸۶۶ اگر فراموش نشده باشد بقدر
 مطبوع حال ایتالی بود که بهیچ وجه کینه در دل سپید نکرد این تبدلات جدید که در اطریش
 وقوع یافته برای سایر دول بهترین ضمانت است برقی تسلط و اقتدار اطریش حقیقت
 در کمال آرامی و بی صدائی خواهد شد بحسب اطریش مشمول امنیت دائم فرانکستان میشود
 و تحیل از اتحاد دولتین عثمانی و اطریش آن ممالک جنوبی اطریش تیرل به هیچ نمانی
 بجز ایتالیا مشکلم نمیشوند قسمت ایتالیا بشود و اگر دولت عثمانی یکت رزم آزمائی لازم

داشته باشد برای حفاظت بسفور باید بحر عمیق مارا را واجین را دست دولت اطریش میبخش
 حصول مقصود اگر چه دولت روس پیش از مملکت اطریش صاحب بندر واسکله است
 اما مسدودند و راه بهم ندارند مثل بندر ترلایت و فیوم که بواسطه جبال مرتفعه کارینشان
 راه تجارت با مرکز اطریش مسدود است در باب اطریش و ترک با طهاب سخن
 رانده شد اما این پیچیده گفتگوی شرقی را فیصله نخواهد کرد فقط کاری که میکنند فیما بین یک
 جنگ و جنگ دیگر فاصله میاندازد تا زمان مناسب تری برسد که فیصله قطعی و
 فصلی شود و معین است که دولت روس تا دم جنگ مخالفت خواهد کرد و نمیکند از قطع
 گفتگو بشود و در این معامله اقلاً ما مویرین سیاست دولت فرانسه بوی امداد خواهند
 نمود و اگر دول متحابه در آیه جلوروس را بگیرند فرانسه را میباید یکجمله جرمنی و ایتالی ایت
 یوروپ را مبدل بچیک نکند کوششی که سفرای کبار در اسلامبول امروز میکنند فقط
 امروز بهنگامه را بعد از تعویق میاندازد و در هر صورت یازده ماه یا سه سال دیگر محاربه
 عظیمی ناگزیر خواهد بود و کجیل بورشش بردن پرس فرو نیاند به بلغاریا باعث این خواهند
 که زودتر شعله جنگ التهاب یابد و از طرفی که مجامعی منعقد شده فتنه فرنگستان را
 نوعی که من طرح رنجته ام بکشند مکن است روس قبول آن وضع را نموده آتش فتنه منطفی
 شود و اگر بطور حتم جنگ باید وقوع شود اسلام شقوق آهنت که بکلی فی نبود خالی از فایده نخوا
 بود و از امرای متجبه انگلیس سوال شود که آیا شما روس را میکند از پایداری تحت مملکت عثمانیه
 را متصرف شده راه تجارت شما را با الوانت خراب کند و شقوق قانون بشماراد
 بند و ستان مرج و مرج کند یا آنکه در صورت لزوم بیت ملیان لیر خرج می کنید

و کوشش طبعی می کنید طی گفتگوی شری بشود البته یقین است ملتی که انقدر از کارها و اطلاعات
 برتان گیر مغرور و مفتخر است جواب خواهد داد البته از خرج و جد و جهد بیچیز فرو گذاشت
 نخواهد شد و وضع حالیه یورپ که در ماه نوزدهم است موجب شتم و لوم است و
 پیشترش از تاثیر وضع عثمانیت که روبا صلاح با یستی بیاورد ترقی علم و هنر و رواج
 تربیت فقط اسمی مستند که رفع شبهت بنماید از اینکه امروز فنکستان یکت از دست
 عظیم اگر نقشه شود علاج همین امروز در دست و قابل العلاج است از یک نقشه کشی
 و یک مجلس مرکب از مدبران ملک رفع تمام اشکالات خواهد شد بی مایه و بی مایه است
 چنین بنظر می آید که باید جنک خونریزی برای کشودن این کره سخت واقع شود و این کار
 نه برای سیاست است که باید اقدام نموده بوقت و بهوقع جنک ننماید کویا
 زمان آن رسیده است که دست بشیر بکنند و اگر واقعا از محاربت ناکزیرند باید
 جنگی بشود یک طر فی و عاقبت جنک باید به این طور ختم شود که من بعد ملتیت فنکستان
 و حریت مردمان یونانی و ما فیو نامطرح ننماید عمار سلطنت مستقلا سنبند نشود خلاصه کجمل گفته
 شو طرحی که رنجیده شده برای متحد شدن دولت عثمانی و استر یا محال خواهد بود زیرا
 که مذنب علیوی مخالف اسلام است در سنت اما امروز دولتین مزبورین باید با هم
 یکی شده کار به حسب نداشته باشند و فیکه برای عموم خلق خطر و بختی روی میدهد
 خصوصیت مذمبی را کنار میگذارند برای امنیت حال و صلاح احوالشان و به نظر من چنین
 عینا بد که اگر دولت عثمانی امروز بخواد از این صعوبات خلاصی باید دست اخوت و
 برادری با استر باید و این موافقت بذائقه علیحضرت سلطان بد مزه نخواهد شد

دولت عثمانی از حیثیت پول خیلی دست شکست مالیاتش کمتر از شانزده طلیان لیره عثمانی
 برآورد شده از این مبلغ پنج زیادی برای قرضی که از خارج کرده باید بدو هم لشکر خیلی
 پاکیزه خوبی نگا بداری نماید ملک لره لشکر و لشکر را بمال میتوان نگا داشت فقط چیزی که
 علاج این مسئله را میکند موافقت باد دولت استر یا است که فوراً دست تعدی متعذر
 کوتاه میکند و اراضی کلیک که داخل مملکت است باز مرزعه و تجارتگاه میشود موقوفاتی
 که بیشترش اراضی حاصل خیز دولت عثمانی است خیلی زیاد است و میتوان صد هزار
 طلیان لیره نگلیس آنها را فروخت بکسی که ضمانت بدهد در کمال استحکام نگا بداری
 نموده از دست ندهد و این مبلغ ادا می قرض دولت عثمانی را میکند و میتوان
 استحکامات کامل برای ملک خود درست نموده خود را در مقابل دشمن نگا بداری نماید
 نزدیک شدن استر یا قیطنیه منتهای فایده بصاحبان ضیاع و عقار عثمانی
 میرسد امر و زحمات را می که در امتداد بسفور نذر و بزوال و انهدام اندازنی که نظر
 آب است و بھر حال بی قیمت اند برای هر نوع کاری بایر فستاده قابل فروش هم
 نمیشوند زیرا که اعتباری در میان نیست و احدی بواسطه بی ثباتی ملت یک
 حالیه قبای سبزی در بر شان نمی پوشانند در غرب همین اراضی از زمانیکه بنهار استر یا
 بغلبه گرفت اجاره زمین در سراجو سه برابر و در سایر شهر با قیمت به چیزی بنسبه
 زیاد شده و تنزیل پول کاسته تقریباً نصف شده این چیزها را پاشایان دولت
 عثمانی خوب تنبها کرده اند و حالا امید اند که اگر وضع سیاست ثبات قیام
 پیدا کند زمینی که فیجین پرا و تراپیا است از حیثیت طراوت و منفعت خیلی باقیمت تر

از هر قطعه زمینی است در فرنگستان که باین وسعت باشد و بهم تنظیماتی که بالاتفاق با دولت
 استریا قرار داده شود رفع صعوبت مذکور میسر می شود و با اعتقاد مسلمانان بیکت کرده ترین
 بکنها رن باید داد و شود اما هیچ چیز علیه حضرت سلطان را مانع نمی شود بستم با جری که ایشان را
 از روی تاریخ میداند سلطان عصر بوده و اعتقاد در حق ایشان دارد و اجاره بدینست
 علی ای حال بطور اختصار و ناقصانه حل عقد کفست که در شرقی را بیان کردم برای حل این
 حقه سینه رهای می بند علیه حضرت ملکه مظمه از روی جان و دل برای جان نثاری حاضر
 حل این عقد عاقبت خیری خواهد داشت هم برای رعیت و ملت آسایش خواهد شد
 و هم شامل امنیت پورپ خواهد گشت در راه آتیه بظن من چنین می نماید که اگر دولت
 استریا در این چند سال اخیر از راه درستی برای تعمیل قانون غلخه خوب از غمده برآمد
 و وضع تحبب را منبسط کرده دول معتبره را لازم است در این خصوص اعتراف بحزیت
 و نظم و نسق وی بکند طولی نخواهد کشید که وضع تو دو و فاق عمومیت پیدا خواهد کرد
 و آن ملکی که مخالف احکام و او امر سلاطین مستقله استند باید قهر او جبر استبول نمایند
 زیرا که فقط همین مرا هفت و موافقت است که عالم را از آتش و خرابی این جنگ جدید
 خلاص میسازد چنانچه جای تعجب خواهد بود اگر قضای آسمانی و حکم ربانی روس را
 مقدر کرده باشد شخص فایده شخصی خود از نتیجه باین خوبی تجاوز نماید علی ای حال بقدر گفت
 اشارت روز سه شنبه هجدهم
 سه ساعت از ظهر رفتم پس از باز دیدار دوستان بکشتی نشسته رفتم بطرف و از نا بندر است
 در ساحل بحر اسود نماز مانیکه شتی از بسفور خارج شده بود دریا ملایم بود اما وقتیکه داخل

اسود شدیم بطوری متلاطم شد کشتی شدنی در حرکت آمد که اغلب مسافرین جانشان
 برهم خوردن و معدودی خود داری نمودیم بجهت آنکه فراجم هیچ متقلب نشد تا صبح که
 به واران رسیدیم دریا همین طور متلاطم بود از بسفورالی واران صد و پنجاه میل و سیزده تن
 راه است واران متعلق به بلغاریا و صاحب طیت و پنجاه نفر جمعیت است یونانی
 زیاد یافت روز یکشنبه نوزدهم می شود
 صبح اگر کشتی پیاده شده رفتیم با سائیسون لب دریا کاسکه بخار حاضر بود گفتند
 یک ساعت بعد حرکت میکنند قدری تاقل کردم تا وقت برسد جزای مکر این جابا
 محط مسافرین میگذرید هر چه بار و صندوق و غیره بست باز کنید بی نیمال اینجا
 دارید یا خبر مسافر خاطر جمع است که مالی ندارد فوراً بنامی کند به باز کردن سنوز
 در بکی را ننگوده است که دیگری میگوید حالا کاسکه بخار را راه میفتد چه ضرور
 معطل بشود شاید عقب بماند یک بخشش بدید و بروید لفظ بخشش را در غلبه لایا
 بعضی از مردم و در زبان کرده اند همین یکت کلمه را خوب یاد گرفته اند و بس خلاصه
 زمان غمیت رسیده سوار شدیم کاسکه های بخار اگر تشک و پتیه های محل داشتند
 اما بسیار کوچک و خفه بودند و اهم شدت گرم طرفین راه پر بود از حاصل دمی وابی
 اراضی اینجا حاصل خیز نظر آدمیشه بامی متعده در است و راه دیده شد یک ساعت
 از ظهر که شسته رسیدیم به روسچوک که کنار رود دانوب واقع است اینجا کشتی دودی
 حاضر بود شش فتم انطرف زد که خاک زوالمیا است کاسکه بخار اسپرس صطلاح
 سیریل اسپر حاضر بود شسته براه افتادیم این کاسکه ساعتی شصت میل راه طی میکرد در دو

سه جا بیشتر زیست نکرد شب را در کمال استراحت خوابیدم هوا خنک و باطراوت
 بود از جور جا که سوار کالسکه شدیم تا این جا طرفین راه بقدری زراعت و باغ و جنگل و بیابان
 و بونه بود که عقل متعجب میشد یک وجب زمین باریدیده نشد تا چشم کار میکرد آبادی و دهات
 متصل سلسل روز دوشنبه بیستم دیده میشد
 صبح زود رسیدیم باستویا خاک نمکری بقا دوشت حسن از نفر تقریبا جمیت دارد و صبا
 کارخانجات زیاد است این اراضی هم بار مثل دیروز همه جاشاداب و سه سبز
 بود درخت بریزی و زبان کنج شکست که تاکنون در هیچ جادیده نشده بود این جادیدم شجای
 شتر اقبال زرد آلو و آلو بالو و کیلاس و آلو سیاه و کوجه بی نهایت در امتداد راه بود درخت
 کلابی هم بود اما میوه کوچک داشت ظاهر کلابی اینجا چندان بزرگ نمیشود اما شیرین
 و خوش مزه است بونه زرت تا چند میل پی در پی کشته بودند آسیای بادی متعدد در
 دور و نزدیک بنظر آمد که بادی در این صفحات بادی مثل از آبی باشد خاکهای سیاه سفید
 جزو کله کوه سفند مشغول چرا بودند با بچه از خضارت و نصارت این خاک حاصل خیز
 و این ارض زرر بر چه بنویسم کم است چهار ساعت از ظهر گذشته رسیدیم بتوقف
 گاه کالسکه بخار شهر و مینه خیلی بزرگ و پاکیزه بود کالسکه ایی حاضر بود نشسته فتمیم بهمان خانه
 موسوم به منزل کنار شعبه زود انوب که از میان شهر میگذرد واقع است این شهر
 هیچ نسبت بمصر و اسلامبول و یونان ندارد کوجه ها و معابر بقدری عریض و متنوع که خج
 شش کالسکه در کمال سهولت از پهلو میگذر میگذرند و اگر تا چند میل پیاده راه
 بروند اید اگر دو غباری بلباس و کفش نمی نشیند تمام عمارات بلند و دکانین را چمنند

و قوه خانها دل پسند میخواستیم بگویم بعضی عمارات در این جا هست که در تمام فرنگستان
 یافت نمیشود پلهای متعدد آهنی روی رود بنا کرده طرفین پل ستونهای سنگی قطور دارند
 بالای تاسمان تا بل حدی ریخته و نصب کرده اند بعضی صورت شیر و برخی پهلوانان شیر
 و فرشتگان گیر و صغیر و مشا بهر با تیر و سلاطین بی نظیر است تمام شهر و عمارات
 و خاخا و حمامها و قوه خانها و غیره با چراغ کا ز روشن میشود ای شهر است
 بسیار با صفا روز سه شنبه بیست و یکم و قابل تماشا
 طرف عصر رفتم تماشای پانوراما یعنی دور نما از یک پله کان تاریکی بالا رفتم محوطه دید
 شد که دور نمای شهر وینه را در آنجا کشیده بودند با صورت جنات رز و نول بعد
 بزرگ بنظر میآمد که با صورت طبیعی میتوان تیر داد آسمان بهمان رنگ و صوت
 اصلی دود بار و طبعان میانی که از دهان توپ بیرون رفته و در هوا منتشر میشود بنظر
 میآید سربازی کلوله بز انولش خورده افتاده بود و خون جاری بود مثل این که
 خون تازه در جریان است کلوله بدیواری خورده سوراخ کرده بود بنوعی شبیه
 با صورت اصلی اید انیشتد شخص داد دور نمای دیگری مال مصر و حوالی آن بود
 بهمین خوبی و پاکیزگی بعد از تماشای بسیار و خطابی شمار سندانل آمده شام صرف
 شد پس از غدا رفتم تا شاخانه ابتدا پرا بود یعنی مجلس رقص و ساز و آواز بعد دو دختر
 حسینیه بالباس سپهان نازکی آمده بند بازی کردند کارهای عجیب و غریب نمودند که
 آدم مات میشد من جمله یکی از آن خف روی کرسی مانند کسی که در هوا معلق بود نوشته بود
 یک دفعه جفت آویزان شد و پاها را بکمر کسی چسباند بنا کرد تا ب خوردن دختر دیگر کلوله را

دو دستی گرفته قدری تاب خورده فوراً لوله را رها کرده در کمال تردستی دو دست دختر را
 که معلق بود گرفته بنا کرد بتاب خوردن پس از لحظه دست دختر را رها کرده در کمال حسنه
 جستن بنمود و باز لوله را گرفت چندین دفعه همین قسم انواع مختلف جستن نمود در سقف تاشاخانه
 قرقره کار گذاشته بودند و طنابی بان آویخته سر طناب حلقه بود و آنرا پائین آورده یکی
 از دختران بایک دستی حلقه را گرفته قرقره را کشیدند تا نزدیک سقف آنجا زوی لوله بایک
 باز بیا کرده جست در توری که وسط تاشاخانه در هوا گسترده بودند و یک دفعه سر بایستاد
 بعد حلقه را دو مرتبه پائین کردند و دختر یکدیگر ندان حلقه را گرفته قرقره را بالا کشیدند و هم مثل
 پیش باز بیهیای غریب و عجیب کرده جست زوی زنجیری که در هوا کشیده بودند آنجا دارو
 زو زوی همان نو بعد سه نفر جمینا ستیک باز آمده چهار سندی همراه آوردند یکی زوی نین
 نشسته یکت کرسی وارونه زوی سرشش گرفت چهار پایه کرسی بالا بود روی این سندی
 دیگر گذاشتند یکی زوی آن نشست و مثل آدم زیری بایک کرسی روی سرش گذاشت
 شخص ثالث بالای کرسی رفته بشیرجه برداشت دو سه دقیقه روی دو دست بدون
 ذره حرکت ایستاده پائین آمد کارهای غریب کردند تا نصف شب بازی طول کشید
 بعد از اتمام منزل روز چهارشنبه بیت و دویم آمده خوابیدیم
 میسر سبلک نام یکی از ارکان پارلمنت اطریش مخصوصاً از پانصد سیله و نیا برای دیدن من
 آمده بود و با والد مخوم زیاد الفت و اتحاد داشتند آدم نجیب و مهربانی است در ضمن
 صحبت تحبب از جانی که منوتم است به کالایش و ده سیله و نیا واقع است که فراموش
 شد فردا برویم آنجا اتفاق از نصف شب مزاجم برهم خورده تا صبح نخوابیدیم

رُوزِ پَنجشنبهِ طبیعت و توم شهر شوال

امروز بنا بود به کالایش برویم کسالت بسر حد کمال بود نتوانستیم برویم همراهان را گفتیم بروید
در منزل ما ندیم تا غروب بکشید ی عارض شده بود بعد کم کم عرق آمد همراهان مغرب
مراجعت کردند جنبل از منظر و صفای آنجا تعریف میکردند گفتند شرفست شهر وینا
و تمام حول و حوش برج رفعی آنجا ساخته اند صد و هجده پله بخورد از آن بالا چند فرسخ بخوابی و بید
میشود جنبل تا نصف خوردم که چرا حالت نداشتم بروم

رُوزِ جمعه طبیعت و چهارم

هنوز کسالت باقی بود آنرا رتب باز کم کم نمودار شد طبیب آمده دواداد تا شام قادر به
حرکت نبودم بعد از شام حالم قدری بهتر شد فردا روزی است که از دنیا بطرف
برلن حرکت کنیم همراهان را گفتیم همه مستعد بشوند که صبح زود انشاء الله راه میقیم طبیب را
از رفتن منع کرد چون تمام تیه دیده شده بود گفتیم بعضی از همراهان فردا از پیشین روند و برخی
با ما نند شام

رُوزِ شنبه طبیعت و پنجم

همراهانی که میبایستی بروند ساعت هشت صبح روانه شدند من بهمان کسالت دو
روز قبل باقی بودم شب بهمان حالت رفتم با ستاسیون که سوار بشوم دیدم نمیتوانم
لنذا به همان خانه برگشتم که فردا را بهم دروینا مانده فردا شب حرکت کنم

رُوزِ یکشنبه طبیعت و ششم

امروز انصب داشتیم حرکتی یکم صبح سوار شده اول رفتم بیایلمنت چون یکشنبه بود
اجرا نبودند تمام بنا از سنگ مرمر و بهترین اینیه عالم محبوب میشود رفتم تماشای

میکرده و در یک میکرده قریب بیست هزار خمره چوبی بود هر یک اقل شامل هزار بطریق
 آنجا این جاز یا در صرف می شود خیلی خوب هم است در شهر و حوالی شهر مقصد میخانه است
 تجارت منتهی که در این جامی شود مثل است به طلا و نقره و جواهر و اسباب چرمی و کش
 و سر سیکار و چینی و غیره شهر و بنا در این سنوات اخیر خیلی ترقی کلی کرده همانخانه های
 ابنیه مرغوب خانه های عالی گردش گاه ها و باغات متعالی همه جدید و احداث اند
 در سال ۱۷۵۷ مسیحی برج و بار و دروازه های اطراف شهر را غراب کرده شهر را وسعت
 داد و تقریباً سالی نیم میان لیره انگلیس برای ساختن کلیسا با و در اس دپل باز ابتدای
 ترقی این شهر صرف شده کلیسای سنت استفان در سال ۱۷۵۳ مسیحی آغاز شده و در سال
 ۱۷۵۰ تمام شد خیلی قابل تماشا است رنگی که در این کلیسا است بسیار بزرگست از صد
 هشتاد و عا به تو کلیسای دولت عثمانی شکام چنگ گرفتند آب کرده این رنگت را
 ریختند و زرش یازده هزار و دویست رطل است با کجک بعد از تماشای بعضی اماکن معتبره
 منزل آمده شب ساعت نه بطرف برلن حرکت کردم شب را در کمال تهرجت و هیاهو
 روز دوشنبه بیست و هفتم

صبح که بیدار شدم دیدم طرفین راه تا چشم کار میکند زمین مثل زرد سبز بود و کلمای شقایق
 سرخ و سفید و او را و خود و چشم را خیره میکرد معلوم شد و میث هم از میان آبادیا
 بسیار عبور نموده ایم امروز از چند سوخ کوه گذشتیم کمی زیاد طولانی بود و دیگر هیچ
 گذشته دارد برلن شدیم همراهمانیکه از پیش آمده بودند مرا استیون حاضر بود
 از کالسکه بخار پیاده شده سوار کالسکه اسبی شده رفتم به همانخانه معلوم قیصر

یعنی همان خانه فیصر این مهمانخانه تشکله و پاکیزه ترین همان خانه های برلن است اسباب
 منگلی از قبیل میز و کرسی و تخت خواب و چراغهای برفیه و کاژدار و سنگام عصر
 رفتم بتماشای جبهه خانه توپهای قدیم و جدید متعدد و زیاد بود و یک توپی بطول چهار فرسخ
 یک چارک قطر دهنه اش میشد گفتند مال سیصد سال قبل است شمشیری دیده شد
 گفتند مال حضرت سلیمان است تفنگهای بسیار قدیم بزرگ تنگین دیده شد که گوشت
 از توپهای کوچک گروپ نبودند و دوشه توپ چرمی بود باین عبارت که شمشیر
 آهن روی چرم پیچیده باز روی آهن را چرم دوشه بودند و کلاه خود و کفش
 و چکمه آهنی کتسوانهای فولادی بر اسبهای مصنوعی که نشان بقدر یک
 پشقاب بود زیاد دیده شد پس از تماشای بیار رفتم منزل شب رفتم آپر شنبه
 عاشق و معشوقی در آوردند مثل قصه لیلی و مجنون مثلاً خیلی قابل تماشا بود بعد
 منزل آمده شام سه شنبه بیت و ششم خورده خوابیدم
 امروز رفتم پتدام تماشای عمارات فرو ریخت کبیر قریب یک ساعت با کالسکه بجا
 راه بود بمرابان همه بودند اول رفتم بعمارتی که نزدیک تو تفکاه کالسکه بخار بود
 موسوم به تون پاس یعنی عمارت شهر از در که داخل شدیم طرف دست راست
 یک توپ کرب بود خود کرب که سه روز قبل وفات کرد این توپ با علی حضرت مهر طوط
 حالیه شیکش کرده بعد رفتم بالا خانه مالار بای متعدد بعضی از سنگات مرمر بود و برجی
 ستونهای ایونیم و ساق داشت از مالار وسط راه داشت با طاق کوچکی میزد و ری
 در وسط اطاق نصب بود در وسط میز سوراخ کردی تعبیه کرده بودند اما سوراخ

باز نمود تخته مدوری در دهنه سوراخ بود گفتند فردر یکت کبیر هر وقت میخواست کبیر
 صحبت محرمانه بدارد یا کاری کند پوشیده از دیگران در این اطاق میآمد وقت گذاشتند
 دست میزد باین تخته مدور بواسطه غمرواسبانی که تعبیه کرده اند زیر میز این تخته میرفت
 در مطبخ غذا را بروی آن چیده را میگرد و بعد تخته با غذایی آمد بجای خود فردر یکت
 تناول میکرد و نظرفین میزد روی زمین تخته مقعری دیگر گذاشته بودند آنها هم بعضی اشاره
 پائین میرفتند کار و و چنگال روی آن گذاشته بالامی آمدند جلوی این اطاق کوچک اطاق دیگر
 بود جلوس معجری بود از تفره آزمای بستند دیگر با طاق خلوت نمیتوانست نزدیک شود
 اطاق دیگری بود آینه های بزرگ بدرو دیوار نصب کرده بودند اطراف آینه ها گل و بوته
 از فلز مسطاساخته بودند هر نقطه این گل و بوته ها را که با فلز دیگر میزدند آهنگی بصوت خوش
 بیرون می آمد و حقیقت صنعت خوبی بکار برده اند از آنجا بیرون آمده فتمیم بکلیسای
 کارسین در اطاقی پشت محراب جسد فردر یکت کبیر را محشو کرده در صندوقی از چوب
 بلوط نهاده بودند صندوق دیگری جسد فردر یکت را در آن گذاشته بودند
 بر حسب جثه خیلی بزرگتر از فردر یکت کبیر بود از دیدن این صندوقها بسیار بیاض
 دست داد و بقدری متأثر شدم که زانوهایم سست عرق از جبین و اشک از چشمم
 جاری شد بنزه روی صندوق بود گفتند سال گذشته اعلیحضرت ویلیام اول
 سلطان حالیه اینجا آمده بنزه را با دست خود روی صندوق گذاشتند از آنجا بیرون
 آمده فتمیم بعارت بانبر برکت در وسط باغ بسیار بزرگی واقع است در اطرافهای این عمارت
 انواع اقسام پرده ها و نقاشی های بسیار خوب کار کشادان ما هر سه در اطراف

سرو پوست تمام جانورانی بود که فردر یک کبیر شکا کرده بودند بیشتر سر مرال و
 و شکا کوهی بود تمام اسبابهای فردر یک کبیر از قبیل ساز و میز و کرسی و پرده و پرده
 حتی شانه و مموک بهمان حالت آن عصر باقی بود و بچکدام را از جانی بجای دیگر نقل نکرده
 بودند و وضع عمارات آن زمان تقریباً با این عصر تفاوت زیادی ندارد و فرقی که دارد
 حالا عمارات پانچ شش طبقه میسر از دو این عمارات از سه طبقه بیشتر نبودند اکثر ستونها
 سنگ سماق و شمش اند و بخار به سنگ آلا باستر که نوعی است از مرمر بسیار نفیس بعد
 از تاشای مفصل بیرون آمده فتمیم همانخانه برای بخار در راه پهلوی عمارتی که ششمین کبیر
 با صفا خوشهای فواره دارد داشت شش شش هفت درخ مجید گفتند هر وقت امیر اطول
 شکا میر و زندانیا فرج حستکی میسکند عینه تفنگ و فشنگ و غیره در این جامو جود است
 خلاصه رفتم همان خانه نماز خوبی صرف شد بعد از غذا رفتم بمارت سان سوسی
 اینجا هم اطفا قمار پراز اسباب نفیس و در و دیوار ملو از پرده های کار استادان
 ما هر بود درخت خوابی که فردر یکت روی آن وفات کرده بود در یکی از اطفا قما
 این عمارت بود بهمان حالت نگاه داشته بودند ساعت مجلسی کوچکی دیده شد که کار
 نمی کرد مترجمی که همراه بود گفت وقتیکه فردر یکت کبیر وفات کرد این ساعت از کار
 افتاد تاکنون همین طور ماند چنانچه تعجب کرد که نباید صبح باشد ولی او اصرار داشت که
 صبح برای استمدال این مسئله در دست از اینجا بیرون آمده رفتم به نیوپالس یعنی عمارت
 چیز محله و نفری که در این عمارت دیده شد تا لاری بود و وسیع در و دیوار و سقف
 آنرا بصورت حیوانات بحری از قبیل ارد و ها و نمکت و ماهی و اصداف و غیره

نباتات محجره بحری و صدفهای کوچک که با اصطلاح گوشش میگویند و مرجان
و غیره ساخته بودند مثل این بود که این حیوانات را از دریا گرفته نصب کرده اند در
و دیوار این عمارت از قراریکه میگویند این تالار را پس از جنگ هفت ساله مشهور که فیما
فردر یکت گیر و مار یا ترسا ملکه اطرش واقع شد بحکم فردر یکت ساختند تا بنماید که با وجود
اینهمه پولی که صرف جنگ شده هنوز در خزانه چه قدر پول باقی است که می توان چنین
تالاری ساخت و فتنه معارضه حساب را نزد فردر یکت گیر بردمی گویند
از آباره کرد تا کسی مطلع نشود چه مبلغ خرج شده الاضافا جای این دارد که مردم فقط
عالم برای تماشای این تالار بیایند اگر چه از دیدن سیر نشدم ولی بواسطه ضیق وقت
طوعا و کرها بیرون آمده رفتم با ستاسیون سوار شده را ندیم طرف منزل
چون خسته بودم روز چهارشنبه بنیت و حکم شب راز و فوجیام
امروز عصر رفتم باغ وحش باغ بسیار بزرگ است انواع اقسام حیوانات ببری و بحری
چرند و پرند و کوچک و بزرگ و قفسهای جدا جداهای داده بودند و شیر یالدار
افریقا دیده شد یکی بسیار بزرگ بود و اسب دریائی میجفت بود و گفتم قدری نان
آورده اند و هانش را مثل غار باز کرده هر چه نان می انداختم فوراً می بلعید جانوران
دیگر از قبیل سگ دریائی و زو باه بحری و کرکدن و شاخ و بکشاخ و شق و کوب
و انواع مزال و کوره و زرافه و خر و حشی خوش خط و خال و فیل و کاکار و که غنایت
دو دست کوتاه و دو پای بلند و دمی کلفت دارد و خر سفید و کاه و مین کلکی
که بیرون میگویند و طاقس سفید و طوطی بنفش و قریب صد نوع بوزینه دیده شد

پس از نماشای بسیار بکشته منزل آدم امروز صبح میسر فزون را لندن فرستادم از پیش
رفته قنطر من باشد منضم فردا صبح انشاء الله تعالی بطرف لندن که مقصد اصلی و مرجع
کلی است روانه خواهیم شد چون صبح زود باید راه افتاد و زود تر از ایامی گذشته شتاب داریم
روز پنجشنبه سسی ام

صبح زود برخاستیم پس از امور متداوله لباس پوشیده رفتم بموقف کالسکه بخار بعد از
سه چهار دقیقه حرکت کردیم تا مسافت زیادی طرفین راه عمارات و باغات دیده میشد
شهر برلن بسیار بزرگ و آباد است و دوازده میل محیط شهر است یا قصد خیابان عرض
خوب سی و هفت پل پنجاه و هشت محله پانزده هزار خانوار که هر خانه کم و بیش یازده اتاق
دارد کارخانجات زیاد از قبیل خرج بخار سازی و پارچه پنبه و ابریشم و نوار بافی و چینی
سازی و تجاری و ظروف طلا و نقره و برنج سازی آهنگری کلاه دوزی حصیر بافی
کلمهای مصنوعی سازی و غیره و حمامخانه های مرغوب بسیار خوب دارد بخصوص این
همان خانه که منزل کرده بودم خیلی قابل و مقدم بر دیگران است که بناخانه بسیار بزرگی
دارد حاوی هفتصد هزار جلد کتاب است انجیل کنتن برک که اول انجیلی بود بصورت طبع در آن
در کتابخانه برلن است تا مثل بسیار بزرگ صورت فردریش و یلیام تیم و صورت محبوبه
ملکه لوئیزا از سنگ بسیار خوب حجاری کرده بودند هرگز و هر چهار راه باغچه است
با صفات اطراف آن تا مثل اشخاص معروف را نصب کرده اند عصر را دایکان اطحال را
مد کالسکه بای کوچک جای داده در این جای مضافا بگردش میرند حوضهای زیاد با
فواره های متعدد در اغلب معابر دیده شد خلاصه از صبح که راه افتادیم تا نیمه راه همه آباد

وزراعت و دوبات و بلوک و خانه های نک نک خوش نمادیده شد مظهر رسیدیم به
 بنار آنجا صرف شد کارخانجات متعدد در این محل و خوش دیده شد ساعت شش و پنج
 وارد کلن شدیم بسترک عامل دولت نظامیه را که تکرار کرده بودم بیایند به کلن در
 استامبول حاضر بود پس از تعارف بکالبد نشستیم و فقیه به همان خانه موسوم به بتل و در
 که اعظم و حسن همان خانه های کلن است خیال داشتیم شب بطرف لندن حرکت کنیم ولی
 گفتند و کلیسای بسیار بزرگ قابل تماشا در این شهر است لهذا فتح غریب کرده را
 شد فردا شب بطرف لندن حرکت کنیم

روز جمعه غره شهر و بقعه احرام

بعد از نماز عالم برهم خورد و نتوانستیم تماشای کلیسا بروم بهرمان اجازت دادم برو
 به بیت خدا و رفتیم بودیم بکلیسای بزرگ که جنب بتل است می گفتند این کلیسا در سال ۱۷۷۰
 آغاز شده و در سال ۱۸۸۰ به انجام رسیده و مبلغ دو ملیان لیره خرج این کلیسا شده صد و
 شصت و یک بزرگ دارد ارتفاع سقف صد و شصت پا و ارتفاع دو مناره آن که طرف
 رودرین است هر یک ۱۵۰ پا است پنجره های منقش پاکیزه دارد و قتی که داخل کلیسا
 طرف دست راست مثال شکی حضرت مسیح است با چند نفر از خدام پہلوی رست
 حضرت جایی زخم شمشیر است که بنودان زده اند بعد از دیدن این کلیسا رفتیم بودیم بکلیسا
 سنت از سلاک که یکی از عجایب روزگار است چون بقعه این کلیسا زیاد اہمیت دارد
 برای اطلاع مطالعه کنندگان میکارم که در ماه دوم مذہب عیسوی در قطب جنوبی خیز
 بر مان که تابع مملکت روم بود انتشار یافت از این جهت رشتہ الفت فیما بین این

ملک و مملکت رُم که پای تخت عیسوی مذہبان بود بسته شد اہل بکیت و اسکنداند کہ در مقام
شمالی بودند دست از مذہب خود برداشته بہمان اعتقاد خویش پای استوار و تائید
قدیمی نشروند تا اوایل ماہ پنجم بدرجہ اغلب ایالات کوچکت دین مسیح را اختیار کردند
تا او اسطماہ پنجم و شصتیکہ اہل رُم از برتان کوچ کردہ بملکت خود رفتند اہل بکیت
و اسکنداند دست تقدیری و تظاول بہمت عیسویان کہ در خاک جنوب سکنی داشتند
دراز کردند عیسویان استدعا داشتند کہ ساکنان با کہ طایفہ شجاع و بہادری بودند بستہ
اہل بکیت و اسکنداند را مغلوب کردہ از خاک عیسویان راندند نشان آنکلو ساکنان با
منظر فراخاک حاصل خیز و زریزری کہ مال عیسویان بود قطع کردہ با اینما از در محاربه
درآمدہ از ملک و ماوای خویش محرومشان کردند بعضی بطرف مغرب فراری شدہ
و برخی بآب زردہ انظر دربار رفتند و جمعی بخلای و بردگی گرفتار شدند بسیار
از بر تائیدی عیسوی مذہب بہ بطاویہ و کمال رفتند برائتی در ظل عیسویان مجاہد و پنا
پیدا کنند بیشتر آن فراریان کہ بہ بطاویہ رفتند پیش رفتند تا استدرا و درین مجال
اسفل زد و جزو حکومت رُم بود انجا بہ امنیت و آسودگی گذران کردند ہنگام
جنگ فیما بین اہل برتان و آنکلو ساکنان مردان برتانی بسیار کشتہ شدہ و خرمہ و بی بد
و برادر کشتند یکی از این صبا یا موسوم بہ ارسلا سلا و ژاد او نجاشا و کنایا برتری
بر سایرین داشت ہمہ جمع شدہ و برابر یاست خود بر کجاستند و فرا از اطرف کلن
روانہ شدند اہل کلن مہربانی و سلوک پیش آمدہ شاہزادہ خانم سمر کردہ را کمال احترام
و اعزاز نمودند تا کلیم بخت کسی را کہ بافتند سیاہ آب زرم و کوثر سفید نتوان کرد

هنوز این بیچارگان سر بر بالین استراحت نکرده بودند که شکست خوردند و کشته شدند
 شد قسمت بجای کشیدند که خیلی سهند که تر از ملک بود که از آن فرار کرده بودند
 این مقال آنکه اهل هونز که مردمان سبع و برجمی بودند و ترشان در ساحل بحر خزر بودند و غیرین
 از ظلم و اجحاف آنها خائف و بترسیده بودند و مدتی قبل ترک وطن کرده تا سنگری
 و جنوب جرمی رفته بودند در سال ۵۰۰ ع اینان با طوایف وحشی دیگر اراده کردند
 خاک جرمی گذشته داخل کال شده به قتل و غارت خودی به بند آمدند و با جمعی ابتدا
 که هم پادشاه و هم سر کرده بود با ایالات فوق که جزو مملکت روم بود رفته بھر جا که رسیدند
 ویران و بھر کس که بر خوردند بجان کردند از این یورش دهشت و وحشت تمام
 فرنگستان را متزلزل ساخت از هر آبادی که می گذشتند با خاک یکسان می کردند تا
 از زیر تیغ بیدریغ هیچ انیم جانی بسلامت در بر نداشتند بصری و قهار و تلای و جبال
 پناه بردند و یا در قلاع محصور بچنان شدند چون عدد افواج زم کفایت نداشت
 نمود در سال ۵۱۰ مسیحی اینان جنوب جرمی و جنوب شرقی کال را تسخیر نموده تا شهر
 اورلئان رفته تمام ذکور را مقتول انان را اسیر و دوشیزکان را بی ناموس کردند
 از اورلئان که بیرون رفته جمعی از رمنی با راسبر کردکی آیتوس و کوث با راه
 سپهسالاری تئودریس با آنها برخوردند جنگ عظیمی روی داد از صبح الی شب
 تنور کارزار گرم بود تا آنکه اهل هونز مغلوب گشته صد و شصت هزار نفر از ایشان
 کشته شد پس از این شکست از سمت شمال بصوب بلجیک کوچ کردند و در بین راه
 بھرکیت از آبادی که می رسیدند تمام مرد و بوم را ما وای بوم می ساختند از

بلجک بمبت مشرق کوچ کرده رفتند بطرف رودین و ایل شهر الکتوبر به کلن که
 شهری بود محصور رسیده و بغلبه گرفتند مردان را از دم شمشیر آب ممت دادند
 زنان و دختران را با سیری برده فیما بین افواج تقسیم نمودند شاهزاده خانم ارسلان
 سرکرده دختران بر تافنی جزو اسرا بوزی یازده هزار نفر جمعیت حلقه انقیاد و اطاعت
 وی را بگوش کشیده بودند بتوابع خود گفت وقت ضرورت چه نماید گریز
 دست بگیرد شمشیر تیز زندگی با بدنامی چه فایده دارد آنچه با امر میکنند اگر دزد
 بقضا بگذاریم بدنامی بی ناموسی است و اگر تن درند هم کشته خواهیم شد پس مردان
 بانام به از زندگی بدنام است بهتر است تا جان داریم در حفظ ناموس خود بجوشیم لهذا
 همه در کمال استقامت و پایداری مخالفت نموده با اهل بیوز کارزار نمودند بپایان
 چون کرک و آنان چون کوسفند خون هر یازده هزار نفر را با شمشیر آبدار در میدان
 کارزار ریختند در ضمن قریب سیئه سنت اسرا خورده او هم چون دیگران شهید
 شد پیش از آنکه شعله جنگ التهاب یا بد ابل کلن فراری شده در جبال و تلال پنهان
 شده بودند وقتی که آتش فتنه فرو نشست بنازل خود برگشته دیدند تمام کوچ و بزرگان
 مملکت از اجساد مقطعه و میدان ارک ممتلی است از ابدان اناث مقتول و سران
 نوحه و لاله بسیار جوارهای این یازده هزار دختر را در همان میدان دفن کردند هم
 این کلیسا مشفق است از اسلا که سرکرده دختران بود و جزو دیگران مدفون شد
 چیزی که در این کلیسا تاریکی دارد این است که اطراف کلیسا بالا و پایین عظام بی شمار
 بترتیب پشت آئینه با چیده اند از قرار که در تاریخ ماه هفتم مذکور است تخوانها کما

این دختران را محض زیارت و عبرت بازماندگان از مقابر خویش بیرون آورده
 بطور یادگار این جانان داده و برخی را در تابوتهای سنگی جای داده اند از این
 کلیسا دری باز میشود با طاقی موسوم با طاق طلا مقبره سنت ارسلان و عظام نجف
 معروف در این جا است سنت ارسلان مدفون است قبرش را در ماه دوازدهم
 و بیستم خلیفت شک و پاکیزه ساخته جواهرات نفیسه روی آن نصب کردند و
 که فرانسویان به کلن تاخت بردند تمام جواهرات را کنده بغارت بردند در
 سال ۱۸۸۱ ایل کلن همت نموده باز مثل روز اول همان قسم جواهرات فراهم
 آورده نشانند استخوانهای سر زیاد است که بعضی در قالبهای فولادی است
 و برخی روپوش نخل زمار و زردارند معدودی در قالبهای نقره بودند و بیک
 شان مروارید و جواهر نشانده بودند استخوان دست سنت ارسلان را در قالب
 نقره جای داده روی مقبره اش گذاشته اند یک خمره بلوری مملو از خاک
 بخون آغشته مال میدانی است که دختران شهید شده اند استخوان پایی سنت
 ارسلان را در قوطی عاج گذاشته اند باین صندوقچه نیز جواهرات درشت
 نصب بود بتدریج برده اند نوک تیزی را که از ضرب آن سنت ارسلان
 شهید شد میان مقبره اش هنگام شکافتن پیدا کرده در قوطی نقره گذاشته اند
 در قوطی نقره دیگر تسمه تازیانه بود گفتند متعلق به تازیانه اسی است که با آن حضرت
 مسیح را زدند و در قوطی طلایی بودند مذکور است این دو تازیانه خان خرابانی است
 که بفرست مسیح فرو کرد و مذکوب بود و منقول است این یکی از شش خمره است

که حضرت عیسی آب در آنرا ریخته شراب می شد این حمزه اول و کلیسای منروم
 پاریس بوده اند از این تبیل خبر یازید دیده بودند بعد رفته بودند باغ وحش گفتند
 اغلب طیور و جانوری که در برلن دیده بودند این جا هم یافت می شود و سگ
 دریائی این جا بود که در برلن دیده نشد بعد رفته بودند ماهی خانه غاری مصنوعی خسته
 اطراف غار را طاقچه با ساخته جلوشان را یک تخته بلور صاف گذاشته بودند
 از بالا متصل آب تازه داخل میشد و از پایین آب مانده خارج میکشت کف
 طاقچه را مثل کف دریاشن و ریک و کوشش ماهی ریخته بودند بعضی ماهیها رو
 شاخه های درخت راست نشسته بودند ماهیهای مخطا دیده بودند مثل پوست
 ببر پس از گردش آمدند منزل شب بعد از شام سوار کالسکه شده فرتیم به تاسیون
 کالسکه بخار حاضر بود سوار شده فرتیم بطرف استن که بندری است واقع در
 چانل انگلیس و متعلق است بدولت بلجیک شب خنک بود از خاک بانور
 و بلجیک گذشتیم اغلب جاها بنر و شاداب بود حالا فصل خرمس کوبی این صفت
 حاصل را بعضی جاها در و کرده خرمس کرده بودند بعضی جاها زرد شده بود اما هنوز
 نه در ویده بودند باری صبح زود رسیدیم به استن کشتی حاضر بود از کالسکه
 پیاده شده داخل کشتی شدیم درین بجز کشتی بای بزرگ بواسطه کم عرضی نمی
 توانست آمد و شد کنند چهارانی که در این بجزند کوچک و باتکانند این بجز
 نیز همیشه متموج و متلاطم است و کفش سنگلاخ مکرر رخاین متعدد و سنگلاخها
 خورده شکسته و مسافری غرق شده اند در اول وبله که کشتی راه افتاد چنانچه

و بالا می شد که ظروف چای خوری روی میس متصل بهم میخورد و آنست خاصیتی
 از آنست پدید میآید تا یک ساعت بهین طور بود بعد از آنکه کم آرام شد و دست
 بنظر نمانده بند دور که ابتدای خاک جزیره بر تان کبیر است شدیم کالسه
 بنجار حاضر بود سوار شده راندم ظهر رسیدیم به استاسیون و یکتور یا سوار
 بزرگ است از این کالسه پیاده شده بکالسه استی نشسته فتم منزل خانه که
 اجاره کرده بودند جنب پادکست بند پارک باغی است بسیار وسیع و تفرجگاه
 عموم خلق اطراف باغ خیابانها و راه های متعدد و در راه کالسه و سواره و پیاده
 همه از یکدیگر مجزای است هر راهی برای هر یک از این سه طبقه معین شده و
 اشجار و گیاههای بسیار و نیمکت های بسیار برای رفع خستگی مردم گذارده اند
 قریب راویه باغ سکوی مدوری است هر روز از ساعت هفت الی ساعت
 ده موزیکان میزنند و شهر و اعرف جا های لندن بهین باغ است اطراف
 آن در عهد سلطنت چارلس دوم دیوار احاطه داشت در زمان دولت
 جورج چهارم دیوار آنجا بر برداشته معجز آهنگی کار گذاشتند خیلی جای
 پاکیزه ای است و فصل لندن و غیر فصل اینجا تفرجگاه عام خلق است خلاصه اینجا
 از ظهر گذشته رسیدیم منزل بعد از شست و شوی بدن غذا خورده است و
 کردم شب بعد از شام فتم به تماشا خانه موسوم به اکمبره قریب شتا و
 جوارهای ساقه بلند تنگ و جهان پوشیده بالباس عربی اول قص کردند
 بعد شوق تفنن کردند یک دختر در میان آنها بود که فقط نوک پنجه های پا

روی زمین گذارده میرقصید کاهی روی پنج یکپا میرقصید و میچرخید بعد از قص و سنا
 که فی الحقیقه خیلی تماشا داشت پرده افتاد بعد از پنج دقیقه بلند شده یکفر باز گیر آمده
 باز هیسای تردست خوب نشان داد و مجله سه گلوله در دست داشت انواع
 اقام همه را بهوامی انداخت از زیر پا میگذرانید و ن این که یکی را بگذارد زمین بفتد
 بعد یک کیلاس پرازاب آورده روی دهنه یک بطری گذاشت و روی
 سرش هفاد کیلاس دیگری پرازشراب روی زمین گذاشت همین طوری تا
 ابتدا پوست سرش را بجزکت در آورد بطری آتیه آهسته در ضمن میرفت
 پامن تاریدشت کردش آنوقت حسم شده کیلاس شراب را باللب بلند کرد باز
 بطری را از پشت کردن روی کله آورد و در این بین شرابی که در کیلاس بود آتشاید
 بدون اینکه قطره آب کیلاسی که روی دهنه بطری گذارده بود بریزد بعد یک دایره
 بزرگ چوبی آورده کانش را نوک چوبی بطول دو ذرع نماده بهوا انداخت و چوب
 زیر دایره گرفت مرکز دایره روی چوب آمد و بنا کرد بچرخانیدن باز بهوا انداخت
 کمان دایره روی چوب آمد از این قبیل تردستی باز یاد در آورد دهر بازی که تعمیر
 میکرد پرده های خوب می نمودند یک دفعه آسمان و آفتاب نمودار شد یک دفعه
 شب و ماه و ستاره و یکدوره و کوه و غار و استیلاکیت و استیلاکیت
 و دفعه دریا و کشتی و موج و قشبی خوب که با صورت طبیعی تفاوت نداشت
 پس از تماشای زیاد که تا نصف شب طول کشید منزل رفتم سیر حاضر بود
 صرف شده یکشنبه سیم شش ذریقه و احرام خوابیدم

امروز چندان جمعیت در کوچه و برزن لندن منیت خیلی کم دیده میشوند غلب بکلیسیا و
باغات اطراف شهر میروند که کوچه خلوت و تمام دکا کین بسته است منم چون حالتی دیشتم
تمام روز را سترل ماندم تازه که قابل نگارش باشد رخ نمود

دوشنبه چهارم

چون فردا آغاز شب دوائی است چند نفر از امر او اعزّه را دعوت کردم تشریف
بیاورند در همان منزلی که من در نزدیکی کوه دو گرفته ام تا پنج روز که اسب دوائی طول
می کشد بمانند ایشان دعوت مرا قبول نموده بودند دو ساعت ظهر مانده رفتم بمقت
کالسکه بخار سوار شده راندم دو ساعت راه بود و قنیه منزل رسیدیم مدعوی
تشریف داشتند غذا صرف شده هر یک بر چشکاه خود فیم شب را با صحبت
با ایشان **سه شنبه پنجم شهر و قنیه** بسر بردم

بجماعت از ظهر رفته اسب دوائی شروع میشود از منزلی که گرفته بودم تا میدان
دوائی قریب شش میل راه بود قبل از ظهر فی الجمله غذائی صرف شده راه افتادیم بالا
خانه که برای تماشا چیان معین نموده اند اطرافش پر است از اشیا که من کر سها و نیم کشاکش
متحد و درجه بدرجه پاده بودند تماشا چیان اغذیه سرد از مناسیل خود آورده زیر
سایه اشجار جو قهوه هر یک با دوستان و آشنایان خویش صرف می نمودند در حقیقت
نوعی است از اعیاد عالم بسیار خوبی داشت بعد از چاشت رفتم خدمت حضرت
استاد و آلا پرش اف و س و لیعهد دولت بهیه نگلستان خیلی اظهار غایت نسبت
به من مبذول داشتند اگر چه استبعادی نداشتند زیرا که فطری حبیبی حضرت معظم است

که پیوسته مطمح نظر و غایتشان متوجه تمام دولت و امان و صفت اندیشان است و همواره
 نظر بلند منظرشان بطرف کسانی است که زبان و دلتان یکی باشد امیدوارم این
 بنده هم جزو این جبر که محبوب شوم زیرا که گندم نمونه است از آثار و صفت نشانی است
 از خرد و اخلاص سب دوانی تا غروب آفتاب طول کشید بعد از اتمام سب
 دوانی رفتم **چهارشنبه ششم** منزل
 امروز و روز جمعه را مثل روز اول بسر بردم یعنی از صبح تا ظهر منزل مانده بعد از ظهر
 میرفتم به کوچه و تا ساعت شش بنمایشی سب دوانی مشغول میشدم منزل آمده با
 مدعوین بسر میردم روز پنجشنبه عالم برهم خورد و نتوانستم بروم

شنبه ششم

امروز قبل از ظهر بلندن مراجعت کردم چون مرا جاسل بودم از منزل بیرون رفتم
 مولوی سید علی ملکرانی که یکماه بعد از من از حیدرآباد بیرون آمد و روزوار دلتان
 شده امروز بدیدن من آمد از امور حیدرآباد پرسیدم گفت آنچه بتدبیر خیر خوبی و
 پاکیزگی میکند و شب را رفتم بنمایش خانه موسوم به ایشین مال یعنی عمارت مصری ابتدا
 شخص حقه بازی آمده باز هیای خوب در آورد و دو عمل بسیار خوبی کرد که قال
 تعریف است اولاً لایت صورت مقوائی بسیار کوچکی روی نیزه کرد مقابل
 این نیزه سینه دیگری نهاد که فاصله اش تقریباً یک فرس می شد یک بشقاب
 آورده کفش را نوک بخت گذاشته بنا کرد و بچرخانیدن در ضمنی که بشقاب را میچرخاند
 دست آدم مقوائی با قلمی که در دست داشت روی صفحه کاغذی حرکت میکرد

و قتی که ثقاب را رها کرد دست آدم مقوانی بهم از حرکت افتاد آنوقت صفی کاغذ را
 بتماشا چنان نمود دیدیم صورت یک آدمی روی کاغذ کشیده شده و حال آنکه کاغذ
 بر دور و سفید بود و قتی که جلوی آدم مقوانی گذارد بعد نوار بار یکی آورده طرفین آن را
 بدو دیوار مقابل یکدیگر میخ کو بید چهار چوبی که دو اصبع بشیر قطره داشت و در
 وسط چهار چوب کاغذ سفیدی چسبانده شده بود از وسط نوار معلق آویخت بعد
 شکل گرمی روی کاغذ چهار چوب مرسم نموده حاضرین را محاط ساخت که آن
 بهدی از این چهار چوب بیرون می آید خوب متوجه باشید یکدیگر فیه ضربی بنگار
 زده پاره شد از میان آن یکت بالونی بسیار نازک که تقریباً بقدر خمیره کوچکی بود برین
 آمد بعد یک سندی زیر بالون کاغذی خف و کم کم بالون بکرت آمده سرش
 پاره شده یکت دختر خوش منظری چون پرسی تاسینه خود را نموده دستهارا کشود
 باتمام حاضرین تعارف نموده پرده افتاد جای تعجب اینست میان چهار چوب نازکی
 که طرفین آن را کاغذ چسبانده بودند چطور آدم همچنان شده بود و چگونه باین
 سکنینی روی هوا معلق بنواری آویزان بود پنج دقیقه بعد پرده بالا رفت در زاویه
 تماشاخانه پیانوی بود بقدر پیانوی معمولی طرفین آن شش پیور و طبل نصب کرده
 بودند و اطراف تماشاخانه نیز طبل و سنج و زنگوله و چیزهای دیگر آویخته بودند
 بتوسط چوبی که دوزخ تقریباً طول داشت یکت شش پیور به پیانو متصل نموده بنا کرد
 به پیانو زدن که یکدیگر از دور و دیوار تماشاخانه صدای طبل و سنج و شش پیور بلند شد
 مثل اینکه یکت فوج بالابان میرند بیکت دست زدن به پیانو کااهی چراغها

تماشاخانه خاموش و گاهی روشن میشد یک دفعه تمام چراغها خاموش شده صدای
 شتر باران در تماشاخانه پدید آمد و برق شروع شد مثل اینکه فی الواقع فصل
 بهار است و باران در حد برق دوشسته ستاره هم نمودار شد بعد باز روشن شد
 و پرده افتاد بعد از پنج دقیقه باز پرده بلند شد زن و مردی پیدا شدند ضعیفه میخواست
 بگذرد که در آید و سول منکر و مغذرباین عذر بود که پس از فوت زخم قسم یاد کرده ام
 زن بزم در این ضمن جادوگری آمد و گفت من از روح زنت میپرسم آون بدید این خانم را
 برشته از دواج در آوری فوراً باز تماشاخانه تاریک شده نوری لعلی آدم پیدا شده
 در هوا حرکت کرد و قری بالافت و قدری پائین آمد و دست شوهرش را گرفته در
 هوا برد و پائین آورد بعد این جسم نور بتدریج از نظر غایب شد یک دفعه صورت
 تشریحی بنظر آمد فقط استخوانی بود از نور دست و پایش را در هوا حرکت میداد صدا
 چند غظام که بهم میخورد و گوش میرسید و قتیکه در حرکت بود و سرش از بدن جدا شده هوا
 صعود کرد و با دو دست کوشش زیاد کرد و یکبار کوشش نبوت متصل در هوا متحرک بود و بعد
 هر دو پایش از آون جدا شده بنا کرد بر راه رفتن در هوا و قتیکه بهم میخورد و صدای دو تن
 که بهم میخورد از آونها خارج میشد بعد تمام بدن از انظار مردم ناپدید شده تماشاخانه
 روشن شد و باری تمام کشت فی الواقع اشخاص ساده لوحی که این نوع شعبده بارانند
 باشند اگر اینها بیایند مبهوت می شوند و اگر شعبده باز دعوی معجزی کند همه بر تال
 وی اعتراف **چشمه ششم شهر ذیقعه** می کنند
 امروز فتم به آبرت هال تالایت نزد یک بید پارک حضرت مستطاب پرنس کشت

شهر علیا حضرت ملکه معظمه و ائمه شوکت در زمان حیات طرح ریخته بودند و در
 الصنایع و دارالعلوم بسازند و در نیم ماه می ۱۸۶۷ اول سنک بنابر علی حضرت
 ملکه معظمه و ائمه شوکت گذاشتند و در سال ۱۸۷۱ با تمام رسید قریب و ولایت هزار
 لیره انگلیسی خرج تالار شده قطر اطروش ۲۷۲ و قطر اقصی ۲۳۸ و محیطش ۸۰۴
 پا است شکلا تقریباً بیضاوی است هزار و سیصد و شصت و دو صندلی در وسط
 و در تالار به ده قطار چیده اند در شاه نشین تالار ۲۰ اگر می توان که است
 بالای شاه نشین غلام کردشی است و در هزار نفر بفرغت می تواند کردش کنند
 اطراف غلام کردش پردامی روغنی بسیار کار نقاشان قدیم و جدید است سقف
 کسبیدی بلور دارد در ارتفاع ۱۳۵ پا روی هم رفته هشت هزار نفر در کمال آسودگی
 و فراخی جامی تواند در این تالار بنشینند طرف جنوب تالار را رخون بسیار بزرگی
 نهاده اند ده هزار بند دارد و ماشین بخار با هتک در می آورندش ساز بزرگیت
 هزار نوازنده اطرافش می توانند نشسته بنوازند طوش نهاد با است قریب ده هزار
 لیره تمام شده چیل ساز بزرگیت بعد از تماشا می بسیار که فی الواقع هر یک از
 پرده ها نیم ساعت طول داشت آدم خوب به بیند بیرون آدم مقابل درب تالار باغی
 است موسوم بیاع کنسینکن مجسمه حضرت اقدس پرش کنسرت را بیا و کار روی نخیه
 مطلقا کرده اند چهار طرف مجسمه فرشتگان زیاده از مرمر جاری کرده چهار رنج
 مسکون می نامند شان در زیر مجسمه پرش تماثل اشخاصی حروفیت از تیل سکپیر و
 میلتن و ولتر و غیره همه را بسیار شبیه و خوب حجاری کرده اند

جمعه ششم شهر ذیقعدة الاحرام

بعد از صرف خنار رفته تماشای کلیسای سنت پال بزرگترین کلیسای برتانیا گشت
 اثبات سلطان گنت ششم مسیحی اول در این موضع کلیسا ساخت در سال ۱۰۸۷
 آتش گرفته بجلی خراب شد سنت پال بعد این کلیسا را بنا کرد در سال ۱۱۳۷ باز
 بسخت و بسیاری از آن ویران شد بعد که تعمیرش کردند باز در ۱۵۵۷ آتش گرفته
 خرابی بسیار آن وارد آمد مجدداً مبلغ کثیری خرج کرده مرتش کردند در ۱۷۵۷ عیال یاقین
 عظیمی روی داده بجلی ویران و ملی خاکستر شد در این یاقین قریب سیزده هزار خانه
 و ششاد و هفت کلیسای کوچک با ناک کیمان شدند در عهد سلطنت چارلس
 دوم ۱۶۶۵ عمارت باز از سر نو شروع ساختن کردند سی و پنج سال طول کشید تا تمام
 رسید از غرائب آنکه کلیسا و عمارت در یک روز با تمام رسید بطرح بنا شبیه به
 کلیسای ایالتین است طویش پانصد و عرضش ۱۲۵ پا است از کف کلیسا
 تا نوک صلیب که بالای کسبند ۵۶۳ پا است روی مناره جنوبی زنک
 بزرگیت قطرش ده پایی شود این زنک چو قوت زده میشود جرقه تیکه کمی از دووان
 سلطنت یا میری از خاندان بنالت و تنش از دنیا کوتاه شود وزن زنک دوازده
 هزار رطل است و وزن زنک صد و شصت و شانزده پله میخورد
 تا صلیب ولی تا وسط که به غلام کردش بخوی موسوم است بیشتر نفهم وجه تسمیه
 این غلام کردش این است که اگر بنی صله صد قدم آدم و تنش را دیوار گذارده
 آهسته حرب شناسم بعد ای بلند می شود و معمار صنعت غریبی در این فن بکار برده

از این جا یک طبقه بالاتر فرستم تمام شهر لندن پیدا بودند و تیم برویم بالاتر تا یک
 صلیب مانع شد گفتند چندین دفعه ابله را انداختند و کینه را با دنیا ست
 خواب کنند از غمده بر نیامده و گرفتار شدند از آن زمان بعد قدغن الیه است
 کسی بالاتر رود همیشه در بای بالا هم قفل است چون نشد بالا برویم پائین آدم خیلی
 خسته شده بودم قدری در صحن کلیسا نشستم محبته بای زیاد صورت پهلوانان معروف
 که در برده ها کشته شدند از شک مرمر جاری کرده و بعضی را از چدن ریخته نیت
 کلیسا کرده اند نوک کسب صلیبی است بوزن سه هزار و سیصد و شصت رطل روی
 کلوله نصب است که وزنش پنجاه و شش رطل است قطر کلوله شش پا و دو
 اصبع است اما از پائین بقدر هندوانه درشتی بنظر می آید هشت نفر آدم میتوانند
 میان کلوله خود را بکنجند خلاصه پس از گردش زیاد آدم منزل همه جا از میان
 خیابانهای وسیع میروان پهلوی عمارات رفیع خوش طرح که شش جمعیت کثیری
 پیاده از طرفین راه و کالسکه های متعدد از وسط متصل در عبور و مرور بودند چند
 جا کالسکه من و همراهان ایستاد تا راه باز شد از میان این جمعیّت یک صد
 بلند بیرون نمی آمد واقعا انگلیسها مردمانی هستند بسیار معقول و مؤدب و با حد
 با کسی کاری نه هر کسی بی کار و عمل خود میرود و دوازده هزار پلیس سواره و پیاده بر
 محافظت عموم خلق در لندن هست تا نزاعی خوریز و جنگی نشد نه انگیز روی نمید
 پلیس ما ذوق نیست مداخلت هیچ امری نماید فی الحقیقه آزادی این است که نصب
 انگلیسها شده گمان نمی کنم ملت دیگر این نوع مختار و آزاد باشند

شنبه هشتم

امروز تا عصر منزل مانده بنوشتن و خواندن وقت خود را گذراندم ساعت
شش فتم تا شاخانه دم تو سوا بنجا صورت سلاطین و مردمان معروف را خواه
به نیک نامی خواه به بدنامی از نوم درست کرده با همان لباس و نشانی که در زمان
حیات در برداشتند بترتیب ایستاده و شسته با حرکات مختلف هر یک را بوضع
خاصی قرار داده اند مثلاً شخصی دیگر را مخاطب ساخته حرف میزند بعد می ختم است
که با صورت اصلی نمیتوان نیز داده صورت دختر را از نوم ساخته نفس میکشد مثل
اینکه فی الواقع انسان حقیقی خوابیده و نفس میکشد جای دیگر شخصی از نوم بود کاه کاهی
سرش را بطرف راست و چپ میگرداند پس از نوم ساخته ایستاده کرده بودند
یکی از تماشاچیان گمان کرد پس حقیقی است از وی پرسید چه وقت موزیک میزنند
و بجوای نیامد خجل شد دختری شربت فروش جلومیزی ایستاده بود یکی از همراهان جلو
رفته گفت این را چه قدر خوب ساخته اند دختر بنا کرد بخندیدن اگر آدم حقیقی بی حس
و حرکت در میان آدمای مومی نمائند مشکل پیدا نم کسی بتواند تیر بد به بالای سر
دختری که نفس میکشد جایی نماده بود نذیر جباب دست خط مبارک علی حضرت
اقدس همایون ناصرالدین سلطان ایران دیده شد چلو ی آن آنجایی نماده بودند
بسیز اسمعیل خان کفتم سواد دستخط همایون را محض تیمم و تبرک مسافرت مانم می برد
اینست سواد دستخط مبارک هنگامیکه در لندن اقامت داشتیم بتماشای دم تو سه
آمدیم و این چند کلمه را بر رسم یادکاری در اینجا نوشتیم ناصرالدین شاه قاجار ۱۸۷۵

در جنب این تماشاخانه طاق دیگری بود که اسباب سلاطین قدیم را نهاده بودند
 از قبیل لباس و اسلحه و غیره رخت خوابی که پامپئون قول در آن سفر میکرد اینجا بود و این
 کالسه رخت خواب و آشپزخانه و اسباب تحریر و میز و نهال خوری همه جمع بود و این
 طاق پله میخورد بیستین در این زیر زمین مانند صورت مردمانی هست که به بد ذاتی
 و سهرقت و بدبختی و سفاکی مشهور بودند از صورت هر یک فی الواقع آثار بد ذاتی معلوم
 میشود تماماً که المنظر و قبح الوجه اند این جانیریکت داردیده شد که سوابق ایام در
 فرانسه و بعد در لندن رایج شد برای کشش قائلین و بدکاران بر سه تخته چوبی عمود کرده
 آدم را روی تخته می خوابانند بالای عمود بیری تعبیه شده بکیت اشاره پائین آمده
 میخورد بگردن آدم و فوراً سحر جدا شده می افتاد میان صندوقی پرازانگاه و بدینا
 رد نمی شد و صورت تمام مجوسین نیز در این طاق بود با وجودیکه همه از نوم ساخته شده
 بودند از دیدن زوی شششتان موی بر بدن آدم راست میشد پس از نگاشای خفا
 آدمیم با طاق اول بکیت بسته موزیکانچی هر روز نزدیک مغرب موزیک میزدند
 چون خوب میزدند و حشمت هم شده بودم قدری نشسته رفخ خشکی شد بعد رفتم
 منزل شام خورده یکشنبه دهم وقت خواب خوابیدیم
 امروز نیز روز یکشنبه است کمتر کسی در شهر میماندند جانی برای تماشا با زیست و نه
 آمد و شدی در کوچه و برزن میشود صدای احدى بکوش نمیرسد این شهر باین جمعیتی
 مثل امنیت که هیچکس در آن نباشد بعضی از اهل حیدرآباد که برای گردش و تحصیل
 این جا آمده اند از قبیل مولوی سید علی سیکرانی و میرزا محمد نجف و سید زین العابدین

فرزند مولوی سید حسین نوین بخت بدیدن من آمده بودند گفتیم بمانند با من نهار
بخورند بعد از هفت سال آنانی انجمله صحبتی شد تازه که قابل کنارش باشد اتفاق نیفتاد
دو شبانه یازدهم

امروز بعد از نهار رفتم ببارت دولتی قدیم لندن که موسوم است به نوراف لندن
یعنی برج لندن این عمارت صاحب برج چند روی تپه کنار رود تیز واقع است
این جا جایی است که اشخاص معروف و مشهور عالم شربت عات از دم تیغ آبدار
چشیده اند اصل این بنا از من است در عهد سلطنت کنتسما نین کسیر بنا شده گویا پانچ
خزان و دار الضرب من با بوده زیرا که در سال ۱۷۷۷ و قسیمی پایه یکت بنا می جدید
می کنند یک شمش لفره و چندین سکه طلا مسکوک است که و خطا من با بود از ابتدای
بنای این بنا هم عمارت دولتی بود و هم مجلس حکومتی استیفن شاه اول سلطانی بود که پانچ
رامقام خود کرد در عهد سلطنت ریچارد اول شاه انگلستان شمش خند می و این بنا داد
کنند زمان سلطنت او دارد بر استحکامات و قلاع این بنا افزوده چنان استحکم نمود که
ممكن نبودى داخل و خارجى اندونى شد بقولى در عهد وى این جاقط مجلس دولتى شد در سال
۱۲۷۸ از یهودیان مشکى شدند که سکه قلب نیز نند به را که ششصد نفر میشدند که قتل کرده
این جابس نمودند و نهائى زیاد در این جا رنجته شده اگر بخوانم تمام را شرح دهم چندین
صفحه خواهد شد این جا همان جایی است که هنری ششم زوجه خود ملکه آراگن را پس از
جلوس بر تخت آورده در سال ۱۵۳۱ از معاشرت با وی سیر شده از جان نا امیدش
کرد بعد زوجه دیگر که بسیار خوش صورت و جوان بود برشته از دواج در آورد و چندی

نکهت که بوی نیم همان شربت چشاند و در عهد سلطنت مری رقیب خویش لایحه خجگری
 بدون هیچ نوع تقصیر با کنایه در این جا حبس کرده بعد سرکش را از بدن جدا نمود
 وقتی که مری از دارالملکت و نیاروی بعالم بقا نهاد سلاطین بعد دیگر این جارا عمارت
 دولتی ساختارند و در حالاجبه خانه و مخزن جواهرات دولتی است در وسط عمارت
 اطافی است تقریباً در تمام جواهرات و آلات سلطنت را میان دو قفسه
 آهنی چیده اند بعد از فوت چارلس اول اشیاء و جواهرات قدیمه بعضی مکتور و برخی
 مسروق شدند و در زمان تاج گذاری چارلس دوم زرگری مامور شدند آنچه جواهر
 لازم است برای دسیم وی فراهم بیاورد و جواهراتی که حال موجودند مشتمل است
 بر چند تاج و چند عمو و بشقابهای طلا و مطلقاً که بهنگام تاج گذاری در سر میر می بینند
 نشانهای متعدد طلا و مرتضی مومینا و غیره زیاد دیده شد تاج علیا حضرت
 ملکه مغظمه و امته شکوه را از همه بالاتر جای داده بودند و درش فخل ارعوانیت
 و جواهرات زیاده روی آن نشانده اند یکت یا قوت درستی که اطرافش هفتاد و پنج
 الماس بر لیان بود و دیده شد بیک صلیب نشانده اند این یا قوت بواسطه درستی
 استوار زیاد دارد و میگویند مال او دارد است که معروف بود و سیاه شاه در سال
 ۱۳۰۶ که اسپانول محاصره شد بطر پادشاه کاستیل بوی ارزانی داشت و مجاز
 اجین گرت سال ۱۴۱۵ همین یا قوت بکلاه خود بهیچیم نصب بود خلاصه انوار
 اقسام جواهرات دید شد بمنظور فی بود شبیه بعقاب بال کشوده سرکش
 بگردن هیچ میخور و سنگام تاج گذاری سلاطین موافق رسمی که دارند میان آن

روغن ریخته سلاطین را روغن مالی می کنند قاشق طلای مرصعی دیده شد که با آن
 روغن از ظرف مذکور بیرون می آورند قریب دو اوزن نمک دان طلای
 مرصع بود اینها نیز هشتکام جلوس سلاطین در دستر خوانی که آرزو گسترده می شود
 که آرد می شوند شبیه کوه نور ایمان طور که از هند آورده بودند قبل از رسیدن
 وزیریان کردن از بلور ریخته شست آینه نهاده اند کردن بند و نشان را نوبند که
 روی آن مرثسم هست هولی سواکی مالی پانس لهنی بد با نکسی وارد بیاید که به خیال
 میکنند و نشانه های دیگر و مال زیاد دیده شد پس از تماشای بسیار از این جایرون
 آمده رفتم کجبه خانه این حجره مشتمل است به اسلحه بختی یونانی و نمونه آلات حرب
 شرقین مخصوصا مال هندیان و ادوات قدیمی و در خوش ساخت با اسم تاریخ
 بر یک بتربیب و نقشه پای متعدد چیده اند ستوانهای فولادی بر آبهای
 مهندخی بسیار درشت پوشانده بتربیب چیده اند بعضی شان پوست اسب
 حقیقی بود که با کاه پر کرده بودند سمشان بزرگتر از بقایای هولی است یک نوع
 زره و کلاه خود دیده شد از ریشه اشجار بافته بودند و آلات حرب اشخاصی
 این نوع لباس می پوشیدند منحصرا بود به بی و اسخوان ماهی و تیری که نوک شمشیر
 تیزی بود شمشیر و نوپ و تفنگ قدیم و جدید خنجر و کاروهای خراسان و کرتان
 شمشیرهای بسیار بزرگ که بر یکت و برابر شمشیر حالیه بود زیاد دیده شد از این جا
 رفتم با طاقی که منزل لدی جن گری بود یکت چرخه بمبت صحن عمارت داشت از
 میان همین نخیره دیده شوهرش را از مجلس بیرون آورده بدار کشیدند و جسد را

در غرابه کزاده بودند و کلیسای سنت بطر دفن کردند بعد از آنند این بیچاره را هم بر
 بشوهرش ملحق کردند حال همان مقتل را مشجر کرده معجز آینه ای اطرافش ساخته اند در
 همین موضع سال ۱۵۳۶ و ابعاشش نفر از مشاییر بی سینه شدند اول ملکه آن
 زن بهزی ششم دویم مارکارت زن سر بیچاره دل سیم ملکه کاثرین زن پنجم بهزی
 هشتم چهارم جن زن جورج ملین پنجم لیدی جن گری دختر بهزی دیوگن ششم بربرت
 دوازدهم اریکس در جنب این مقتل راهی است تنگ و تاریک می رود و مجبوس که
 مال اغره و امرا بود مجبوسین هر یک زمان قید روی سنگهایی که در کف و دیوار
 مجبوس است چیزها کند اند که خالی از بند و نصیحت نیست یکی از آنها را که ویلیام رام
 کننده بود خواندم ترجمه آن اینست در خانه ماتم و عزا توقف کردن به از دست
 نمودن در خانه عشرت و ضیافت است دل عاقل همیشه منزل ماتم است
 چندی مقید شدن بهتر است از همواره خلع الفخار بودن برای هر چیزی وقتیت
 معین روزی باید تولد شد و ساعتی باید بدزد و دخت روزمات بهتر از روز حیات
 هر چیزی سختی دارد و انجام هر شئی از آغاز آن بهتر است در خانه مسکن است و
 مذلت صبور و شکور باش همچنانکه پول مفتاح ابواب مقفل است عین نیز کلید
 اشکالات است زمان اقبال خوش سلوکی کن و ترس از ایام ادب از فی ۲۲
 اپریل ۱۵۵۹ خلاصه از دیدن این مجبوس خواندن بعضی خطوط و بیاد آوردن کلمات
 و قتالی که در این موضع شده بقدری بدغم نقش شد که ضعف روی و دماغ
 دیگر بود زیر زمین مانند برای طبقه کناران و قاتلین و غیره بقدری تاریک

و بد بود که بقل راست نمی آید دیوارهای بسیار کلفتی داشت حال انبار تفنگ است
در عرض کم و می تواند بشمار هزار تفنگ بیرون بیاورد بجهت خراب کردن کی
از دیوارهای این محبس هزار بار با علمه و مدتها زمان لازم است و اتفاقا عجب جای
محکمی است از آهن استحکامش بیشتر است پس از تاسف و تماشای بسیار منزل آدم

سه شنبه دوازدهم

طرف عصر رفتم بصومعه و ستمیستر کلیسائی است بسیار قدیم و بزرگ هر قطعه آن در زمان
سلطانی ساخته شده آغاز بنای این کلیسا در سال ۱۷۰۰ بکلمه روبرت سلطان سکس شد
اهل دینمارک بنای اول را خراب کردند بعد از او و ملقب به نفیس در سال ۱۷۰۵
دیگری بنا کرد مذکور است این اول کلیسائی بود که بطرح رومی در برتان ساخته شد
مقبوره ادوارد در همین صومعه است پس از وفات وی اولاد و احفادش
در بنا و زینت این کلیسا جمعی طبع نمودند بنری تیم در سال ۱۷۲۰ بنای باشکوه
ساخت چندی نگذشت که آتش گرفت ادوارد اول تعمیرش نمود در عهد سلطنت
ادوارد دوم و ادوارد سیم وسعت داده شد بنری پنجم در سمت شرق بنای بالینه
ساخته تمام کلیسا بنام وی شد از زمان هارلانا امروز تمام سلاطین نیکلستان در
این صومعه تاج بر سر خفا ده اند باین معنی که زوی یک سندی که شش سال قبل
ساخته شده می شنیدند در سمت تاج گذاری عمل می آید و سیم و جوهراتی که در زمان تاج
گذاری استعمال می نمود در توراف لندن که شش سال بقاء گذشت جایی داده اند
سوابق آیام این جالبجا و ماوای مقصرین بودی کف کلیسا تماماً حجر متلون و منقش است

مقابر اکثر سلاطین و تائیل اغلب مشاییر در این جا است بعضی حجابها و نبت
 کاریها و معماریهادیده شده که در این عصر کمتر می توان مثل همین ساخت تمام شوند و
 جدار و سقفهاست مرمر است لیت کلبه جایی است تقریباً دویست سال قبل بایست
 لندن بوده در وسط ستون سنگی دار و مثل تنه درخت سقف آن مثل شاخه های درخت
 اگرستون شست بزنند صدای مس میان تپی از آن خارج میشود خیلی خوب درست کرده
 قریب یک ساعت و نیم طول کشید تا تمام تائیل و مقابر دیده شد بعد برشته منزل
 آدم شب بواسطه خشکی چهارشنبه سیر و هم از منزل بیرون رفتم
 امروز رفتم بدیدن موزه که موسوم است به بندی این موزه محمولست بر صنایع و کارها
 بندی و جواهرات و اسباب سلطان برمه آلات حرب قدیم و جدید پارچه های
 زلفه شالهای کشمیر ظروف چینی قالیه های ایران زیاده دیده شد صورت شیر
 از چدن دیده شد که کینفر انگلیس را زیر پنجه خود پایمال میکرد گفتند این کنوع آلات
 موسیقی است که بدستور لعل اوزنک زیب سلطان هندوستان درست کرده
 در حضور وی بنواختند شیر منظر یک شخص بندی است که انگلیس را زیر چنگ خود
 مضحک میکند در یک قفسه قرآن بزرگ خطی دیده شد که تقریباً پانصد لیره انگلیس قیمت
 داشت مدیر موزه گفت این را میت و پنج لیره خریده ام اما هر ورق آن میت پنج
 لیره می ارزد بعضی تکه ها دیده شد از هند آورده و برخی را شبیه به تکه ها باوفا
 های هند برای نمودن مردم درمن جا ساخته اند در حقیقت محض بصیرت ملت دلت
 مبلغ گزافی خرج کرده آنانکه اثاث ابلت بندی را ندیده اند بیک نظر خیره بائی را

می بیند که حتی بعضی از خود بند یا نهم ندیده اند پس از تماشا شنیدل آمده باقی روز شب
کافی السابق چشمنه چهار دهم گذارند
امروز در شنیدل ماندیم تا زده روی نداد شب بعضی از دوستان مدعو بودند آمدند
شام صرف شد پس از غذا خواتین موعوره قدری پیا نوزده همه را محظوظ کردند نصف
شب ساز و محبت گرم بود بعد ایشان رفته منضم پنجوا بگاه خویش شتافتم

جمعه یازدهم

امروز چایار متوجه هندوستان است قدری از روز را مشغول نوشتن خطوط لاسه
شدیم طرف عصر بیرون رفته قدری پیاده گردش کردم اغلب روزها هوا ابر
و خنک بعضی ایام که آفتاب می تابد هوا گرم میشود ولی زیر سایه اشجار نسیم خوش
خرمی می آید قریب یکجماعت راه رفته شنیدل معاودت شد

شنبه شانزدهم

امروز رفتم تماشای موزه که موسوم است به قیش موزیم این موزه منضم به جزوات
یکجی مشتمل است به تاشیل و حجارهای مرغوب و دیگر مجتوی است بر سکه ها و
نشانهای قدیم عالم در مرتبه تحتانی کتابخانه ای است بسیار بزرگ شامل انواع قسام
کتب خطی و با سمه عدد کتب با سمه یک میان و چهار هزار جلد است و عدد کتب
خطی بیش از پنجاه هزار جلد است هزار و پانصد جلد آن اسنه شرفی است از قبیل عز
و فارسی و ترکی و هندی کتاب شاهنامه مقصور و کتاب یوسف زلیخا و لیلی و مجنون
و حافظ همه در قفسه و خوشخط در یک قفسه جدا دیده شد الحق بسیار بسیار خوب

بودند و جنب کتابخانه اطاقی بود و منوم به طاق قراست سقف بسیار بزرگی داشت
 مستطابق آنجا گفت این سقف فقط یکپا از سقف کلیسای سنت پتر که در رم است
 کوتاه تر است در این طاق خواندن شتاب و جلد کتابت هر طلی که مردم بخوانند
 بفهمند یا سود مقاله را بردارند جازنی حاصل کرده این جامی آیتد هر چه خواهند
 میخوانند یا از روی آن می نویسند چهار صد سندی در اطراف سقف و اندر براس
 نشستن مردم واقعا اگر کسی بخوابد عالم بهشت را در ملکی رواج دهد باید این نوع بنا باشد
 اهل ملک را تشویق کند هر قسم کتابی که در عالم با ستمه شده یا نوشته شده در این کتابخانه
 موجود است از روی فهرستی که ترتیب نام کتابها را نوشته اند هر کتابی که بخواند
 پیدامی کند بفاصله دو سه دقیقه خلاصه قدسی آنجا نوشته بعد منند آمدن
 یکشنبه هفتم شهریور

الی کینه مبیت و چهارم ز کام و سرفه و کاهی تب بقدری شدید بود که هیچ نتوانتم
 از منزل بیرون بروم در این بین اتفاقی که قابل مذاکره باشد رخ نمود و مردی یونانی از
 ایام ساکت و صامت است تا عصر کسی دیده نمیشود اکثر اهل شهر از زن و مرد و خرد و بزرگ
 بیانیات حول و خوش میروند معدودی که در شهر میمانند هیچ کلیسا رفته نزدیک ظفر
 مراجعت کرده و خانه میمانند و قلیلی طرف عصر برای گردش در میدان و جابجا
 دیگر بیرون میروند منم منزل نشسته وقت خود را بخواندن کتب و صحبت با همرازان
 گذراندم آنچنانکه امروز بکلی رفع کسالت شد فادرجرت هستم
 دو شنبه مبیت و پنجم

امروز عصر سیزدهمین میترک من و تمام مهربان همان ستمی هم را منزل صرف
 کرده راه افتادیم خانه شان خارج لندن و مقصد به میلیدن واقع است اثاث
 البیت و خانه و باغچه همه از روی سلیقه و پاکیزه است صاحب اولاد زیاد
 است شش دختر و دو پسر دارند یعنی سه دختر و یک پسر از زن اول که همه بزرگ
 و با تربیت اند و مادرشان چند سال وفات کرده دارند و سه دختر و یک پسر از
 زن حالیه که بسیار عقیقه و نجیب است شب بعد از شام قدری ساز زدند بسیار خوش
 گذشت بعد از شام خواستم مرحبت کنم میترک مانع شده خواهش کرد و دست
 برای تقییر هوا در منزل ایشان بمانم چون خود و عیالش مردمان مهربان و دانا
 و دوشی هستند خواهش ویرا قبول کرده سه شنبه و چهارشنبه مثل روز دوشنبه
 در کمال خوشی و فرحی گذشت عصر چهارشنبه رفته از جانب وزارت خانه بند
 رسید که فردا که پنجشنبه است سه ساعت بعد از ظهر بروم ابرن زیارت علیا
 حضرت ملکه معظمه یا دشاه نکستان و قیصر هندوستان دامت ملکه
 لذا شب بعد از شام حنا حافظ کرده رفتم منزل

پنجشنبه شب و ششم

صبح پس از صرف چای راه افتادم با کالسکه بجای چهار ساعت طول کشید
 بسیار سرد بود در ساعت محمود بجات دولتی رسیدم غذا حاضر بود پس از غذا
 اذن شرفیابی حاصل شد در کمال ادب و استحضار پیش رفته رسم آداب و تکریم
 بجا آوردم بعد علیا حضرت ملکه معظمه دامت شکوه با دست مبارک کردن

و سینه خانه زاده دولت خواه خود را با جلال آبی و نشان مثبت کمانداف ایندیان سپهر
 مزین فرمودند این بنده هم سر مبارک و افتخار که کسب و وار ساینده دست مبارک
 علیا حضرت عظم لمارا بوسیده اجازت حاصل نمودم شب راجعی از امر او اغر و طما
 بود مخلی خوش گذشت بعد از شام قدری پای تو و موزیک زدند از نصف شب
 گذشته بود که محاس بر هم خورد با همه خدا حافظی کرده با طاق خواب رفته خوابیم
 جمعه مثبت و نهم شهر ذیقعد

امروز در منزل ماندم برای نوشتن خطوط هندوستان تازه که قابل باشد
 اتفاق شنبه سه ام
 امروز هم تماشای موزه که و شوم است به کنسینکتن موزیم در این موزه نمونه اکثر آنچه
 عالیه قدیمه را ساخته برای بصیرت خلق جا داده اند به انضمام تمام اسباب و آلات
 و ظروف چین و جاپان و غیره نمونه استون راجان را که در زم هست همان
 بزرگی ترکیب از کچ ریخته اند با صورت اصلی ابد اتفاقا و تفاوت ندارد جای دیگر نمونه
 شمعدان کلمه دیده که از برج ساخته مطلقا کرده بودند چنان مثبت کاری ریز و مناسب
 با یک کیب کرده بودند که معلوم میشود از زیر دست استاد در آمده جانی مسی سلمان
 و جانی کشت پیو دیان و نرل اعراب مینی و حجازی و اما مزاده و غیره بود اگر کسی
 بدقت این موزه را به بیند مثل مثبت که اغلب اینه شهو عالم و کار باشی قدیم چین و
 و جاپان و زنا رو و زیبای هند و ایران را بیک نظر دیده است علاوه بر اینکه
 چشم از دیدن اشیاء مخطوط میشود بر بصیرت شخص هم می آید زنا رو و زنا

وکل دوزی که در این موزو دیده شد تا ما کار قدیم است از قراریکه مدیر موزو می گفت در این
زمان کوشش زیاد کرده اند مثل اینها که بختند از عمد و بر نیامده اند سوابق ایام
هندو ایران در زمان دوزی وکل دوزی و قالی و شالی بانی برتری بر تمام ممالک روی
زمین داشتند اگر چه کنون هم کارهای خوب می کنند اما مثل کارهای قدیم قوم دوزی

میشنبه غره شهر ذیحجه الحرام

امروز صبح هوا پر از مه غلیظ و تا ساعت یازده چینی فته و گرم بود بعد که کم کم روشن شد
چون امروز هم روز تعطیل تکلیفهاست من هم کسل بودم تا عصر از منزل بیرون رفتم
طرف مغرب قدری سوار کالسکه شده اطراف هید پارک گردش کردم بعد مرجهت
منوده تا نزدیک شام صحبت مشغول شدم بعد از شام قدری نشسته خوابیدم

دوشنبه دوم

امروز بیشتر کبر لاند که سابقا هم حید را با د آمده بود دیدن آمد در یک محل بسیار زیست
و ما بر است و آن منیت که اگر دو نفر اشارت یا کنایه یا بطور بخوابشی را نشان کنند
یا بیکدیگر بگویند و چشم خود را بسته دست اشاره کننده را به پیشانی خود چسباند به خط
مستقیم میر و پهلوی همان شبی که منظور بوده و آن دست دیگر اشاره کننده را میگیرد
روی آن خیلی کار مشکل است یکی از همراهان سنجاقی را میان جعبه که دایا ق و دیگر بود
گذارده دیگری است که گفت بعد کبر لاند دست ویرا به پیشانی نماده بخا مستقیم
سر جعبه ان را باز نموده دستش را روی سنجاق هفت داز این قبیل کارها زیاد نمود بعد
از رفتن مشارالیه با طاق مخصوص خود رفته بخواندن کتاب و امور دیگر روز را بسیار

شنبه سیم

تا زده قابل مذکره باشد رخ نمود و طرف عصر عالم بر هم خورد کسالت زیادت
داد نتوانستم از منزل چهارشنبه چهارم
الی شنبه غم کسالت مزاج بانی بود هیچ نتوانستم از منزل بیرون بروم کزل
شترن میل که چند سال قبل نایب سفیر کبیر دولت بنیه انگلیس مقیم سید آباد بود بان
و بچه اش دو ساعت از ظهر گذشته برای صرف چاشت مدعو بودند در عشت
مذکور با حالت کسالت حاضر شدم ایشان آمدند بعد از غذا صحبت زیاده میان
آمد و دختر جوانی دارند فرشته بسیار خوب حرف میزد چهار سال در یکی از مدارس
بارسل تحصیل کرده زبان منته خوب میداشت خیلی خوب تربیت یافته بعد از صحبتها
زیاد ایشان رفتند منم برا حکامه خود رفته با امور لازمه پرداختم

یکشنبه هشتم

امروز نیز یکی از ایامیست که اهل لندن بعضی بناز و برخی بگردش در باغات
خارج شهر روز خود را شام می کنند دوشه روز است هوا تغییر کرده قدری
خنک شده کاه کاهی هم باران می آید صبح غلیظی در هوا بود تا یک ساعت
بنظر مانده هوا تاریک و تنگ و خفه بود بعد کم کم روشن شد
و شنبه نهم

طرف غربی لندن ایالتی است موسوم به ورسر و هفت میلی آن جنبه مغربی است
معروف به ورسر شیر قریب عقبه مذکور چهارم است از آن جنبه غربی کند

آب کرم به حمامهای متعدد که در حمامخانهها ساخته اند میسیرند یا بران و ناخوشان از اطراف و کناف باین قصبه آمده سی چهل روز در یکی از حمامخانهها توقف میکنند و بر سر آب کرم بدن شوی می نمایند رفع مرضشان هر چه باشد بشود بسیار استجا حاصل و نلک و نرله دار از آب مزبور شفا یافته اند چون هضم اکثر از ضعف معده و غلبه بلغم شاکلی بودم انسب دانستم چندی به قصبه مذکور رفته با آب کرم بدن شوی کنم شاید رفع در شود لهذا طرف عصر بموقف کمال که بخار رفته سوار شده راه افتادم همراهان همه بودند سه ساعت و نیم راه بود شب بمنزل رسیدم چون خسته بودم زود خوابیدم بمنزل در حمامخانه ایست مونسوم بزیال نخل و متعلق به بیشتر زک که سابقا مذکور شد

سومین

امروز عید عید اضحی کی از انعام بیشتر که است صبح بعد از شست و شوی بدن بمنزل معمول مسلمانان چند کوفته قربانی آورده فوج نمودند بعد علی الرغم هندوستان اجازت ادا می نذر کرده مبارکباد و تمینیت گفتند منم با همه عید مبارکی کرده با حجت ایشان روز را شام کردم امروز بعد از شست و شوی بدن در آب کرم در دستخوانی که چند سال قبل در پایم پیدا شده بود و اطباء چند دفعه معالجه کردند و باز عود نمود کمی رفع شد

چهارمین یا زویم

امروز صبح باز حمام آب کرم رفتم رفته رفته دیدم درد پا التیام یافته بعد از چند روز بخلی رفع در دوش منم که این آب کرم خالی از خاصیت ملینیت چند نفر از اطباء حاذق آب را تجربه کرده و اوامی نافع مروج به این آب یافته اند جزو بهترین نکات است

و شوره خلاصه تا روز سه شنبه بعد از نیم روز نرسد که قابل کار باشد

روی روز سه شنبه بعد از ظهر

بعد از نماز فرستم به درستی انواع اقامت چینی های خوب و مرغوب در کارخانه جات
اینجا ساخته می شود اول رفتم به چینی سازخانه بسیار کارخانه بزرگی است نظاره چینی
ابتدا مثل ظروف کفنی خام است کیت جا میرد یکجا قالب می کنند یکجا لعاب می نماند
و یکجا رنگ آغیزی می کنند خیلی تماشا داشت قیثان هم بسیار مناسب بعد رفتم
به کلیسا زیرا که دم البانی این جا آمده در این کلیسا میخواندند و بهترین خواننده های
فرانستان است قریب چهار هزار نفر جمعیت از زن و مرد بزرگ و کوچک ضعیف
و شریف حضور داشتند و متجا و زار سیصد نفر خوانده و نوازنده بودند کما بهیچ
همه با هم میخواندند و کما بهیچ دم البانی بهیچ میخواندند اما صوت دم البانی در ملک
و غرائی برابر میگرد با و از تمام این سیصد نفر واقعا بسیار خوب میخواندند صدایش
مثل نکت در کلیسا میچید چهار ساعت از ظهر که شنبه مجلس برهم خورد و پنجم منزل
سما و دت روز چهارشنبه بعد از ظهر

امروز نماز را همان میسر اورت شریف پر منکام ستم ساعت دوازده با کلاس
بخار مخصوص را دافا دم سمران همه بودند میت و پنج دقیقه راه بود بعد از
ظهر رسیدم به استیشن نماز در محاسنه که جنب استیشن است صرف شد جناب
شرطاس مور لونا کم پر منکام نیز مدعو بودند بعد از معرفی با ایشان و صرف نما
بواسطه مشغله که داشتند شریف بردند صحبتی از پیشکی و غیرتیک با ایشان است

نذا و این شهر دارای کارخانجات متعدد است برای ساختن آلات فلزی از
 قبیل تفنگ و طپانچه و سر قلم و شوزن و سنجاق و مداد و مقبول و لوله های بختی
 و غیره بعد از بنا را اول رفتم تماشای کارخانه تفنگ سازی قریب هزار نفر علیه کار
 میکردند هر جز تفنگ از یک دستگاه علییه بیرون می آید مثلاً یک دستگاه
 فقط لوله میریزند و دیگری سوراخ می کنند جانی خاندارینما نیز یکجا پرداخت
 می کنند از آنجا جای دیگری برده رنگ می کنند و شکاه دیگری چخاق و دیگر
 بسنات و در دیگری قنداق میسازند و مس علی هذا بسیار قابل تماشا بود و وقتیکه
 خواستم بیرون بیایم کتانی آورده نام خود را در آن نوشتم همراه با بنام اسم خود را
 درج کردند و روزی دو بیت قبضه تفنگ از این کارخانه بیرون می آید و بیت و
 چهار قبضه تفنگ هم من خریده بیرون آمدم از آنجا رفتم بکارخانه ریج سازی از قبیل
 مقبولهای باریک و کلفت چرخهای برنجی چ و موه و لوله های برنجی و مس و غیره
 همه در کمال سهولت و پاکیزگی از زیر چرخهای بجا بیرون می آیند از آنجا رفتم بکارخانه
 سر قلم سازی تمام عملیات دخترهای جوان بودند معدودی مرد و پانچین مستحق چرخ
 بنجار بودند کار آنها منحصراً این است که تخته های آهن نازک به عملیات برسانند
 و ب دو بیت منگنه بود و در هر منگنه یک دختر یا دست کار می کرد و در منگنه
 اول شکل سر قلم اما مسطح و پهن بریده میشد و در منگنه دیگر اسم کارخانه با مالک آن
 بای دیگر مقرر میشد و جای دیگر قطع میرود و در کمال چالاک و زرنگی حیل و تماشای
 پس از تماشا بیرون آمدم مدیر کارخانه که زن معمره بود چند سر قلم بطور یادگار

تعارف کردیم محبت قبول کردم از این جا باز رفتم همان خانه چای صرف کرده بجا مستقیم رفتم
 درست که شب را بروم تا شاخانه بعد از ورود به درستر رفتم به همان خانه موسوم به ستاره
 بتل تغییر لباس داده رفتم تا شاخانه پرده های خوب نشان دادند دریا و تپه کشتی و موج
 و طوفان و پارو زدن قلاغان و صدای آب دریا که بساطل میخورد چنان خوب و پاکیزه
 بود که فی الحقیقه مثل این بود که همه طبعی اندیشه مصنوعی تا نصف شب طول کشید
 بعد منزل آدم چخش نه نوز و هم سوپه خوردیم و خوابیدیم
 امروز در شهر رسته توقف کردیم بعد از ظهر باز رفتم کلیسا به استماع صوت دم البانی امروز
 روز آخر است که میخواهند فردا خواهد رفت شده روز است این جا است زمینی است معمره
 و کوتاه قد بهترین آوازه خوانان فرنگ محبوب میشود تمام ممالک فرنگ و یکی دنیا کثر
 مشارالیه را دعوت می کنند بلا عرف آننگی که از حجرش بیرون می آید روح را فوقی
 علیحدی می بخشند قابل شنیدن است علی ای حال پس از اتمام مجلس رفتم همان خانه چای خورده
 بطرف درستر حرکت کردم در راه جنبی سرد بود و هوای این جا خشک تر است از لندن
 امشب را در خانه میسر آوردت همان شام هر چند زیاده بسته بودم ولی بلا خطه دوستی
 که با مغزی الیه داشتم نخواستم رد دعوت کنم باین حال به محض ورود بستر شیر تغییر
 لباس داده راه افتادیم همراهان نینمه مدعو بودند هفت میل مسافت داشت متجاوز
 از یک ساعت در راه بودیم هوا هم سرد بود و خلاصه ساعت نه رسیدیم خانه و با غمی و نا
 البیت بسیار با سلیقه دارند شام مفصل صرف شد بعد از شام صبا بای می غزی ای
 قدری پیافوز دزد خلی خوش گذشت سه دختر دارند و چهار پسر دو دختر بزرگش

که بگذره و بعد و ساله بنظر آمد بسیار با کمال بار آمده اند هم ساز و نقش خوب میدهند
و هم دست خیا طمی بسیار قابلی دارند و هم صاحب دوتنه زمانه نقاشی هم خوب
تعلیم یافته اند تا دو ساعت از نصف شب که ششمه مجلس طول کشید یعنی چندی با بجا
ساز قدری بصحبت و قری بازی سلیمان مشغول شدیم خدا حافظ کرده منزل آمدم
روز جمعه بیستم شهر ذیحجه الحرام

بر حسب معمول امر و بنوشتن خطوط و جواب کاغذ جات هند و وزیران گذراندم
تا زه رخ نمود از بعد از ظهر هوا ابر شد بنا کرد بسیاریدن

شنبه بیست و یکم و شنبه بیست و دویم
بواسطه باران و رطوبت هوا از منزل بیرون نرفتم بچاندن صحبت این روز را گذراندم
و و شنبه بیست و سهیم

دو ساعت بنظر مانده برای تماشای کارخانجات دیگر باز رفتم پریم کام کی ساعت
راه بود همایان همه بودند اول فتم بکارخانه سنجاق سازی قریب صد و هفتاد و شش
کوچک بود همه با چرخ بخار در حرکت بودند و بهر لوی هر دستکهای یک حلقه مفتول بطول
سی و پنج سله گذاشته بودند سر مفتول از میان سوراخی داخل دستکها میشد فوراً
یک کلیش کوچکی سبب مفتول خورده مدورش میکرد در این ضمن آله دیگر قطعش میکرد و هر دقیقه
از هر دستکهای قریب دویست سنجاق بیرون می آید عینقدر کمینفر لازم بود سنجاق بار
از این جا حل کرده بکارخانه دیگر میرد آنجا دختران متعدد دهمه را مرتب بکاغذهای طول
نصب کرده در قوطی با جای میدادند نه اینکه سنجاق را یکت یکت بکاغذ فرو کنند

ذره رومی

بلکه توسط دست کسی که با چرخ نجار چرخیده کنفر با یک آله مثل پیل دریا و دان مانند میسخت
 دیگری با آله همان ترکیب پیش می کشید که غذا خالی زیر دست سکا به سرفت از طرف دیگر برانده
 سنجاق بیرون می آمد چنانچه نشان داشت از آنجا بیرون آمده رفتم بکارخانه زرگری نجار کجی
 طلا و نقره و برنج و فولاد و اسباب دیگر زرگری می سازند دختران خود و سال در این کارخانه
 زیاد بودند اکثر زرگری های ریز و بسیار نازک از زیر دست اینها بیرون می آید قاضی که
 بریز را در کمال مهارت و تدرستی آلات دیگر جوش میدادند با دم میدهند مذوقه برقیه از
 چراغ بیرون می آمد و با دست کار میکردند کنفر و کار میکرد و دیگر لازم نبود یکی دم بدد دیگر
 کار کند اخی خوب و بلند کار می کنند از آنجا بیرون آمده رفتم بکارخانه که جمیع آلات کوچک را
 از قیل چ و مچره و مچ و حلقه و چرخ های برنجی و آهنی کوچک و قلاب و سگک و غیره
 می سازند در تمام این کارخانه ها تمام آلات و اسباب از زیر چرخ نجار بیرون می آید
 خیلی کم احتیاج بود استادان دارند از این جا بیرون آمده رفتم به همان خانه برای صرف
 غذا آنها حاضر بود صرف شد کجاست بعد از نماز باران سوار کالسه شده رفتم بکارخانه
 دیگر اول رفتم بکارخانه بلور سازی و مفرغ و برنج ریزی در این کارخانه چهل چراغ و شمعدان
 ریزه یار کوب و کالمان و ظروف طلا و نقره و برنجی و مس و منقش و قوطی های سیکا
 و اسباب چای خوری و کار دو چنگال و سینی و غیره می سازند تمام آلات فلزی را در
 کمال سهولت با سنگ می سازند مثلاً یک شخته آهن مسطح زیر سنگ می گذارند متعرج شود دیگری
 منقش میکند بعد در جوش میریزند منقش میکرد و در همین کارخانه بلور هم می سازند بعضی ساده اند
 و برخی را میانه را شند در تراشیدن بلور استادی لازم است چرخ شیشه چرخ الماس تراش

توسط بخاری میچرخد و بلور تراش بر قسم که میخواهد بلور را بچرخ کند آرد و هر کشتش میدهد
 قریب دو سیت چرخ الکس تراش در کار بودند قدری اسباب بلور و نقره از این
 کار خانه خریدند و قیم کارخانه آنکری در این جا کشته های آهنی سطح درست می کنند برای
 پشت باها و بخاری و ناودان و دودکش و غیره اولاً لایت تکه آهن بی شکل و بی
 از کوره بیرون آورده میگذارند روی یک سنگدان بزرگی چکش بسیار بزرگی متصل
 بلند میشود و میخورد روی آهن فقط یک فقره لازم است آهن را با کا از این رو و آن رو بکند
 تا شکل مربع مستطیل شود بعد آن را زیر سنگنه دیگر میگذارند مستطیل ترش میکنند همین طو
 از این سنگنه بپسندد دیگر میرند تا نیاز کی کاغذ کلفتی شود یعنی آن قطعه آهن مجزئی میشود
 دو دوازده شش آهنی سطح یکی روی دیگری بعد همه با کا از یکدیگر جدا کرده میسازند
 یک صندوق بزرگ چدن روی هم میچینند با نصد خور و آهن در صندوق مذکور
 میکنند آنوقت صندوق را تا طبیعت و چهار ساعت در کوره گرمی میگذارند و حرارت
 کوره این شش آهنی سخت را مثل موم نرم می کنند که بهر شش بخالی اند تا کنند بعد میزنند
 بجای که حوضهای بزرگ متعدد است آب میدهند از آنجا بجای دیگر برده شش
 می کنند بعد بعضی را بحال خود مستطیل میگذارند و برخی را مثل ناودان کوه در بسته
 می کنند خیلی تماشا داشت آن صندوق آهن و زین را در دفتر عمه با عانت بخاری
 بیرون آورده بجای دیگر حمل میکنند اگر بعد چرخ بخاری بنودی حتی خنجر از نقره نمی آوندند
 آنرا از جای خود حرکت میدهند از آنجا بیرون آمده رتیم به مطیع روزنامه وضع
 با سمه جدید با قدیم تفاوت کلی دارد و اولاً لایت شش مقوای بزرگی را بجزوفی که میخواهد

قالب می کنند بعد آن را روی منگنه گذارده قلع گذاشته روی آن میریزند قالب قلعی
 درست میشود بعد این قالب قلعی را زیر منگنه دیگری گذارند پشت منگنه یک طومار
 کاغذی است بطول هزار و پانصد ذراع از نقطه دیگر منگنه مرکب به قالب قلعی میریزند
 و متصل لوله باز شده زیر منگنه می آید و فوری چاپ میشود میریزد روی زمین ساعتی بپا
 ده هزار نسخه چاپ میشود میریزد و نامه منگنه برای شبستان و هزار نسخه طبع کنیم
 برای تهیه شش ساعت وقت منما لازم است ازین جا که چاپ میشود کفیر علمیه میریزند
 در منگنه دیگر آنجا همه تاملند و جای دیگر میریزند جهت آدم هیچ لازم نیست جز نیکه
 هر چه چاپ شود از دستگاری به دستگاه دیگر میرود و در واقع این دار الطبعیه از همه جا
 تماشاء داشت همانجا جمعی نزدیک به این جا است زمین طور پاده رفتم منزل شب
 رفتم تماشاخانه قصه ورقی بود که حکایتش معروفست پرده های خوب نشان دادند
 و ضرب های خوشگل میان بازیگران بود تا ساعت دوازده شب طول کشید بعد
 منزل مراجعت کرده سه شبته مثبت و چهارم سوپه خوردم و خوابیدم
 امروز رفتم تماشای موزة اشیا قدیه از قبیل صنی آلات و آجرهای شکسته کاغذی و
 ساده و اسلحه مختلفه و تامل چندی و سنگی و کچی خیلی دیده شد صورتهای آبی و رنگی
 کار نقاشان قدیم و جدید نیز زیاد دیده شد از آنجا بیرون آمده رفتم به کارایی
 تصویرخانه تصاویر پرده های آبی و روغنی ساده و رنگین اکثر کار استادان این عصر
 که همه قابل و خوب بودند زیاد دیده شد صورت علیا حضرت ملکه معظمه را سوار کشیدند
 بودند قیئتش را پرسیدم و دوازده هزار لیره تکلیفی نخواستند خیلی خوب کشیده بودند

بازار بریده

این بود که مجسم است خلاصه چند پرده خریدی بیرون آمدن چون جانی که نزدیک است قابل
 باشد و دیگر نبود تا شام از منزل بیرون رفتیم شب رفتم به کنسیرت یعنی مجلس رفیع و سا
 و آواز زن بلند بالاسی حسینه بسیار خوب خواند تا نصف شب طول کشید بعد از
 اختتام منزل چهارشنبه شب و پنجشنبه آمدن خوابیدیم
 دیر و زایل در آن جا کس عالم و لور با مین رفته میسر رک نوشته خوشتر کرده بود
 امر و زحمت را با ایشان صرف کرده بعد از آن بعضی کارخانجات قابل با بینیم
 لهذا نیست بظهور مانده سوار کالسکه بخار شده راه افتادیم دوازده میل مسافت
 داشت طرفین راه تا هر قدر چشم کاری کرد کارخانه دیده میشد مثال خاکستر چون
 تپه های مسلسل در عرض راه دیده شد که همه را از کوره ها بیرون آورده روی هم نشسته
 کرده بودند جنش نیست که روی زمین را دینیز سبز و گیاه زیاد روییده بود مثال
 آتش متصل از دودش بای کارخانجات بالا میرفت از دور مثل این بود که تمام این
 امتداد در استهال است اصل سرچشمه دولت و ثروت انگلیس منوط و مربوط به
 همین کارخانجات است زیرا که معادن ذغال سنگ و آهن همه قریب و جنب یکدیگر
 در این امتداد زیاد است بی زحمت هر دو دولت مذکور را بکارخانجات مختلف برده
 آلات و ادوات مختلف تمام ممالک روی زمین میفرستند از چرخ بنجار و اینجین گرفته
 تا سنجاق و سوزن از این کارخانجات بیرون میآید خلاصه ظهور دارد استمبلیون
 شدیم حاکم شهر فین پس را با تبه کالسکه بوقف کالسکه بخار فرستاده بودند پیاده
 شده اول رفتم بدار الحکومه حاکم نشان حکومتی زده بودند با هم دست داده تعارف

کردیم ایشان جسدای خودشان را معرفی کردند منم همراهان خود را شناساندم
 بعد از قدری صحبت و شنیدن هر و صورت سه نفر فزیم نماز خوبی صرف شدند را در بالا
 خانه چید و بودند پائین بالا خانه قریب دو هزار نفر از زن و مرد غنی و فقیر کبیر و صغیر
 جمع شده آنجا نماز را جمعی شنیدند و از آمدن من باین شهر اظهار شادمانی و فرحت
 مینمودند بعد از نماز با حاکم جلوه بالا خانه رفته حاکم مرا بایشان معرفی نمودند من لطف مختصر
 کرد و گفتم ای برادران دو لخواهان از دیدار شما نه فقط خرم و خوشنودم بلکه از
 اظهار محبتی که نسبت بمن نمودید کمال افتخار و مباهات برای من حاصل شد چند روز
 قبل که به و رستخیز فزیم شخص روستائی به محض اینکه مرا دید گفت اگر نکستمان بنده
 دست بدست هم بدیند کدام دولت یا ملتی زبیره این را خواهد داشت پنجه در
 پنجه ما میکنند منم بار روستائی مذکور متفق الرای و متحد القول هستم انشاء الله تلاق
 و اتحاد ما دائم و برقرار و پایدار خواهد بود آنها در جواب لطفی به آواز بلند کرده ثنی
 بر منیت و رودن و اظهار یکانگی و داد و بعد پائین آمده حاکم و من در یکت درنگ
 و باقی همراهان در کاهیسای متعدد عقب سر آمده فزیم اول بکارخانه آهنگری این
 کارخانه تقریباً مثل همان بود که در پیرنگام دیده شد اما خیلی مفصل تر و چرخهای این جا
 بزرگتر و عدد دستکاهها بیشتر است آهن که آخته را از کوره با بیرون آورده مثل
 آب در قابلهای سیرختند تمام عجایب کفش و چکمه های آیینین داشتند زیر کاهخانه
 نیز از آهن بود از هر گوشه و کنار آهن های که آخته بود که از یکت کوره بکوره دیگر یا از
 یکت منگنه به منگنه دیگر برده میشد مثل جنم کارخانه کرم بود خیلی تماشا داشت

از آنجا بیرون آمده رفتم به کالری استاویرو پرده های بسیارنا در دیوار با نصب کرده
 بودند در عین کالری نیز نموزه هم هست که خالی از تماشا نیست بعد بیرون آمده رفتم
 به مثل چای خورده توقفگاه راه آهن شتافتم حاکم شهر نیز محبت نموده به استامسیون
 همراهی کردند ساعت شش که قریب مغرب بود کالسکه راه افتاد با حاکم و دیگران
 خدا حافظ کرده رفتم شب چون خسته بودم بعد از صرف شام زود خوابیدم
 روز پنجشنبه شب و ششم شهر و کج

امروزه بواسطه مرطوب بود باران هم گاه کاهی می بارید بعضی از مسافینی که چندی
 بودند در میان خانه برای رفع امراض خود منزل کرده بودند رفتند خیلی خلوت شدند
 از منزل بیرون رفتم چون چای بطرف بندوستان میروم و انب و انتم کار از
 پیش برداشته امروز نوشتگانی را که باید نوشت بنویسم زیرا که فردا خیال دارم
 بلندن مر حبت کنم و میرسم وقت پیدا نشود تا عصر مشغول تحریر بعضی خطوط لازم شوم
 تازه که قابل تذکار جمعه شب و هفتم باشد روی نداد
 صبح زود از خواب برخاسته لباس پوشیده رفتم به موقف کالسکه بخار بعد از
 دو سه دقیقه مکث سوار شده بطرف لندن روانه شدیم کسوف که در حقیقت
 تحصیل گاه اطفال خارجه و داخله و صاحب چندین مدارس و معلم خانه است
 سر راه بود چای را در استامسیون آنجا صرف کردیم کی ساعت نظرم مانده وارد
 شهر لندن شدیم زمین بید پارک قبل از رفتن به درویت وچ خشک و بی طراوت
 بود بواسطه چند روز باران مثل نور دهن و غرقم شده بود دو ساعت از ظهر گذشته

نرفسور ماکسولر و غیره آمد و با ایشان بنا صرف شد بعد از غذا صحبتی تفرق شدند
در میان آمد تا عصر آنجا بودند بعد خدا حافظ کرده رفتند منم با طاق تحریر رفته
بقیه نوشته جانی که با سیت بهندوستان بفرستم تمام کرده دم

روز شنبه طبعیت و ششم

امروز صبح در هوا غلیظ بود کم بقدری تاریک شد که در اطراف و راه رودها
چراغ روشن کردند از طرفی بوی گاز هوا را خیلی بدبو و خفه کرده بود می گویند
بعضی اوقات بشدت تاریک میشود که در کوچه و برزن چراغها را روشن می کنند و خدا
تا ظهر تاریک بود بعد یک شنبه طبعیت و منم بدرج روشن شد
از منزل بیرون نماز هم که قابل تحریر باشد اتفاق نیفتاد

دو شنبه سی ام

تجاشای باغ نباتات رفتم بسیار جای با صفائی است اما از بار و اشجار ویراکه
باز حجت زیاد از اطراف و الکاف عالم جمع کرده در کلدانها و گرمخانههای این جا
کشته اند همه در صحرای و بیابان هندوستان و ایران خود میرویند بعضی از نباتات
که با وجود رحمت ممکن نیست در این آب و هوا برویند چیده خشک کرده پشت
آینه با چیده اند نباتاتی دیده شد شبیه به شب پره و ملخ و میگو و هم جانورهای
کوچک که شباهت تام به نباتات داشتند در شیشه های متعدد جای داده اند
با اسم آن و نام ملکی که در آنجا پیدا میشود بعد از گردش رفتم به شهر لندن اگر چه دروا
و برج و بارونی در میان نیست لیکن حاکم این جا جاد است و کالین خوب پاکیزه

دارد ولی بعضی کوجه با کم عرض است اگر از یک طرف کوجه کالسه داخل شود از طرف
مقابل بهم یکی دیگر بیاید یکی از هفت لابد باید عقب عقب بروند تا از کوجه خارج شوند
جمع تاجار معتبر و با کما و ادارات مهمه همه در خود شهر لندن است

روز نهم شب نهم غره ششم محرم الحرام

شیعیان حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام را لازم است
در این ایام غراباس ماتم پوشیده نوحه و لایه نمایند برای مظلومی که جان و مال و عیال
در راه شیعیان خویش داد و هزار سال گذشت از حکایت محسنون هنوز مردم
صحرائین به پوشند اگر چه نوعی که مقصود من و همراهان بود بواسطه اقامت و لندن
و عدم اسباب نمیتوانستیم غذا داری نمایم لیکن تا روز دهم که روز قتل است نشستیم در
منزل و ترک آمد و رفت و مهمانی و ضیافت قناعت کردیم

روز نهم شب نهم یازدهم

چون زمان حرکت از لندن نزدیکیت بعضی اشخاصی را که لازم بود باز دید کردیم شب
رفتم به تماشاخانه موسوم به پرنسپس تماشای بسیار خوبی در آوردند قصه دختر بود که از
پدر ارث زیاده بدور رسیده بود چون صغیره بود و مال و ثروت فراوانی بدو رسیده بود
که پس از قد بلوغ بوی ارزانی دارد و طمع بنویدی بواسطه کثرت مال بکثرت آمده بود
و یکی از ابداریان دستند اتفاقا دختر را شخصی پیدا کرده بعد از آنکه بکمال بلوغ
رسیده انقبضیل خویش آگاهی یافته بعد ناجی خود در آمده مال خویش را از بنویدی بپیش
اذا نموده تا دینار آخر را گرفت بسیار تماشا داشت پرده های بسیار علان نشان داد

بخصوص پرده که صورت دریا و جاز است و آسمان و ماه و ستاره بود خیلی مجسم کشیده
بودند تا نصف شب طول کشید بعد منزل آمده خوابیدم

روز جمعه دوازدهم

امروز به نوشتجات لازمه مشغول شدم شب جمعی مهمان بودند عبارت حسری
برای آخرین وداع خواستیم دوستان محرم و محبان بهم در یکجا جمع شدند و با شیم
بمنگله کاپیتان کلارک و زوجه اش کاپیتان سوزلاند و زوجه اش سیتزرک و زوجه اش
و غیره بودند مجلس خیلی طول کشید و بجز الله هم خوش گذشت از نصف شب گذشته
بود مدعوین رفتند منم منزل رفته خوابیدم امروز عصر میرزا محمد علی خان فشی سفارت
دولت علیه ایران از جانب جناب جلالتما سیرزا ملکم خان ناظم الدوله سفیر
کبیر دولت بته ایران بکوت جلدکستان و دوسته جلدک تب و یکرا که بحر و ف
مقطعه مختصره خودشان بطبع رسیده بود بطور یادگار تعارف آورده بودند منم یک
دول قبول کرده اظهار استنمان نمودم این قسم خط برای آموختن مبتدیان اسهل و
انسبب از خطوط معموله مروجه اشاء التدر و ارج کلی خواهد یافت

روز شنبه سیزدهم

صبح دل در غمی دست و ادرست مادم طبیبی حاضر کرد خیلی قابل بود بیک خبرتی
دوا دفع شد تا سینه درد و سرفه که از یکماه قبل عارض شده بود به سنوزیابی است انواع
واقسام سفوف و جبوب و ادویه خورده ام هنوز رفع نشده امیدوارم بواسطه تغییر آب هوا
رفع شود تا زو که قابل مذاکره باشد اتفاق نیفتاده و اکثر صابون جی مؤلف روزنامه منگله

برای نهار مدعو بودند آدم بسیار خوبی هستند حیاء و نساء عربست چندین زبان حرف میزنند
 بجهت کلیسی و فرانسه و جرمنی و ترکی و عربی بعد از غذا قدری با ایشان صحبت شد
 بعد با طاق خود رفته یک شبیه چهاردهم با نور لازمه پرداختیم
 صبح از خواب برخاستیم صرنا نمودم بعد لباس پوشیده دستم حرکت ندادم بیک
 نیم به ظهر ماند و سوار شده راندم بجهت اوشکا کالاسکه بخار موسوم به ویکتوریا نیاسانت
 راه بود وسیع بندریان ستوقف اندن که برای تحصیل آمده بودند سر استیشن حاضر بودند
 با همه وداع کرده راه افتادیم طرفین راه همه جاسزه و خرم بودند از شهرهای چتر
 و جام که مخزن آلات نظامی است و کانتربری که بواسطه کلیسای منعش معروفست
 که ششم میگویند کانتربری اول شهری است که انجیل حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام
 برای خلق و عطا کرده مذہب عیسوی را رواج دادند کیاست از نظر گذشته رسیدیم
 به بندر و ویکتوری حاضر بود سه راه افتادیم بواسطه قلت عرض دریا اغلب
 چهارات در معرض خطرند و کاهلی بندنی تہوار امنه میگیرند که مسافرین کشتی که میگیران میشوند
 البته در چنین وقت کشتی خالی از خطر نیست مگر نسبت به تل یا تپه خورده خورد و شود اما
 الحمد للہ امروز از سعادت بخت ہم ہوار روشن بود و ہم دریا صاف و بی انقلاب
 اگر چه است کہ کشتی نشستیم قدری موج داشت اما بعد خیلی آرام شد و وسعت
 نیم از نظر گذشته وارد بندر کالہ شدیم این بندر متعلق است بدولت فرانسه اینجا
 یکدفه رنگ و لباس و وضع و لسان و رفتار و کردار تغییر کرد عالمی شد جدا گانه
 همانا خانه خوبی بود و غذا صرف شد بعد از نیاسانت کالاسکه بخار حرکت کرد طرفین راه

تمام پراز حاصل بود بعضی از غلات خشک و زنبور بود و برخی را در و کرده بودند از این بند
 ناپاریس کمتر جانی دیده شد که سر سبز و شاداب نباشد معلوم میشود این قطعه زمین بسیار
 حاصل خیز است اگر چه اغلب خاک فراسفته همین طور است اما بواسطه کثرت آب در این
 امتداد کشت و ذرع نیا میشود ساعت هشت شب رسیدیم پاریس کوچه و بزرگ کان
 و بازار از کثرت الکتریسیته و کارنالی روز روشن بود در میان همه بودند باستانی ستر
 فروان که در چشمه متصل خواهد شد ستر را که همراهی کرد تا این جا بنظر مستقیم فستیم به مثل
 کشتی مثل بزم بیاری بهترین همانا نمای پاریس است تمام نیم گت و سندی از نخل و پرتو
 همه پارچه های ابریشمی نفیس غذای خوبی صرف شد چون خسته بودم و کدشته از آن بواسطه
 روز گیشنه تمام تماشا خانها بنده بود یک ساعت بعد از شام خوابیدم

دوشنبه پانزدهم

پس از صرف نهار رفتم تماشای دورنمایی که در وسط شهر پاریس است دورنمای شهر
 اسلامبول بود بسیار پاکیزه و خوب کشیده اند با صورت اصلی شهر اسلامبول ابد اتفاق
 ندارد آب بفقور چنان موج میرزد که کوئی فی الواقع آب است بجای پرده بود و منظر شهر
 پاریس در عینی که شلیک می کردندش بیکت کلوله بدیواری خورده خراب کرده بود
 و اطراف آنرا دود احاطه کرده بعینه مثل این بود که همان آن کلوله خورده زنی بچه خود را
 بغل گرفته فرامیکرد و بکفر کالسه چی تخیرانه نگاه می کرد بپای آسمش که کلوله خورده و
 خون میرنجیت همان بخاری که از خون کرم برنجیز پیدا بود پس از تماشا و خطا بسیار رفتم
 بجایان و جنگلی که موصوم است بر بوا و بولن آبشار خوشنمایی آنجا است مقابل آبشار

فروه خانه با صفائی است چای صرف شد و ضعیفگی چای شد دیدم جمعیت
 کثیری در کالسه های متعدد می آیند معلوم شد تشریفات عروسی یکی از ابله شهر است
 عروس و داماد با مهمانان متعدد برای گردش آمده اند چون رسم است هر کسی
 تعارفی بعروس میدهد هر چند من معرفی نداشتم لیکن محض خوشنودی ایشان و بت
 دیگران انگشتری برای عروس فرستادم بعد عروس و داماد آمده اظهار شکر نمودند با
 آنها تعارف رسمی بعمل آمده بطرف شهر راه افتادم شب را منزل شام خوردم بعد
 از غذا رفتم به شاه خانه گراندا پر اگر چه از زبان فرانسه با اطلاع بودم اما تشکر کرده با
 و بانمی و رقص منی و بت خانه و غیره چنان خوش نما و پاکیزه بود که بشرح و بیان
 نمی آید حتی بهترین تماشاخانه بود که در ممالک دیگر دیده بودم رقص و ساز و آواز تا
 ساعت دوازده شب طول کشید بعد منزل آمده خوابیدم

روز شنبه شانزدهم

امروز از جانب کنت برتوی که پارسال هندوستان آمده بود شخصی آمده استخصاً
 حاصل نماید که چه وقت از پاریس حرکت میکنم گفت روز شنبه او کنت مغری الیه که
 بیلاق رفته بود و مکراف کرد ایشان نیز محبت نموده طرف عصر مدین بمن
 آمدند شب با مغری الیه و برادرشان بسر بردم بسیار مردمان شریف و نجیبی هستند
 می گفتند ماه آتی برای شکار به هندوستان میروند تازه که قابل باشند زوی نداو

روز چهارشنبه هفدهم

امروز عالم برهم خورده نتوانستم هیچ از منزل بیرون بروم تمام شب بیدار بودم یعنی

همان سینه در دستنوز باقی است بکلی رفع نشده سرفه بقدری است که شبها نیتوانم بخوابم

روز چشمنه هجدهم

بعد از ظهر عالم بهتر شد چون حالا غیر فضل است اکثر پاریس با به بیلاقات رفته اند چندان
هوشتک است بنوعی که گاهی بخاری روشن میکردم اما هنوز برای مرحبت کردن
آنها بشعر زود است سه چهار هفته دیگر مرحبت می کنند افسوس است که من قشنگ
و باید زود به هندوستان برگردم چنانکه قبل که بفرنگستان آمدم اما کنی را که قبل
تماشا بود از قبیل مقبره ناپلیون قول و موزه و باغ وحش و غیره همه را بدقت
دیدم ام همان را کفتم بروند تماشا کنند خود در منزل ماندم امروز میسر فرون از
لندن بیرون آمده روز جمعه نوزدهم بود شب رسید
بعد از نماز سوار کالسکه شده قدری در شهر و حول و حوش گردش کردم اغلب جای
شهر بخصوص در هر چهار راه همین و باغ وحش و فواره دار است شهر پاریس از حیث
جمعیت و وسعت از شهر لندن خیلی است تر است اما از باب لطافت و عمارت
و خوبی منظر و تعداد چراغهای کار و برقیه بهترین شهر با محسوب میشود بشمار اکثر
بقا و دل کار و اکثر یک چون روز روشن است تمام قهوه خانها و اکثر دکا کین تا طلوع
فجر بازند اغلب فرانسوی با برای خرج کردن در قهوه خانها و میخانه و ضیافت
دست و دلشان باز است من حیث المجموع مردمان عیاش خوش گذرانی هستند
پس از گردش مفضل به همان خانه معاودت شد ساعت شش و نیم شام خورد
سوار شده رفتم بطرف استاسیون کالسکه بخار حاضر بود سوار شده راه افتادیم

شب را استراحت خواهیم هواتا ریکت بود چیرنی دیده نش

روز ششم

تا ظهر در خاک فرا نسیمیر اندیم طرفین راه سبز و غرم بود و نیم ساعت از ظهر گذشته و خل
تلی شدیم که اطول غارهای مصنوعی عالم است تجا و از نیم ساعت طول کشید تا
از سوراخ کوه گذشتیم در او آخر سوراخ منافذ متعدد برای کسب روشنائی تعبیه
کرده اند از میان آب قلل حمال پوشیده از برف یخی بعد دیگری دیده میشد مثل نوری
بود که کاهای در خلعت پیدا شود عالم حبسلی غریبی داشت از قرا منقول یک نفر
مهندس فرانسوی از طرف خاک فرانسه و یک نفر ایتالی از سمت ایتالیا بنا کردند به
شکار فن و سوراخ کردن وقتی که مرد و مهندس مبرک ز کوه رسیدند نوک مشه شان یک
وجب بایکدیگر اختلاف داشت چون سوراخ شدند مرد و دست بیکدیگر داده مبارک
گفتند معلوم میشود مردوی ایشان مهندس بسیار قابل و ماهری بودند و ساعت
نیم از ظهر گذشته و اردشهر تورین شدیم این جا کالسکه بخار چهار ساعت و نیم توقف
می کنند اجزای مرکب احوال و افعال مسافرن را می بینند که هر کدام مرکب داد و می است
حق خاک بگیرند من چون بسته و کسل بودم در کالسکه خوابیدم همراهان فرستند بجا شاک
شهر می گفتند اگر چه کوچک است اما نسبت بکجایشی که دارد شگفت و پاکیزه است
جلو تمام دکانین ایوانهای مسقف است که هم آفتاب و هم از باران محفوظ می ماند
در اکثر جابای شهر تایل چینی و سکی مال سلاطین و بهادران معروفست بعضی عمار
خوش منظر نیکو دیده شد تمام دیوار و ستونها از سنگ مرمر بود و روی در و دیوار کاش

عمارت مجتبه های مرموده شد بسیار خوب تجاری کرده بودند جمعیت شهر سیصد هزار
نفر است بعضی کوچه برای کاری کم عرض است شوارع عریض نینیه زیاده دارد که
دو سه کالسکه از پهلوی یکدیگر نمی توانند عبور و مرور کنند ساعت شش غذا در مهمانخانه
که در استامبول است صرف شد یک ساعت بعد کالسکه نشسته راه افتادیم چون شب
بود چیزی دیده نشد از سوراخهای زیاد و پلهای متعدد گذشتیم ساعت یازده در آن
کشیدیم این قطار کالسکه خیلی تکان داشت دست خوارم نمیداد
روز یکشنبه شب و یکم

صبح که از خواب برخاستیم دیدیم دست چپ دریای آدیاتیک است معلوم
شد سه چهار ساعت است از کنار آن می گذریم دست راست اکثر باغستان و
ناگهان بود خانه های دهاتی زیاد در این مهتاب دادیده شد بسیار است و بدنا گویا
اگر اینجا چندان استطاعت نداشته باشند استامبول کوچک و بی سقف بودند
نار ما گولی پیدا نشد بیک استامبولی که بالنسبه بزرگتر از همه بود رسیدیم قدری
مرغ پنجه و گوشت پیدا شد گرفته آوردند در کالسکه خواهی نخواهی صرف شد شب
نیز چندان غذای ما گولی پیدا نشد ساعت ده شب رسیدیم به بریندیزی که خاک
ایطالی است این جا شراب و انگور مشهوری دارد از کالسکه بخار پیاپی شده سوار
کالسکه ایی شده رفتم به اسکله کشتی پنج ذری ساحل لنگر انداخته بود معلوم می شود
ساحل بسیار عمیقی دارد که کشتی این نزدیکی می آید جمعی کثیر در کشتی بودند بعضی
به بندوستان میروند صد و شصت و سه نفر مرد و زن در اول درجه مسافرند شام

حاضر بود چون در راه فی الجمله شام غیرا کولی صرف شده بود این جا به شور با میوه
قناعت کردم بواسطه آمدن و شد مسافری تا چهار ساعت از نصف شب گذشته
نشد بخوابم یک ساعت به سحر مانده کشتی لنگر کشیده راه افتاد

روز دوشنبه بیست و دوم

صبح از خواب بیدار شده دیدم هوا صاف و دریا آرام است اما قدری کرم بعد از
شست و شوی بدن بالای عرشه رفته بخواندن کتاب و صحبت با همراهان روز را
شام روز سه شنبه بیست و سیم کردم

امروز نیز باید وقت را در کشتی گذراندا البتة در چنین جایی که بحر آب و مسافری چیز
دیگر دیده نمیشود چیزی هم که قابل مذاکره و تحریر باشد نیست قریب مغرب از نزدیکی
جزیره کا ندیا که متعلق بیوان است گذشتیم سه چهار مایل از جزیره در کشتی پرواز می نمود
هر چند این جزیره تا مش کوستان است ولی از دور بسوزشاد آب بنظر می آمد در
وسط جزیره معلوم شد چیزی مشعل است بعین معلوم نشد احتمال دارد از مشاهده کشتی
آتش افروخته باشند یا ممکن است سبب دیگر داشته باشد علی ای حال امروز هم
چون دیروز بسر وقت هوار و بحر نیست دیروز از غروب آفتاب هوا بقدری
کرم و خفه شد که کولی جلله تابستان است شب را از شدت گرما نشد و حجره بخوابم
گفتم رخت خواب به عرشه کشنی بر دزد یک ساعت از نصف شب گذشته که کم باد
خنکی دریده خواب غلبه کرد خوابیدم همراهان اکثرشان در حجرات خوابیده بودند
از گرما خیلی کله کردند علاوه بر گرما از طلوع فجر مکن زیاد دی پیدا شده باب باز شد

روز چهارشنبه شب و چپام

امروز از دیروز که تر است نه ممکن است بالای عرشه رفت و نه میشود در حجره ماند عرق
متصل از بدن جاری است بخصوص هنگام غذا که از عرق حسیس شدم اصح من بشقوق
آن دیدم که در حجره رفته بگویم با دزن بکشند همین طور کردم فی الجمله تغییری در مزاج
پیدا شد والا اگر مانند دیک بود هلاک شوم خلاصه من در روزی است که باید
به اسکندریه برسیم اگر چه میدانم آنجا هم گرم است ولی چاره نیست باید سفر را پیش
بردارم این کشتی موسوم است به صورت ساعتی دوازده میل طی میکند روز اول از چهار
ساعت و نیم از نصف شب گذشته الی ظهر هفتاد و پنج میل حرکت کرد تا ظهر روز دوم
دو بیست و هفتاد و پنج میل تا ظهر روز سیم دو بیست و هشتاد و بیست میل این چند
روز که در کشتی بودیم نه باد شرطه وزید که سیرعت کشتی بفریاد و نه باد مخالفی دیدیم
که از سرعت آن بجا بدمان میزدانی که معین شده است رفت کاپیتان کشتی
مدعی بر این بود که ساعتی سیزده میل می پاید ولی ساعتی دوازده میل بلکه کمتر بیشتر رفت غذا
که در این کشتی دادند بخوش مزگی همان غذائی است که در حبس از پیشاور دادند بعضی
از مسافران زمزمه میکردند که پیشی هفتاد و پنج از زمان و چاکت میقتد ولی حق نمیشد
زیرا که عدد پیشی نشان محدود و عدد مسافران متعدد بودی البته بیش از این نمیتوان
از این با ستر صد بود زیرا که یک شخص واحد ممکن نیست در یک آن خدمت مثبت و
منج یاسی نفر را بکند مگر بتدریج و به نوبه با احوال امروز را چون روز قبل سیر کردم
روز شنبه شب و چپام

یک ساعت و نیم بظهر مانده بمشکلی رسیدیم کاسکه بخار حاضر بود و از نیم ساعت نشسته
 بطرف سویس رانیم طرفین راه تا مسافت زیاده یی بجز کرد و غبار و بیابان شوره
 زار چیز دیگر دید و نشد همین طور میرفتیم دو ساعت از ظهر گذشته از روی و دبل
 عبور شد آبش بسیار گل آلود و در کمال طغیان بودی سه ساعت از ظهر رفته وارد کازاکا
 زکیت که یکی از منازل سر راه است شده بنا خوبی صرف شد بعد از هفت روز
 سوار کاسکه شده رانیم در بعضی جاها کتک کسبزه و حاصل بنظر می آمد و ساق
 نیم از مغرب گذشته وارد سویس شدیم قایق دودی حاضر بود و جیت کیشری نیز که همه به
 ولایات مختلف هندوستان میرفتند بودند در قایق نشسته رانیم بطرف کشتی موسوم
 به ویکتوریا که در دو مایل لنگر انداخته بود و از شدت عظمت و بزرگی از دور چون
 قصبه منوری بنظر می آمد این کشتی بزرگترین چهارپایانو و کپانی است و اول دفعه است
 که بطرف هندوستان میرود تمام اطاقها و راهروها و بالا و پایین کلا با چراغ
 برقیه روشن میشود سفره خانه تماما از چوب شمشاد و منبت است اطاق سی کار کشتی
 اطاق بقریر اطاق تحریر اطاق راحت اطاق ساز و آواز کر خانه و غیره هر کدام
 دو دو در کمال لطافت و آراستگی است فی الحقیقه عمارت ملوکانه است چو کی است
 طولش ۸۳ عرضش ۵۲ و عمقش سی و هفت پا است قوت هفت هزار آب
 دارد و ساعتی سجد میل مسافت طی می کند علما کشتی از کاپیتان گرفته تا دکان
 انداز دوست و شصت و نه نفرند چند روز قبل که از اسکندراندر حرکت کرد و حاصل
 نصد نفر مسافر برای انگلستان و ایالات دیگر فرستاد بود با اهل کیمیا است از

نصف شب گذشته راه افتاد دریا مثل کف دست صاف و هیچ باد و طوفانی نبود
که از سرعت آن بجا بماند چیزی که باعث کسالت مسافران شده و ای حارجر احمد بود پس

جمعه بیست و هشتم

امروز هم هوای مثل دیروز گرم است تا ظهر ده میل مسافت طی شد

شنبه بیست و نهم

دیشب هوا بشدت گرم شد که ما فوق آن تصور نبودی شب بالای عرشه خوابیدیم
تا امروز ظهر ۱۳ میل را پیاده شد و ساعت ظهر مانده چهارم دیده شد
که بطرف هندوستان میرفت این چهارده ساعت قبل از کشتی ما راه افتاد کشتی مان
رسیده و گذشت مثل باد صحرایست ابتدا حرکتی محسوس نمیشد مثل این بود که در خانه ساکنی

یکشنبه بیست و دهم

امروز نیز بحر آب کشتی چیز دیگری دیده نشد تا ظهر ۱۵ میل را پیاده شدیم

دوشنبه بیست و یکم

سه ساعت و نیم از ظهر گذشته وارد لنکرگاه عدن شدیم کشتی لنکرانداخت
بعضی از مسافران کناره رفته شهر را تماشا کنند منقول است و دریاچه مصنوعی در
این شهر هست یکی بالایی دیگری تارنج بناشان معلوم احدی نیست از قریه میکوبند
متجاوز از هزار سال می بایست تاریخ بنای همین باشد زیرا که شبیه به بناهای
آن زمان است چون من چندان این جای پادیده شدم میل نکردم دوباره بخشکی بروم
زیرا که علاوه بر حرارت هوا که مانع رفتن بود چندان آبی هم شهر عدن ندارد که قابل

زیست و تماشای باشد امروز اتفاق عجیبی شنیدم مددکار منجانه کشی بواسطه کثرت محتاج
و قلت مدخل از ابو جمعی خود باقی دار شده از ادای آن عاجز بود یکی از قوله های آنکس
مرکه با و زیاده مانوس گشته بود در آغوش گرفته خود را پرت کرد نوی دریا صاحب
عیال و اطفال بود مسافرین کشتی و من مبلغی توجیه نموده بتوسط کاپیتان کشتی موسوم به
کاپیتان جورج فردریک کیت که سی و شش سال است در خدمت این کمپانی هست
و شخصی است بسیار ماهر در عمل ملایم برای باز ماندگان وی فرستادیم از دیر و زهر تا
نصف بصره را امروز سجد و پنجاه و چهار میل مسافت پیوده شد بواسطه تلاطم دریا و
شدت باد از سرعت متداوله کشتی قدری کاسته شد

روز سه شنبه سی ام

دیشب چون بالای کدشته کرم نبود چونکه داخل اقیانوس بند شده ایم هوا خنک است
و باد پر زور می آید تا امروز ظهر کلیتا ۴۵ میل راه طی شد با دفعات مانع سرعت
کشتی بود نتوانست بآن تندی که مقصود بود برود نزدیک غروب آفتاب ماهیهای
متعد و در یک قطار از آب بیرون بسته بفاصله یک یا دو ذرع باز در آب غوطه خور
یکی بعد دیگری همه سفید نقره مثل مصقل از دور برق میزدند خیلی تماشای داشت

روز چهارشنبه غره شمر صفر مضاف

دیشب هوا خیلی خنک و دریا بسیار صاف و آرام بود ما امروز ظهر سجد و شصت تا دو
چهار میل راه طی شد مسافرین چهارم شب محبس رقصی فراهم آورده بودند تمام خوانین
البته لطیف پوشیده آرایش زیاده بخوابسته بودند و ساعت مجلس شش و شصت خیلی خوش گذشت

رُوزِ چَشنبه دَویم

در شب هوا بسیار سرد بود بدنی که دم صبح محتاج به لحاف شدم و واسطه شب سرد باد مخالف وزید بقدر دیر و ز راه طی نشد سیصد و شصت و نیم میل رفتم با وجود باد باز خوب رفت این قدر بار غرضش کاسته شد هر که چرخ بخا بقدری بزرگ است که در کمال استقامت مقاومت این نوع ریا حرام میکند شمش کوره و سی و شش دیکت بخار دارد و کوره یکی نیز هست که اگر اتفاقاً ساخته روی بدید یکی بار اتوی کار می آورد جای که کوره باراکا که گشته اند صد و سی درجه حرارت دارد اگر بقدر دوزخ از کوره ها دور شوید هوا می خشک بواسطه باد کیر داخل شود کارخانه های متعدد در این چهار است از قبیل دستک ها چرخ برقیه و نخ سازی رُوز جمعه سیم و آهنگری و بخاری و غیره از پریشب هوا خشک شده اما باینستوان در حجرات خوابید زیرا که قایل برقیه متعدد تمام حجرات را خیلی گرم میکنند آنکه که بطرف دریا می افتد و در آنجا که خوب اندو آنها که هیچ پنجره ندارند بجز در بسیار گرم و خفه اند جواز آنکه در این است و آمد و شد می کنند لازم است تمام حجرات پنجره دار باشند فقط عیبی که در این استی تصویر است خفا و پکی حجرات آن است و الا از همه بابت ستم و مکمل است تا امر و نظر سیصد و شصت میل مسافت طی شد طرف مغرب بقاصله سی چل قدمی بننگ بزرگی دیده شد مثل فیل آب را حرکت میداد این نمایش برای جهازات شرعی دکاهی هم برای دودی کوچک

شنبه چهارم

چهار ساعت بظلمه مانده و در آنکه گاه مبعی شدم قایل دودی حاضر بود سوار

شد و قسم بهما نخانه گریست و سیرن که سوابق ایام عدالتخانه بود تازه یکی بستر و بزرگتر
 و پاکیزه تر ساخته اند این جارا ممانخانه کردند علی ای حال بعضی از همراهان و نوکران
 که مدتی بود از خانه و عیال دور افتاده بودند اجازت حاصل نمود و بحیدر آبا و رفتند
 بجای تخب دیگران از حیدر آبا درآمدند محکم یک هفته اینجا اقامت نموده بعد میروم
 حیدر آبا داشا علیه تعالی هوا بسیار گرم و خفه است کمی خنجر و قبل خنک بود ولی هر
 وقت که من بیسی آدم (یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه) هوا را گرم یافته
 بنوشتن خطوط و مطالعه کتب و آمد و شد با دوستان و صحبت با همراهان و گردش
 کنار دریا روز چهارشنبه بکشم و غیره گذراندم
 شب منزل جوج بی قاضی عدالتخانه بیی دعوت بود خیلی خوش گذشت تا نصف
 شب آنجا بودم بعد جمعه و جمعه منزل معاودت شد
 شب سرافراکت سوئیس طلب بیی و سیر بی بند منزل آمده شام با هم صرف
 نمودیم تازه که قابل شنبه یازدهم تخریب باشد روی نماند
 ما هم قدری برهم خورد و از منزل بیرون نرفتم
 یکشنبه و دوازدهم
 نهار را منزل سرافراکت سوئیس بودم خانه بسیار عالی و در ناز و طرف
 مشرف بدریا است اطراف خانه همه غلام کرد و شست کف ایوانها مفروش است
 با سنگ مرمر بسیار مصفا و خنکست طرف عصر اظهار نمودند برویم دهنه زردستان
 را به پیچیم اگر چه من یک دفعه دیده بودم اما محض رفاقت با ایشان این دفعه نیز رفتم و ملاقات

دهنه بسیار جای مرتفع با صفائی است و حقیقت قابل نیست اینجار اعمارت و لوی
 بسازند در این محوطه که باغی است خوشنایب برج است همه شب بیه یکدیگر شرح می آید
 مجمل برای اینکه آتی بدست بیاید کفایت می کند و الا قریب بیصد پا محیط داخلی هر
 برج است و همه فروشد با ششم سنگهای عظیم قشبی درزگیری کرده اند که ابداً قطره آب
 بر زمین فرو نیفتد و دور تا دور بقطار جا ساخته اند که هر یک معروفست بنامی بنا
 بنسب زردشتیان اعمال نیک و اقوال نیک و افکار نیک قطار اول
 مال ذکور و بیم مال اناث تیم مال اطفال است و قنیه جدید مرده را در یکی از دهنه
 های مذکور جا میدهند و را بجلی برهنه می کنند مستند باین معنی که چون ما برهنه خلق
 شده ایم باید برهنه از دنیا برویم در وسط هر برج چاهی است صد و پنجاه پا کفش
 منفرشت است از سنگ عظام مردگان را بعد از آنکه لاش خورها کوششتن را میخورند
 میریزند و شستنی که جدید آدم را در یکی از دهنه ها جای میدهند بغافل صلیک یا دوست
 لاش خورهای متعددی که در همین جا توطن گزیده اند تمام پوست و گوشت آن را کند و میخورند
 چند روز بعد استخوانها را در چاه وسط برج می ریزند بواسطه هوا و باران بتدریج خاک
 میشود تمام عظام اجسام و ضایع و شریف بزرگ و کوچک اناث و ذکور با یک مخلوط
 شوند که است یازده اختصاصی فیما بین غنی و فقیر باقی نماند و کف چاه چهره از زیر قف
 چهار طرف زده چهار چاه دیگر حفر کرده در همه شن و ذغال ریخته اند آب باران اول
 روی استخوانهای گرد شده ریخته از آنجا داخل قف میشود و تصفیه شود و بعد بر زمین فرو
 میرود بنا به عقیده زردشتیان این همه کارها برای آن است که زمین ملوث نشود آیت

که ابتدا تصفیه می کنند و میگویند چون مرده را در قبر میگذارند چندین کرد و حشرات الارض جمع شده آنرا ابتدا پرخ و بتالی میخورند اینک لاش خور بار اثناب کردیم از این بابت است که گوشت و عظام لازم نیست تا مدتی زیر زمین مانده متعفن شوند و زمین را هم ملوث نمایند چون زردشتیان خاک و آب و آتش را از غنا صریحتر که میدادند محض اینک عطر مذکور ملوث نشوند چون مسلمانان دفن نمایند و نه چون بنود میوزاند و نه چون برهمنیان در آب رود می اندازند و حتی الامکان دهنه هاشان را در قفل تالاب یوس جبال میازند که آب باران که از روی جبال در دکان میگذرد به سہولت داخل زمین نشود من گفتیم تمام این رخصات و کارها برای این است که زمین ملوث نشود اما لاش خور با که گوشت مرده میخورند فضلا نشان بسیار متعفن تر و نجس تر از طیوری است که جنوب میخورند پس آتش علاوه بر اینک زمین را ملوث ترمی کنند نباتات را هم که از آنها آقا بخت نجس می کنند زیرا که عادت آنها بر این جاری شده که روی اشیا بنشینند معتمد دهنه از دادن جواب و آوردن دلیل عاجز ماند و فی الحقیقه من مقصودند اشم مناظره و مکالمه کنم کبر کس را نمی دارد و علاحد و مذہبی جدا گانه خلاصه بعد از صحبتها و خنده های پائیز آمل

روز دوشنبه سیزدهم شهر صفر

یک ساعت و نیم از ظهر گذشته بتوقفکار و کالسه بخار موموم به و بکتور یا استاسیون که بهترین و بزرگترین استاسیون های عالم است رفته سوار کالسه شده بطرف پونہ حرکت کردیم دو ساعت از شب گذشته وارد شدیم روز قبل آدم مخصوصی برای تدارک و گرفتن خانه فرستادم همیشه حاضر بود بود و منسل شست و شو کرده شام خوردم چون

خسته بودم روز شنبه چهاردهم
 الی جمعه در پونه بودم روز جمعه دو ساعت از مغرب گذشت بطرف حیدرآباد فرخنده
 بنیاد و گن را و افتاده شنبه عصر بهلا متی وارد شده شکر خدای تبارک و تعالی
 بجای آوردم
 والسلام

کتاب مسافرت نامه شکیب جنامه جناب مستطاب عظمت و جلالت
 انساب صدرا فرای عزت و جلال سنجیدن عقل و کمال برانده سند
 وزارت و فرازنده مصدر صدارت کوه پراکش سرشته سحر واز تمامیت
 علوم با خبر است بکالات ظاهرو باطن سلم چنانچه بعلوم حالات مثال
 و اقران مقدم تابیرند عوارف احکام منشئت بنیاد و زخارف اعمال
 از میان برخاست چنین چمن کمال و جویبار قبال مکر ملک بنجواب با فلک
 در آب بیند در فصاحت کلام و حصافت مقام و محامدا شفاق و علوب
 و سمو حسب و انعام بی پایان و احسان بی استئمان و مدارج کمال و معارج
 جلال طریقیه هو انست و شیوه مجالست و عقل و کیا ست هوش و فرست
 کسی را با وی طانت همسری و لیاقت برابر ی منیت با این بلند ی درت
 و ارتفاع مترت چنان با غنی و درویش و بیکانه و خویش سلوک و رفتار
 میناید و آمان را بداد و دوش و ایثار و بخشش میخواند که توان گفت آنرا که چشم
 امیدی است بروی باز یاید و هر گرا دست تمنائیت نبوی او دراز آید

اعنی اجل الاکرم افخم نواب فخر الملک عماد السلطنه مدظلہ العالی کہ فنون
ادب را دارا و صنوف اطایف را بہار عالم آرا این کوہر عظیم از شرف
ہمت او این درہیم از صدف طینت اوست کہ رشک چشمہ حیوان و غیرت
خورشیدان است طراوت الفاظ و حلاوت معانی نشان قوت رمانا محل
و جواہر عثمان را منفعل دارد بتابد ذوالجلال و بمن اقبال سرکارشان این
دولت خواہ میرزا محمد ملک الکتاب بزبور طبع در آورده
و ضمناً خود را مفتخر و امیدوار حضورش شدہ

امید کہ ظل عاظمیش مدوید باد حرہ

فی شہر رمضان المبارک ۱۲۵۵

بخط اقلندگان میرزا

مہدی شیرازی

مکتوبہ



